
تفسیر قرآن کریم
جزء ۳۰
محسن قرائتی

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰ ----- ۷

مشخصات کتاب ----- ۷

اشاره ----- ۷

فهرست سوره ها ----- ۱۱

سوره نبأ ----- ۱۴

سوره نازعات ----- ۲۵

سوره عبس ----- ۳۷

سوره تکویر ----- ۴۵

سوره انفطار ----- ۵۱

سوره مطفّفین ----- ۵۶

سوره انشقاق ----- ۶۶

سوره بروج ----- ۷۲

سوره طارق ----- ۷۹

سوره اعلی ----- ۸۳

سوره غاشیه ----- ۹۵

سوره فجر ----- ۱۰۱

سوره بلد ----- ۱۱۰

سوره شمس ----- ۱۱۸

سوره لیل ----- ۱۲۴

سوره ضُحی ----- ۱۳۰

سوره انشراح ----- ۱۳۵

سوره تین ----- ۱۳۹

سوره عَلق ----- ۱۴۲

سوره قدر ---------- ۱۵۰
سوره بیّنه ---------- ۱۶۱
سوره زلزله ---------- ۱۶۷
سوره عادیات ---------- ۱۷۲
سوره قارعه ---------- ۱۷۶
سوره تکاثر ---------- ۱۷۹
سوره عصر ---------- ۱۸۵
سوره هُمَزه ---------- ۱۹۰
سوره فیل ---------- ۱۹۲
سوره قریش ---------- ۱۹۴
سوره ماعون ---------- ۱۹۶
سوره کوثر ---------- ۲۰۱
سوره کافرون ---------- ۲۱۲
سوره نصر ---------- ۲۱۴
سوره مَسد ---------- ۲۱۸
سوره توحید ---------- ۲۲۲
سوره فَلق ---------- ۲۲۸
سوره ناس ---------- ۲۳۷
درباره مرکز ---------- ۲۴۱

تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰/ محسن قرائتی

مشخصات نشر : تهران: مرکز فرهنگی درسهائی از قرآن، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : [۲۱۴] ص؛ ۹×۵/۲۰س م.

شابک : ۲۰۰۰- ۸-۳۷-۵۴۲۱-۶۰۰-۹۸۷

یادداشت : نمایه.

موضوع : تفاسیر

شناسه افزوده : مرکز فرهنگی درسهائی از قرآن

رده بندی کنگره : BP۱۰۲/۶۲/ق ۴ت ۷ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۸

مرکز پخش: تهران - تلفن ونمابر ۶۶۹۴۶۳۶۳

WWW.Qaraati.ir

ص:۱

اشاره

فهرست سوره ها

سوره نبأ ۷

سوره نازعات ۱۷

سوره عبس ۲۷

سوره تکویر ۳۵

سوره انفطار ۴۱

سوره مطفّفین ۴۶

سوره انشقاق ۵۵

سوره بروج ۶۱

سوره طارق ۶۷

سوره اعلی ۷۱

سوره غاشیه ۸۰

سوره فجر ۸۶

سوره بلد ۹۴

سوره شمس ۱۰۱

سوره لیل ۱۰۷

سوره ضُحی ۱۱۳

سوره انشراح ۱۱۸

سوره تین ۱۲۲

سوره عَلق ۱۲۵

سوره قدر ۱۳۲

سوره بیّنه ۱۳۹

سوره زلزله ۱۴۵

سوره عادیات ۱۴۹

سوره قارعه ۱۵۲

سوره تکاثر ۱۵۵

سوره عصر ۱۶۰

سوره هُمَزه ۱۶۴

سوره فیل ۱۶۶

سوره قریش ۱۶۸

سوره ماعون ۱۷۰

سوره کوثر ۱۷۵

سوره کافرون ۱۸۵

سوره نصر ۱۸۷

سوره مَسد ۱۹۱

سوره توحید ۱۹۴

سوره فَلق ۱۹۹

سوره ناس ۲۰۵

سوره نبأ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ «۲» عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ «۳» الَّذِی هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ «۴» كَلَّا سَيَعْلَمُونَ «۵» ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

درباره چه از یکدیگر می پرسند؟ از خبر بزرگ. همان که ایشان در باره آن اختلاف دارند. چنین نیست؛ زود است که بدانند. باز چنین نیست؛ زود است که بدانند.

نکته ها:

واژه «نبأ» به معنای خبرِ مهم و حتمی است که از آیات بعد فهمیده می شود مراد از آن خبر برپاشدن قیامت و رستاخیز است.

در روایات، حضرت علی علیه السلام به عنوان یکی از مصادیقِ «نبأ عظیم» معرّفی شده اند.(۱)

درباره معاد، کفار چند گروهند: «الذی هم فیه مختلفون» بعضی آنرا محال و برخی بعید دانسته و برخی تردید می ورزند و برخی دیگر لجاجت می کنند.

سؤال، گاهی برای فهمیدن مطلب است که مورد تأیید و تأکید قرآن است، چنانکه می فرماید: «فسئلوا اهل الذکر»(۲) امّا گاهی سؤال، برای ایجاد تشکیک و تردید در ذهن دیگران است، آنهم در امور قطعی و حتمی مانند وقوع قیامت که قرآن در این آیات، آن را مورد مذمّت قرار می دهد.

ص:۷

۱- ۱. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۲. نحل، ۴۳.

پیام ها:

۱- شروع سخن با طرح سؤال، در تأثیر کلام مؤثّر است. «عمّ یتساءلون»

۲- تشکیک در قیامت، کار کافران است. «یتساءلون عن النبأ العظیم»

۳-اگر سوال طبیعی بود باید جواب داد: «یسئلونک ... قل» ولی اگر شیطنت بود. برخورد لازم است. «کلا سیعلمون»

۴- در برابر طعنه و کنایه به مقدّسات و باورهای قطعی، با قاطعیّت باید سخن گفت. «کلاّ»

۵ - در برابر تردید، باید حرف حق را تکرار کرد. «کلاّ سیعلمون...کلاّ سیعلمون»

۶- قیامت دورنیست. «سیعلمون» (حرف سین رمز نزدیک بودن است)

۷- قیامت، روز کشف حقائق است. «سیعلمون»

«۶» أَلَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهَاداً «۷» وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً «۸» وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً «۹» وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً «۱۰» وَجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاساً «۱۱» وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً

آیا زمین را بستر قرار ندادیم؟ و کوهها را (همچون) میخ ها؟ و شما را جفت آفریدیم. و خواب را مایه آرامش شما قرار دادیم. و شب را پوششی ساختیم. و روز را وقت تلاش و معاش قرار دادیم.

نکته ها:

«اوتاد» جمع «وتد» به معنای میخ است و تشبیه کوه به میخ، از معجزات علمی قرآن است. ریشه کوه ها در عمق زمین، مانع حرکت لایه های زمین و وقوع زلزله های دائمی است. کوهها همچون میخ، چند برابر آنچه در بیرون اند، در دل زمین فرورفته اند، بگذریم که کوه ها منافع دیگری نیز دارند: حافظ برفها برای تابستان، مانع تند بادها، علامت و نشانه راهها، محل معادن و سنگها و غارها و عامل ایجاد درّه ها هستند که هر یک در جای خود برای زندگی ضروری است.

«سُبات» به معنای قطع کار و تعطیل کردن آن است که موجب آسایش و آرامش جسم و روان می شود.

پیام ها:

۱- مشت نمونه خروار است. مطالعه در هستی، بهترین راه خداشناسی و معادشناسی است. «أَلَم نَجْعَل الارْضَ مهاداً...»

۲- انسان در دادگاه عقل و وجدان خدا پرست است و می توان از وجدان او درباره قدرت الهی سوال کرد. «أَلَم نَجْعَل»

۳- از قدرت خدا به آفرینش زمین و آسمان و دیگر پدیده های طبیعی، به قدرت او برای برپایی قیامت، استدلال کنید. «الارْضَ... الجبال... الّیل... النّهار...»

۴- پس از طرد افکار باطل، بر عقاید حقتان استدلال کنید. «کلّا سیعلمون... أَلَم نَجْعَل»

۵ - اگر روحیه لجاجت نباشد، انسان از همین زمین و زمان و خواب و خوراک می تواند درس بگیرد. «الارْضَ... الّیل... النّهار...»

۶- قدرت و حکمت الهی در آفرینش ما و هستی، دلیل آن است که ما را با مرگ رها نخواهد کرد. «خلقناکم ازواجاً... نومکم سباتاً... النّهار معاشاً»

«۱۲» وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً «۱۳» وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً «۱۴» وَ أَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَآءً ثَجَّاجاً «۱۵» لِّنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً «۱۶» وَجَنَّاتٍ أَلْفَافاً

و بر فراز شما هفت (آسمان) استوار بنا کردیم. و (خورشید را) چراغی فروزان قرار دادیم. و از ابرهای متراکم و فشرده، آبی فراوان فرو فرستادیم. تا بوسیله آن دانه و گیاه و باغهای پر درخت بیرون آوریم.

نکته ها:

«معصرات» از «عصر» به معنای فشردن، یا صفت ابرهای باران زاست که گویا چنان خود را می فشرند که باران ببارند و یا صفت بادهایی که ابرها را متراکم و فشرده می سازد تا از آنها باران ببارد.(۱)

ص:۹

۱- ۳. تفسیر المیزان.

پیام ها:

۱- خداوند اداره هستی را بر اساس یک نظام مشخص (نظام سببیّت و علّت و معلول) قرار داده است. (نور و حرارت خورشید همراه با ابر و باران، عامل تولید دانه و گیاه می شود.) «سراجاً وهّاجاً... ماءً سجاجاً لنخرج به حبّاً و نباتاً»

۲- قرآن، شعر نیست، امّا از آهنگ و موسیقی خاصّی برخوردار است. «وهّاجاً، ثجّاجاً، نباتاً»

۳- اسباب و وسایل طبیعی، نباید ما را از خداوند غافل کند. «لنخرج به...»

۴- خداونـدی که زمین مرده را با نزول باران به صورت بوسـتانی پر درخت در می آورد، از زنـده کردن مردگان عاجز نیست. «لنخرج به... جنّات الفافاً»

«۱۷» إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً «۱۸» يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً «۱۹» وَفُتِحَتِ السَّمَآءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً «۲۰» وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً

همانا روز جدایی، وعده گاه (ما با شـما) است. روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه می آیید. و آسمان گشوده شود و به صورت درهایی باز درآید. و کوه ها روان شوند و چون سراب گردند.

نکته ها:

قیامت از جهتی «یوم الجمع» است که همه در آن اجتماع کننـد واز جهتی «یوم الفصل» نامیـده شـده، زیرا خوبان از بدان و حق از باطل جدا و به اختلافات فیصله داده می شود.

در روایـات می خوانیم که در قیـامت مردم به گروه هـای مختلفی تقسـیم می شونـد و هر گروه به شـکلی؛ سـخن چین در قیافه میمون، حرام خوار در شـکل خوک، رباخوار در قالب وارونه، قاضـی ظالم به صورت کور، خودپسند کر و لال، عالم بی عمل در حال جویدن زبان، همسایه آزار بی دست و پا، سعایت کننده آویخته بر آتش، هوسباز بدبو، و فخر فروشان به لباس دوزخی محشور می شوند.(۱)

۱- ۴. تفسیر نورالثقلین.

پیام ها:

۱- دنیا، مقدّمه قیامت است و این همه نعمت عبث و بیهوده نیست.«انّ یَوم الْفصل کانَ میقاتاً»

۲- زمان قیامت از قبل نزد خداوند معلوم است. «کان میقاتاً»

۳- قیامت نیز نظامی دارد «یَوم یُنفخُ فی الصُّور»

۴- در قیامت، نظام آسمان و زمین دگرگون می شود. «فتحت السماء...سیّرت الجبال»

۵ – انسان با مرگ، رها و فراموش نمی شود. «یوم الفصل کان میقاتاً»

۶- به پیوندها و روابط دنیوی دلخوش نباشید که روزی همه چیز گسسته می شود. «یوم الفصل»

۷- ارتباط زمین و آسمان و اهل آنها، در قیامت توسعه می یابد. «فتحت السماء»

«۲۱» إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً «۲۲» لِّلطَّاغِينَ مَئَاباً «۲۳» لاَّبِثِينَ فِيهَآ أَحْقَاباً «۲۴» لاَّ يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلاَ شَرَاباً «۲۵» إِلاَّ حَمِيماً وَ غَسَّاقاً «۲۶» جَزَآءً وِفَاقاً «۲۷» إِنَّهُمْ كَانُواْ لاَ يَرْجُونَ حِسَاباً «۲۸» وَكَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا كِذَّاباً «۲۹» وَ كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً «۳۰» فَذُوقُواْ فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلاَّ عَذَاباً

همانا دوزخ، کمین گاهی است. برای سرکشان، جایگاه و بازگشتگاهی است. روزگارانی در آن به سر برند. در آن دوزخ، نه خنکی چشند و نه آشامیدنی. مگر آب جوش و خونابه و چرکابه ای. که این، کیفری مناسب گناه آنهاست. آنان بودند که به روز حساب، امید و باوری نداشتند. و آیات ما را به سختی تکذیب می کردند. (ولی) ما حساب همه چیز را در کتاب خود داشتیم. پس بچشید که جز عذاب بر شما نمی افزاییم.

نکته ها:

«مرصاد» یعنی کمین گاه و «طاغین» از «طغیان»، بی اندازه پیش رفتن در معصیت است.

«مئاب» از «أُوب» به معنای قرارگاه و رجوع است و فرجام را از آن جهت مئاب گویند

ص:۱۱

که انسان با عمل خود آن را فراهم کرده و اکنون به آن باز می گردد.

«احقاب» جمع «حُقب» به معنای مدت طولانی است.

در روایات می خوانیم: «اَحقاب» جمع «حُقب» و هر حقب شصت سال و به گفته بعضی هشتاد سال است که هر روز آن مثل هزار سالی است که شما در دنیا می شمارید.(۱)

«حمیم»، آب داغ و «غسّاق»، آب زردی است که از زخم و چرک و خون خارج می شود.

ممکن است معنای آیه چنین باشد که جهنم برای همه در کمین است ولی متقین از آن عبور می کنند و برای مجرمان جایگاه می شود. «لطّاغین مئابا»

با توجّه به عدالت الهی که کیفر و جزا مطابق عقائد و کردار است، «جزاءً وفاقاً» پس زیادی عذاب در آیه «فلن نَزیدکم الاّ عذاباً» به خاطر زیادی کفر و فرار از حق است. «فلم یزدهم دعائی الاّ فرارا»(۲) چون در برابر هر دعوتی از انبیا، فرار کفار بیشتر می شود، خداوند نیز عذاب آنان را بیشتر می کند.

در دوزخ، به جای سردی، گرمی و به جای شراب، غسّاق است. «برداً و لا شراباً الاّ حمیماً و غسّاقاً»

پیام ها:

۱- دوزخ، از هم اکنون در کمین خلافکاران است. «انّ جهنّم کانت مرصاداً»

۲- گرفتار شدن و به دام افتادن مجرمان، امری قطعی است. «مرصاداً للطّاغین»

۳- طغیان گری، نشانه دوزخیان است. «للطّاغین»

۴- کیفرهای الهی عادلانه است. «جزاءً وفاقاً»

۵ - حتی احتمال حساب و کتاب در قیامت، برای کنترل انسان کافی است. «لایرجون حسابا»

۶- بی اعتقادی به قیامت، رمز طغیان است. «لطّاغین... لایرجون حساباً»

۷- انکار قیامت، زمینه انکار همه چیز است. «لا یرجون حسابا و کذبوا بآیاتنا کذّابا»

۸ - ریز و درشت کارها حساب و کتاب دارد و خداوند احاطه علمی به همه چیز

۱- ۵. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۶. نوح، ۶.

دارد و این احاطه، ثابت و باقی است. («کتاباً» رمز ثبوت و بقا است) «کلّ شی ء احصیناه کتاباً»

«۳۱» إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفَازاً «۳۲» حَدَآئِقَ وَأَعْنَاباً «۳۳» وَکَوَاعِبَ أَتْرَاباً «۳۴» وَکَأْساً دِهَاقاً«۳۵» لاَّ یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً وَ لاَ کِذَّاباً «۳۶» جَزَآءً مِّن رَّبِکَ عَطَآءً حِسَاباً

همانا برای اهل پروا، رستگاری و کامیابی بزرگی است. انواع باغ ها و انگورها. و همسرانی زیبا و دلربا، همانند و هم سال وجام هایی سرشار. در آنجا نه بیهوده ای شنوند و نه تکذیبی. پاداشی از طرف پروردگارت و عطایی از روی حساب.

نکته ها:

«مفاز» یا به معنای محل کامیابی است و یا خود کامیابی. «حدائق» جمع «حدیقه» باغ دیواردار را گویند. «کواعب» جمع «کاعب» دختری را گویند که تازه سینه اش بر آمده باشد، «اتراب» جمع «تَرب» به معنای هم سن و سال و هم شکل و شمائل است. شاید مراد این باشد که حوریان بهشتی در زیبائی بر یکدیگر برتری ندارند، کلمه کاس به معنای جام بلورین و دهاق به معنای لبریز است. البتّه بعضی آن را از ریشه دَهَقَ به معنای گره زدن پی درپی گرفته اند، یعنی جام های شراب پیاپی عرضه می شود.

انگور در میان میوه ها جایگاه خاصّی دارد و لذا به صورت جداگانه ذکر شده است. «حدائق و اعناباً»

پیام ها:

۱- بیم و امید باید در کنار هم باشد. در این سوره پاداش متقین در برابر کیفر طاغین قرار گرفته است. «انّ جهنّم کانَت مرصاداً للطاغین...انّ لِلمتقین مفازا»

۲- کامیابی و رستگاری در سایه نعمت های مادی و معنوی است. «انّ لِلمتقین مفازا» (کلمه «حدائق» رمز نعمت های مادی و کلمه «لایسمعون» رمز نعمت های معنوی است.)

۳- نعمت های بهشتی، انسان را گرفتار غرور و غفلت و یاوه گوئی و بدمستی

ص:۱۳

نمی کند. «لایسمعون»

۴- جلساتی که در آن لغو و دروغ نباشد، جلسات بهشتی است. «لایسمعون فیها لغواً و لا کذّاباً»

۵ - نه تنها کیفرها عادلانه است. «جزاءً وفاقاً» بلکه پاداشها نیز حساب و کتاب دارد. «عطاءً حساباً»

۶- در جامعه بهشتی، افراد یکدیگر را تکذیب نمی کنند و اعتماد و اطمینان میان آنها حاکم است. «و لا کذّاباً»

۷- پاداش های الهی، عطا و تفضّل اوست نه اینکه ماطلبی داشته باشیم.«جزاءً من ربّک عطاءً»

۸ - لازمه ربوبیّت، نظام کیفر و پاداش است. «جزاء من ربّک»

۹- پاداش الهی به متقین حساب دارد. هر که تقوای بیشتری دارد پاداش بیشتری خواهد داشت. «عطاءً حساباً»

«۳۷» رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لاَ يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً

(پروردگار تو) پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست می باشد، او سر چشمه رحمت است. (با این وصف) کسی را یارای خطاب با او نیست.

پیام ها:

۱- تدبیر اداره امور همه هستی برای خدا یکسان است. آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست، برای او تفاوتی ندارد. «ربّ السموات و الارض و مابینهما»

۲- پیامبر اکرم مقام بس والائی دارد. گویا او در یک کفّه و تمام هستی در کفّه دیگر است. «ربّک... ربّ السموات و الارض»

۳- ربوبیّت الهی بر اساس رحمت است. «ربّ - الرحمن»

۴- حق گفتگوی خودسرانه و معترضانه در قیامت نیست. «لا یملکون منه خطاباً»

«۳۸» يَوْمَ يَقُوُمُ الرُّوحُ وَالْمَلآئِكَهُ صَفّاً لاَّ يَتَكَلَّمُونَ إِلاَّ مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً «۳۹» ذَ لِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَآءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَئَاباً

روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند، کسی سخن نگوید جز آن که (خدای) رحمان به او اجازه دهد و او سخن صواب گوید. آن روز، روز حق است (و محقق خواهد شد.) پس هر که بخواهد، راه بازگشتی به سوی پروردگارش انتخاب کند.

نکته ها:

واژه «روح» در قرآن گاهی به صورت مطلق آمده، مانند این آیه و آیه ۴ سوره قدر، «تنزل الملائکه و الروح» که معمولاً در این موارد، در برابر ملائکه قرار گرفته است و گاهی به صورت مقید آمده، مانند روح القدس، روح الامین.

از روایات بر می آید که روح، یا مخلوقی است برتر از فرشته و یا اگر فرشته است، برترین فرشتگان است. چنانکه در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: روح، فرشته ای برتر از جبرئیل و میکائیل است.(۱)

در روایات می خوانیم که مراد از «الاّـ من اذن له الرّحمن و قال صواباً» امامان معصوم هستند که از جانب خداوند اذن دارند سخن صواب و حق گویند.(۲)

پیام ها:

۱- نه فقط انسان و جنّ، بلکه فرشتگان نیز در صحنه قیامت حاضر می شوند. «یوم یقوم الروح و الملائکه»

۲- رعایت نظم و انضباط و آمادگی برای انجام دستورات، از ویژگی های فرشتگان الهی است. «یقوم الروح و الملائکه صفّاً»

۳- در قیامت شفاعت منوط به اذن خداوند است. «لایتکلّمون الاّ من أذن لَه الرّحمنُ و قال صوابا»

۴- انسان در انتخاب راه آزاد است. «فمن شاء»

۵ - قیامت، روزی است که هم وقوع آن حق است و هم بر اساس حق عمل می شود. «الیوم الحق»

ص:۱۵

۱- ۷. تفسیر نمونه.

۲- ۸. تفسیر نورالثقلین.

۶- چون قیامت حق است، پس راهی را انتخاب کنیم که به سوی او باشد. «فَمن شاءَ اتَّخذ الی ربّه مئابا»

«۴۰» إِنَّآ أَنذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِى كُنتُ تُرَابًا

همانا ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم، روزی که انسان به آنچه از پیش فرستاده بنگرد و کافر گوید: ای کاش خاک بودم.

پیام ها:

۱- برای افراد غافل، هشدار و انذار مهمتر از بشارت است. «انّا انذرناکم»

۲- دلیل غفلت آن است که مردم، قیامت را دور می پندارند. «عذاباً قریباً»

۳- پشیمانی، دلیل بر اختیار انسان است. «یا لیتنی کنت تراباً»

۴- در قیامت، انسان ناظر بر عملکرد خویش است. «ینظر المرء ما قدّمت یداه»

۵ - سرنوشت اخروی هر کس به دست خود اوست. «ینظر المرء ما قدّمت یداه»

۶- خاک یک دانه می گیرد، یک خوشه می دهد، ولی کفّار صدها دلیل و برهان می شنوند ولی یکی را نمی پذیرند. پس خاک بر کافر برتری دارد. «کنت تراباً»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۱۶

سوره نازعات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَ النَّازِعَاتِ غَرْقاً «۲» وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطاً «۳» وَ السَّابِحَاتِ سَبْحاً «۴» فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً «۵» فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً

سوگند به فرشتگانی که جان (کافران) را به سختی می گیرند. سوگند به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آسانی و نشاط می گیرند. سوگند به فرشتگانی که (در انجام فرمان الهی) به سرعت شناورند. و(در انجام مأموریّت) بر یکدیگر سبقت گیرند. و امور (بندگان) را تدبیر کنند.

نکته ها:

«نزع» به معنای جدا کردن با کندن و کشیدن است. «غرق» و «اغراق» به معنای شدت است. «نشط» به معنای گشودن گره است و نشاط یعنی آنکه عقده های روحی باز شوند. بر خلاف بعضی انسان ها که نمازشان با کسالت و انفاقشان با کراهت است، فرشتگان الهی در انجام مأموریّت ها با نشاط هستند. «ناشط» به کسی گویند که کاری را با رغبت انجام می دهد. همچنین این کلمه، در مورد کسی که سطل آب را از چاه بیرون می کشد، گفته می شود، گویا فرشتگان جان مؤمنان را به آرامی بیرون می کشند.(۱)

«نازعات» و «ناشطات» در واقع دو وصف برای طایفه ای از فرشتگان است و چون کلمه «طائفه» مؤنث است این صفات نیز مؤنث آمده است.

ص:۱۷

۱- ۹. تفسیر راهنما.

«سابحات» از «سبح» به معنای حرکت سریع در آب یا هواست. اشاره به اینکه فرشتگان در انجام مأموریّت های الهی سریع و چابک هستند.

به فرموده حضرت علی علیه السلام، فرشتگان با آرامی و رفاقت جان مؤمنین را می گیرند. «یقبضون ارواح المومنین یسلّونها سلاًّ رفیقا»(۱)

سوگند خداوند به فرشتگان، هم نشانه اهمیّت و جایگاه فرشتگان در نظام هستی است و هم اهمیّت امری که برایش سوگند یاد شده است.

ممکن است پنج صفتی که در این آیات آمده، برای پنج گروه فرشته باشد و ممکن است برای یک گروه باشد، به این معنا که به محض صدور فرمان از جا کنده و با نشاط پیگیری و با سرعت حرکت می کنند و از یکدیگر سبقت می گیرند تا فرمان را مدبّرانه انجام دهند.(۲)

پیام ها:

۱- هر کس دل بسته تر به مادیات باشد، دل کندنش از آن سخت تر خواهد بود. «والنازعات غرقا»

۲- لحظه مرگ، آغاز پاداش و کیفر است. «غرقا، نشطا»

۳- هردسته از فرشتگان مأمور کاری مخصوص اند.«النازعات، الناشطات، السابحات»

۴- نشاط داشتن در انجام مأموریّت یک ارزش است. «والناشطات نشطا»

۵ - تمام هستی میدان کار فرشتگان است. «والسابحات سبحاً»

۶- فرشتگان در انجام مأموریّت الهی بر یکدیگر سبقت می گیرند. «فالسابقات»

۷- فرشتگان، کار خود را به نحو احسن انجام می دهند. «غرقا، نشطاً، سبحاً، سبقاً»

۸ - با اینکه تدبیر هستی با خداست: «یدبّر الامر»(۳) ولی خداوند به فرشتگان نیز اجازه تدبیر داده است. «فالمدبّرات امرا»

۹- فرشتگان در اداره و تدبیر مهارت لازم را دارند. «فالمدبّرات امرا»

۱- ۱۰. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۱۱. تفسیر المیزان.

۳- ۱۲. یونس، ۳.

۱۰- تدبیر و مدیریّت امور، نیازمند نشاط و سبقت و چابکی است. «الناشطات، السابحات، السابقات، المدبّرات»

۱۱- نظام هستی تصادف نیست، بر اساس تدبیر است. «فالمدبّرات...»

۱۲- تدبیر ارزشی است که به خاطر آن می توان سوگند یاد کرد. «فالمدبّرات امراً»

«۶» يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ «۷» تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ «۸» قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ «۹» أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ «۱۰» يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِى الْحَافِرَهِ «۱۱» أَءِذَا كُنَّا عِظَاماً نَّخِرَةً «۱۲» قَالُواْ تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ «۱۳» فَإِنَّمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ «۱۴» فَإِذَاهُم بِالسَّاهِرَهِ

روزی که زلزله وحشتناک همه چیز را به لرزه درآورد. و به دنبال آن لرزه دیگری واقع شود. در آن روز، دلهایی ترسان و لرزان است. و چشم ها (از ترس) فرو افتاده. (آنان که در دنیا) می گویند: آیا (پس از مرگ) ما به زندگی نخستین باز گردانده می شویم؟ آنگاه که استخوان هایی پوسیده شدیم؟ (با خود) گویند: در این صورت، این بازگشتی زیانبار است. جز این نیست که آن بازگشت، با یک صیحه عظیم است. که ناگهان همگی در صحرای محشر حاضر شوند.

نکته ها:

«راجفه» به معنای اضطراب و لرزه شدید است. «اراجیف» به کلمات فتنه انگیز که مایه اضطراب باشد گفته می شود.

«رادفه» از «ردیف» به معنای در پی آمدن است و به پس لرزه ها گفته می شود. شاید زمین لرزه اول به خاطر صور اول باشد که همه می میرند و مراد از «رادفه» صور دوم باشد که همه زنده می شوند. چنانکه در آیه ۶۸ سوره زمر به هر دو تصریح شده است.

«واجفه» به حرکت یا اضطراب شدید و سریع گفته می شود و «خاشعه» به کسی گویند که سر به زیر انداخته و به زمین چشم دوخته است.

«حافره» به معنای آغاز و ابتدای هر چیزی است. بنابراین کافران از بازگشت به زندگی نخستین تعجّب می کردند. امّا ممکن است «حافره» به معنای «محفوره» باشد، یعنی

ص:۱۹

قبری که در زمین حفر می کنند، که در این صورت معنا چنین می شود: آیا بعد از مردن، از قبرهایمان برمی گردیم و زنده می شویم؟(۱)

«نخره» استخوان پوسیده ای است که با اندک فشاری از هم بپاشد.

دلهایی که در دنیا از خوف خدا لرزان باشد «وجلت قلوبهم»(۲) در آخرت در امان است. «لاخوف علیهم و لا هم یحزنون»(۳) و دلهایی که در دنیا آرامش غافلانه دارند، آنجا مضطربند. «قلوب یومئذ واجفه»

«زجر»، رانـدن با فریاد و صـداست و «زجره» شاید همان نفحه دوم در صور باشد که مقدّمه زنده شدن تمام مردگان می شود و «ساهره» زمین هموار قیامت است، زیرا در آن سرزمین، چشم ها به خواب نمی رود و در حال سَهَر است.

پیام ها:

۱- دگرگونی نظام طبیعت از مقدّمات رستاخیز است. «ترجف الراجفه...»

۲- زلزله های قیامت در یک مرحله نیست، پی درپی هستند. «الراجفه... الرادفه»

۳- در قیامت همه نگران نیستند، بعضی دلها دلهره دارند. «قلوبٌ»

۴- ارتباط عمیقی بین روح و جسم برقرار است.«قلوب... واجفه، ابصارها خاشعه»

۵ - گروهی از مردم، با طرح سؤالات تکراری، وقوع قیامت را انکار می کنند. «یقولون ءانّا لمردودون؟»

«۱۵» هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی «۱۶» إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُویً «۱۷» اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی «۱۸» فَقُلْ هَل لَّکَ إِلَی أَن تَزَکَّی «۱۹» وَ أَهْدِیَکَ إِلَی رَبِّکَ فَتَخْشَی

آیا سرگذشت موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که پروردگارش او را در سرزمین مقدّس طُوی ندا داد: به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است. پس به او بگو: آیا می خواهی که (از پلیدی ها) پاک شوی؟ و ترا به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بترسی (و سرکشی نکنی).

ص:۲۰

۱- ۱۳. تفسیر المیزان.

۲- ۱۴. انفال، ۲.

۳- ۱۵. یونس، ۶۲.

نکته ها:

«واد» همان وادی است که درّه میان دو کوه یا دو تپه را گویند و «طُوی» درّه ای در پائین کوه طور است.

«خشیت» به ترسی گویند که ناشی از ایمان به عظمت خداوند باشد.

«تَزکّی» از «زکات» به دو معناست: رشد و نموّ، پاکی و طهارت.

جایگاه گفتگو با خداوند باید پاک و مقدّس باشد. چنانکه در این آیه می فرماید: «ناداه ربّه بالواد المقدّس» و در آیات دیگر می خوانیم:

«طهّر بیتی للطائفین و القائمین و الرّکع السجود»(۱)، (خداوند به ابراهیم فرمود:) خانه مرا برای طواف کنندگان و برپا ایستادگان و رکوع و سجودکنندگان (نمازگزار)، پاکیزه بدار.

«ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد اللّه»(۲)، مشرکان سزوار نیست و حق ندارند به تعمیر و بازسازی مساجد الهی دست بزنند.

«ان اولیائه الاّ المتقون»(۳)، تنها پرهیزکاران شایسته تولیت (مسجدالحرام) هستند.

«خذوا زینتکم عند کلّ مسجد»(۴)، در هر مسجدی و به هنگام نماز، زینت های خود را همراه کنید.

پیام ها:

۱- آغاز سخن با سؤال، شوق شنیدن را در افراد زیاد می کند. «هل اتاک»

۲- نقل سرگذشت پیامبران پیشین برای پیامبران بعدی، عامل تقویت روحیه است. «هل اتاک حدیث موسی»

۳- رهبران الهی قبل از مبارزه با طاغوت ها، ارتباط خود را با خداوند محکم می کردند. «اذ ناداه ربّه... اذهب الی فرعون انه طغی»

۴- برخی سرزمین ها، مورد احترام و قداست هستند. «الواد المقدّس طوی»

۵ - انبیا، سردمداران مبارزه با طاغوتند. «اذهب الی فرعون انه طغی»

۶- در نهی از منکر به سراغ ریشه ها بروید. «اذهب الی فرعون»

۱- ۱۶. حج، ۲۶.

۲- ۱۷. توبه، ۱۷.

۳- ۱۸. انفال، ۳۴.

۴- ۱۹. اعراف، ۳۱.

۷- از هدایت هیچ کس حتی فرعون مأیوس نباشید و لااقل، سخن حق را به او ابلاغ کنید تا اتمام حجّت شده باشد. «اذهب الی فرعون... فقل هل لک الی ان تزکّی»

۸ - در نهی از منکر، با طاغوت هم به نرمی سخن بگویید. «انه طغی فقل هل لک...»

۹- با سؤال، فطرت ها را بیدار کنید. «هل لک الی ان تزکّی»

۱۰- در شیوه تبلیغ، لحن عاطفی و نرمش در گفتار را فراموش نکنید. «هل لک»

۱۱- جهت دعوت انبیا، تزکیه انسان هاست. «هل لک الی ان تزکّی»

۱۲- در دعوت و تبلیغ مردم، از کلماتی استفاده کنید که همه انسان ها بپذیرند و بپسندند. (دعوت به پاکی و دوری از ناپاکی) «الی ان تزکّی»

۱۳- اگر به تزکیه تمایلی نباشد، تلاش انبیا بی ثمر است. «تزکّی و اهدیک الی ربّک»

۱۴- در مکتب انبیا، برای مبارزه با طاغوت ها، ابتدا آنها را موعظه می کنند. «انّه طغی... تزکّی و اهدیک الی ربّک»

۱۵- نشانه هدایت پذیری، خوف و خشیت است. «اهدیک... فتخشی»

۱۶- پیامبران مردم را به سوی خدا دعوت می کردند نه خود. «الی ربّک»

۱۷- طغیان همراه با بی باکی و ناپاکی است. (خداوند می فرماید: به سراغ فرعون طغیانگر برو و درباره تزکیه و خشیت با او سخن بگو، یعنی او ناپاک و جسور است.) «انّه طغی... ان تزکّی... فتخشی»

۱۸- اصلاح افراد، بستگی به اراده و اختیار خود آنان دارد. «هل لک الی ان تزکیّ»

«۲۰» فَأَرَاهُ الآيَهَ الْكُبْرَى «۲۱» فَكَذَّبَ وَعَصَى «۲۲» ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى «۲۳» فَحَشَرَ فَنَادَى «۲۴» فَقَالَ أَنَاْ رَبُّكُمُ الأَعْلَى «۲۵» فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الآخِرَهِ وَالأُوْلَى «۲۶» إِنَّ فِي ذَ لِكَ لَعِبْرَهً لِّمَن يَخْشَى

پس معجزه بزرگ را به او نشان داد. امّا او تکذیب کرد ونافرمانی نمود. آنگاه پشت کرد، در حالی که (برای خاموشی این دعوت) تلاش می نمود. پس (ساحران را) جمع کرد ونـدا داد. گفت: من پروردگار برتر شما هستم. آنگاه خدا او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد. همانا در این ماجرا برای هر کس که (از سوء عاقبت) بترسد، درس عبرتی است.

ص:۲۲

نکته ها:

در برابر فرعون که می گفت: «اَنا ربّکم الاعلی» من پروردگار برتر هستم، حضرت موسی می گوید: «اهدیک الی ربّک» تو را به پروردگارت رهنمون کنم.

«نکال»، کیفر و مجازاتی است که هر کس آن را ببیند یا بشنود، از ارتکاب مثل آن خودداری کند. عذاب آخرت، از آن جهت نکال نامیده شده، که هرکس آن را بشنود، از هر عملی که وی را گرفتار سازد، خودداری می کند.(۱)

پیام ها:

۱- برای امثال فرعون باید بزرگترین معجزه ها را آورد. «الآیه الکبری»

۲- طاغوت ها برای حفظ کیان خود از منحرفان استمداد می کنند. «فحشر فنادی»

۳- ادّعای نبوّت و انتظار تسلیم شدن دیگران، به معجزه آوردن نیاز دارد. «اهدیک... فاراه الآیه الکبری»

۴- در برخی متکبران، حتی بزرگ ترین معجزات کارساز نیست. «الآیه الکبری فکذّب»

۵ - معجزات انبیا یکسان نیست. «الآیه الکبری»

۶- تکذیب انبیا، برای نافرمانی از تعالیم آنان و آزاد بودن از قید و بندهای دینی است. «فکذّب و عصی»

۷- کسانی که از استدلال و گفتگوی مستقیم عاجزند، پشت پرده تلاش می کنند. «فکذّب... ثمّ ادبر یسعی»

۸ - جوّ سازی و شعار و هیاهو، از ابزار فرعون هاست. «فحشر فنادی»

۹- مردم دارای فطرت خداجویی هستند. طاغوت ها مسیر آن را متوجه خود می کنند. «انا ربّکم»

۱۰- مستکبران، روزی به زانو در خواهند آمد. «انا ربّکم... فَاَخَذَه اللّه»

۱۱- تاریخ وسیله عبرت است، نه سرگرمی و پرکردن ایام فراغت. «لعبرهً»

ص:۲۳

۱- ۲۰. تفسیر المیزان.

۱۲- از تاریخ آن قسمتی را بازگو کنید که سازنده و عبرت آموز باشد. «لعبرةً»

۱۳- عبرت ها بسیار است، عبرت گرفتن مهم است که به آمادگی روحی نیاز دارد. «لعبرةً لمن یخشی»

«۲۷» ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَآءُ بَنَاهَا «۲۸» رَفَعَ سَمْکَهَا فَسَوَّاهَا «۲۹» وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا «۳۰» وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِکَ دَحَاهَآ «۳۱» أَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا وَمَرْعَاهَا «۳۲» وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا «۳۳» مَتَاعاً لَّکُمْ وَ لِأَنْعَامِکُمْ

آیا آفرینش شما سخت تر است یا آسمانی که او بنا کرده؟ سقفش را برافراشت و آن را استوار ساخت. شبش را تیره و روزش را روشن گرداند. بعد از آن، زمین را گسترش داد. و از آن آب و چراگاه بیرون آورد. و کوهها را استوار و پابرجا گردانید. تا وسیله برخورداری شما و چارپایان شما باشد.

پیام ها:

۱- در تبلیغ، شیوه سؤال بسیار مفید است. «ءانتم اشد خلقاً ام السماء»

۲- بهترین راه خداشناسی، توجّه به نعمت های اوست. باید از محسوسات برای پی بردن به معقولات استفاده کرد. «رفع سمکها فسوّاها»

۳- دنیا برای ماست، نه ما برای دنیا. «متاعاً لکم»

۴- در کامیابی های مادی، انسان و چهارپا در کنار هم هستند. (آنچه مایه امتیاز انسان است کمالات معنوی است.) «متاعاً لکم و لانعامکم»

۵ - نعمت ها برای بهره گیری انسان است، تحریم ها و ریاضت های نابجا بی معنا است. «متاعا لکم و لانعامکم»

۶- گسترش زمین و گردش آن در فضا، بعد از آفرینش آسمان ها بوده است. «و الارض بعد ذلک دَحاها»

ص:۲۴

«۳۴» فَإِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْکُبْرَی «۳۵» یَوْمَ یَتَذَکَّرُ الإِنسَانُ مَا سَعَی «۳۶» وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِمَن یَرَی «۳۷» فَأَمَّا مَن طَغَی «۳۸» وَ آثَرَ الْحَیَاهَ الدُّنْیا «۳۹» فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوَی «۴۰» وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی «۴۱» فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوَی

آنگاه که آن حادثه بزرگ فرارسد. در آن روز، انسان آنچه تلاش کرده، به یادآورد. و جهنم برای هر بیننده ای آشکار شود. امّا هرکه سرکشی کرده، و زندگی پست دنیا را (بر آخرت) برگزیده، بی شک، دوزخ جایگاه اوست. و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسید و نفسش را از هوس بازداشت. بی شک، بهشت جایگاه اوست.

پیام ها:

۱- قیامت، بزرگترین و فراگیرترین حادثه است که تمام حوادث دیگر را تحت الشعاع خود قرار می دهد. «الطامّه الکبری»

۲- انسان در قیامت، دائماً متذکّر کارهایش در دنیا می شود. «یتذکّر الانسان ما سعی»

۳- ریشه طغیان، دنیاپرستی است. «طغی و آثر الحیاه الدنیا»

۴- دنیا بد نیست، ترجیح آن بر آخرت بد است. «آثر الحیاه الدنیا»

۵ - خداوند که ترس ندارد، مقام اوست که مایه ترس انسان می شود. مثل اینکه انسان از قاضی می ترسد، زیرا می داند اگر جرمی مرتکب شود، با او سر و کار دارد. «خاف مقام ربّه»

۶- ریشه مبارزه با نفس، خوف الهی است. «خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی»

۷- نفس انسان فتنه گر است که باید او را باز داشت. «و نهی النفس عن الهوی»

۸ - قانون الهی برای همه افراد یکسان است. «من طغی... من خاف»

ص:۲۵

«۴۲» يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا «۴۳» فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَآ «۴۴» إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَآ «۴۵» إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا «۴۶» كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُواْ إِلاَّ عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا

از تو درباره قیامت می پرسند که چه وقت بر پا می شود. تو را به گفتگو درباره آن چه کار؟ پایان و سرانجام آن با پروردگار توست. وظیفه تو هشدار کسی است که از آن می ترسد. روزی که آن را می بینند، گویی جز شبی یا روزی (در دنیا و برزخ) درنگ نکرده اند.

نکته ها:

سؤال از زمان وقوع قیامت، بارها در قرآن مطرح شده، امّا پاسخی به آن داده نشده است. زیرا یکی از الطاف الهی، مخفی بودن زمان مرگ وقیامت است و دانستن زمان آن سبب به هم خوردن آرامش درونی و ارتباطات بیرونی و سبب رشد اضطراری است.

آنچه مهم است ایمان به وقوع قیامت است نه دانستن زمان وقوع آن.

برای غافلان، هشدار و انذار لازم تر از بشارت است. لذا «انما انت مبشّر» در قرآن نداریم، امّا «انّما انت منذر» آمده است.

پیام ها:

۱- برخی سؤالات درباره قیامت، نابجاست و نیاز به پاسخ ندارد. (مانند سؤال از زمان وقوع قیامت) «یسئلونک عن الساعه...»

۲- گفتگو در امری که به بشر مربوط نیست، معنا ندارد. «فیم انت من ذکراها»

۳- علم بشر محدود است و نمی تواند به انتهای علم که مخصوص خداوند است دست یابد. «الی ربّک منتهاها»

۴- وظیفه پیامبر، انذار مردم است، نه الزام و اجبار به پذیرش. «انّما انت منذر»

۵ - از شرایط پذیرش دعوت انبیا، آمادگی روحی مردم و پرواداشتن از گناه است. «انت منذر من یخشاها»

۶- آخرت به قدری بزرگ است که تمام عمر دنیا و برزخ در کنار آن، به مقدار شبی یا روزی بیش نیست. «لم یلبثوا الاّ عشیةً او ضحاها» «والحمد للّه»

سوره عبس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» عَبَسَ وَ تَوَلَّی «۲» أَن جَآءَهُ الأَعْمَی «۳» وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی «۴» أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّکْرَی «۵» أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَی «۶» فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّی «۷» وَ مَا عَلَیْکَ أَلاَّ یَزَّکَّی «۸» وَ أَمَّا مَن جَآءَکَ یَسْعَی «۹» وَهُوَ یَخْشَی «۱۰» فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّی

چهره درهم کشید و روی بر تافت. از اینکه نابینایی به سراغ او آمد. و تو چه دانی، شاید او در پی پاکی و پارسایی باشد. یا پند گیرد و آن پند سودش بخشد. امّا کسی که خود را بی نیاز می بیند. پس تو به او می پردازی. با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو چیزی نیست. و امّا کسی که شتابان نزد تو آمد، در حالی که از خدا می ترسد، تو از او تغافل می کنی و به دیگری می پردازی.

نکته ها:

مراد از «مَن إستغنی» یا بی نیازی مالی است که باعث می شود شخص خود را برتر از دیگران بداند و یا بی نیازی از ارشاد و هدایت است که شخص، دیگران را گمراه و منحرف ببیند. البتّه جمع میان هردو نیز ممکن است، یعنی شخص در اثر ثروت زیاد، گرفتار غرور شده و به سخن حق دیگران گوش فراندهد.

پیام ها:

۱- نقص عضو نشانه نقص شخصیّت نیست. (احترام نابینایان و معلولین و افراد

ص:۲۷

ناقص الخلقه لازم است.) «عبس و تولّی أن جائه الاعمی»

۲- ارزش اخلاق به خاطر کمال ذاتی آن است، نه خوشایند دیگران. (نابینا که عبوس کننده را نمی بیند تا شاد یا ناراحت شود.) «عبس و تولّی أن جائه الاعمی»

۳- اسلام با روحیه استکبار و تحقیر دیگران مخالف است. «ما یدریک لعلّه یزّکی»

۴- به ظاهر افراد نمی توان قضاوت کرد. (گاهی نابینا، از افرا بینا طالب تر است) «الاعمی... لعلّه یزکّی»

۵ - میزان پذیرش افراد جامعه متفاوت است. در برابر ارشاد و دعوت پیامبر، گروهی تزکیه می شوند و گروهی در حدّ تذکّر سود می برند. «یزّکّی او یذکّر»

۶- تذکّر دادن، بی نتیجه نیست و اثر خود را می گذارد. «یذّکر فتنفعه الذکری»

۷- اصل، ایمان انسان است نه ثروت و سرمایه او. «امّا من استغنی امّا من... یخشی»

۸ - پیامبر مسئول ارشاد مردم است نه اجبار آنان. «و ما علیك ألاّ یزکّی»

۹- احساس بی نیازی محکوم است. جمله «امّا من استغنی» در مقام انتقاد است.

۱۰- احساس بی نیازی و خود را کامل و بی نیاز دانستن، سبب محروم شدن از تزکیه است. «من استغنی... اَلاّ یزکّی»

۱۱- طبقه محروم با سرعت به سراغ اسلام می آیند. «جاءك یسعی»

۱۲- خشیت درونی با تلاش و حرکت بیرونی باید توأم باشد. «یسعی و هو یخشی»

۱۳- راه خودسازی، درك محضر پیامبر و یا استاد ربّانی است. «جاءك یسعی»

۱۴- در شیوه تبلیغ برخورد دوگانه با فقیر و غنی جایز نیست. «فانت له تصدّی - فانت عنه تلهّی»

«۱۱» كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ «۱۲» فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُ «۱۳» فِی صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ «۱۴» مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ «۱۵» بِأَيْدِی سَفَرَةٍ «۱۶» كِرَامٍ بَرَرَةٍ

چنین نیست (که آنها می پندارند)، همانا قرآن وسیله تذکّر است. پس هر کس بخواهد، آن را یاد کند و از آن پند گیرد. در میان صحیفه هایی ارجمند است. که بلند مرتبه و پاکیزه است. به دست سفیرانی بزرگوار و نیکوکار.

ص:۲۸

نکته ها:

«صُحف» جمع «صحیفه» به معنای مکتوب است. «سفره» جمع «سافر» به معنای کاتب است، چنانکه «اسفار» جمع «سِفر» به معنای کتاب است. «بررة» جمع «بارّ» به معنای نیکو کار است.(۱)

مراد از «سفره»، سفیران و رسولان وحی، یعنی فرشتگانی هستند که وحی الهی را به پیامبران می رسانند و این فرشتگان، یاران جبرئیل و تحت امر او هستند که قرآن درباره او می فرماید: «انّه لقول رسول کریم... مطاع ثمّ امین»(۲) راه خدا هم آسان است و هم زمینه فطری و فکری و فقهی دارد.

پیام ها:

۱- آیات قرآن مایه تذکّر و عامل بیداری فطرت بشری است. «انَّها تذکره»

۲- مقام و مرتبه قرآن برتر از دسترسی نااهلان و تحریف و تغییر آنان است. «مرفوعه مطهّره»

۳- قرآن را باید در جایگاه بلند قرار داد. «مرفوعه»

۴- قرآن باید از هر آلودگی حفظ شود. «مطهّره»

۵ - در دعوت قرآن، اکراه و اجباری نیست و هرکس بخواهد با اختیار خودش آن را می پذیرد. «فمن شاء ذکره»

۶- آنچه را خداوند تکریم کرده ما نیز باید تکریم کنیم. «صحف مکرّمه»

۷- قرآن کریم را، فرشتگان کرام به پیامبر می رسانند. «صحف مکرّمه... بایدی سفره کرام» (هم سرچشمه قرآن خداوند کریم است و هم خود قرآن و هم آورندگان آن و هم بر کسی که نازل شده است.)

«۱۷» قُتِلَ الإِنسَانُ مَآ أَكْفَرَهُ «۱۸» مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ «۱۹» مِن نُّطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ «۲۰» ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ «۲۱» ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ «۲۲» ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُ «۲۳» كَلاَّ لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُ

ص:۲۹

۱- ۲۱. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۲۲. تکویر، ۱۹ - ۲۱.

مرگ بر این انسان (سرکش) که چه ناسپاس است. (مگر خداوند) او را از چه چیز آفریده است. از نطفه ای ناچیز آفریدش و سامانش بخشید. سپس راه (سعادت) را برای او آسان و فراهم نمود. آنگاه او را میراند و در گورش نهاد. پس هر زمان که بخواهد او را برانگیزد. هرگز (چنین نیست) که هنوز آنچه را که خدا به او فرمان داده، انجام نداده است.

پیام ها:

۱- انسانِ کافر و ناسپاس مورد لعن خداست. «قتل الانسان ما اَکفره»

۲- در شیوه تبلیغ گاهی باید برای گروهی تند سخن گفت. «قتل الانسان»

۳- به آفرینش خود از نطفه ناچیز بنگرید تا از کفر و غرور دست بردارید. «من نطفه خلقه»

۴- آفرینش انسان تصادفی نیست، بلکه از روی حساب و کتاب و تقدیر و اندازه گیری است. «فقدّره»

۵ - آفریدن، دلیل قدرت و اندازه گیری، دلیل حکمت است. «خلقه فقدّره»

۶- با آسان بودن راه شناخت حق و پیمودن آن، چرا گروهی بی راهه می روند؟ «قتل الانسان ما اکفره... ثم السّبیل یَسّره»

۷- خداوند با آسان کردن راه تکامل، اتمام حجت کرده است. «ثم السبیل یَسّره»

۸ - انسان دارای استعدادهای زیادی است که با پیمودن راه حق به تکامل می رسد. «ثم السّبیل یَسّره»

۹- انسان که مرگ و قبر را می بیند، چرا سرسختی می کند؟ «قتل الانسان ما اکفره... ثم اماته فَاقبره»

۱۰- تمام کارها در حقیقت منسوب به اوست. «اماته فاقبره»

۱۱- معاد، جسمانی است. «اقبره... انشره» یعنی همان را که در قبر برد، بیرون آورد.

۱۲- با اینکه راه باز و حرکت آسان است، امّا گروهی وامانده اند. «ثم السّبیل یسّره... لمّا یقض ما امره»

۱۳- توحید و نبوت و معاد در کنار یکدیگر مطرحند. «خلقه - السّبیل یسّره - انشره»

۱۴- زمان وقوع قیامت تنها در اختیار خداست. «اذا شاء انشره»

۱۵- انسان از ابتدا تا انتها تحت تدبیر و در دست اوست. «خلقه - اماته - انشره»

«۲۴» فَلْیَنظُرِ الإِنسَانُ إِلَی طَعَامِهِ «۲۵» أَنَّا صَبَبْنَا الْمَآءَ صَبّاً «۲۶» ثُمَّ شَقَقْنَا الأَرْضَ شَقّاً «۲۷» فَأَنبَتْنَا فِیهَا حَبّاً «۲۸» وَ عِنَباً وَقَضْباً «۲۹» وَ زَیْتُوناً وَنَخْلاً «۳۰» وَ حَدَآئِقَ غُلْباً «۳۱» وَفَاکِهَهً وَأَبّاً «۳۲» مَّتَاعاً لَّکُمْ وَ لِأَنْعَامِکُمْ

پس باید انسان به غذای خود بنگرد. ما آب را آن گونه که باید، (از آسمان) فرو ریختیم. سپس زمین را به خوبی شکافتیم. و در آن، دانه رویاندیم. و نیز انگور و سبزیجات، و زیتون و نخل خرما، و باغهای پردرخت، و میوه و چراگاه، برای برخورداری شما و چهارپایانتان.

نکته ها:

«صبّ» به معنای فرو ریختن آب از بلندی است که شامل نزول باران از آسمان و ریزش آب از آبشارها نیز می شود.

«قضب» به سبزیجاتی گفته می شود که تر و تازه چیده و خورده شود و شامل علف و یونجه حیوانات نیز می گردد.

مراد از «شققنا الارض»، شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهان است که برای سربرآوردن از خاک، آن را می شکافند و به رشد خود ادامه می دهند.

مراد از «حبّاً» حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال اینها.

«حدائق» جمع «حدیقه» به معنای بوستانی است که اطراف آن دیوار کشیده باشند و «غُلب» جمع «غَلباء» به معنای درخت بزرگ و تنومند است.

انسان باید به غذای خود بنگرد که آیا از حلال است یا حرام، دیگران دارند یا ندارند، نیروی بدست آمده از آن در کجا صرف می شود و این غذا چگونه بدست آمده است؟ امام باقرعلیه السلام در ذیل آیه «فلینظر الانسان الی طعامه» فرمودند: انسان بنگرد که علم

خود را از چه کسی می گیرد(۱) و طعام را شامل طعام معنوی دانستند.

پیام ها:

۱- انسان، مأمور به تفکر در غـذا، به عنوان یکی از نعمت های خـداست، خوردن بی فکر کار حیوان است. «فلینظر الانسان الی طعامه»

۲- اگر ملاکهای معنوی نباشد، انسان و حیوان در کامیابی از غذا و طبیعت، در یک ردیفند. «متاعاً لکم و لانعامکم»

۳- دقّت در پیدایش نعمت ها، وسیله ای برای کفر زدائی است. «قتل الانسان ما اکفره... فلینظر الانسان الی طعامه»

۴- هستی، مـدرسه خداشناسـی است، چه سـیر تکـاملی درون انسـان و چه بیرون انسان. «من نطفه خلقه فقـدّره - اماته - انشـره صببنا الماء صبّا شققنا الارض شقّا...»

۵ - ریزش بـاران و رویش انواع گیاهـان و درختان، هدفمنـد است و فراهم شـدن غـذا برای انسان و حیوانات، یکی از حکمت های آن است. «انّا صببنا الماء... شققنا الارض... فانبتنا فیها حبّاً... متاعاً لکم و لانعامکم»

۶- انگور، زیتون و خرما، از میوه های مورد سفارش قرآن است. «عنباً... زیتوناً و نخلاً»

«۳۳» فَإِذَا جَآءَتِ الصَّآخَّهُ «۳۴» يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ «۳۵» وَ أُمِّهِ وَ أَبِيـهِ «۳۶» وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ «۳۷» لِكُلِّ امْرِىٍٕ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

پس زمانی که آن صدای هولناک در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندانش. در آن روز برای هر یک از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.

نکته ها:

«صاخّه» به معنای صدای وحشـتناکی است که نزدیک است گوش را کر کند. مراد از آن، یا صیحه ی برپا شدن قیامت است و یا ناله و فریاد گوش خراش مردم در آن روز.

۱- ۲۳. کافی، ج ۱، ص ۵۰ .

در بـاره انگیزه فرار انسان از برادر و مادر و پـدر و همسـر و فرزنـدان، مطالبی می توان گفت، از جمله اینکه می گریزد تا مبادا برادرش از حقوق خود مطـالبه کنـد و او را گرفتار سازد. می گریزد تا مورد تقاضای دیگران قرار نگیرد. می گریزد تا رسوایی او را دیگران نفهمند. می گریزد تا به کار خود برسد و تکلیفش زودتر روشن شود. «لکلّ امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه»

پیام ها:

۱- قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدر از پسر. «فاذا جاءت الصاخه یوم یفرّ...»

۲- روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می شود.«یفرّ المرء من اخیه و...»

۳- در قیامت، هرکس به فکر نجات خویش است. «لکلّ امری ء... شأن یُغنیه»

۴- در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست. «لکل امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه»

«۳۸» وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَهٌ «۳۹» ضَاحِکَهٌ مُّسْتَبْشِرَهٌ «۴۰» وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَهٌ «۴۱» تَرْهَقُهَا قَتَرَهٌ «۴۲» أُوْلَئِکَ هُمُ الْکَفَرَهُ الْفَجَرَهُ

چهره هایی در آن روز درخشانند، خندان و شادمانند، و چهره هایی در آن روز، غبار (غم) بر آنها نشسـته. و تیرگی و سـیاهی، چهره آنان را پوشانده است. اینان همان کافران بدکردارند.

نکته ها:

«مستبشـره» بـا خبر شـدن از مطلب شـادی که از آن بشـره و پوست صورت شـکفته شود. «غَـبره» و غُبـار به معنـای گرد خـاک فرونشسته برچیزی است. «قَتره»، دود سیاهی است که برمی خیزد و «رهق» به معنای فراگرفتن و پوشاندن است.

این آیـات، مردم را در قیامت به دو دسـته تقسـیم می کنـد: اهل سـعادت و اهل شـقاوت، که هر دو گروه با سـیما و چهره شان شناخته می شوند. چون صورت انسان، آئینه سیرت اوست و شادی و غم درونی او در چهره اش ظاهر می گردد.

این سوره با چهره درهم کشیدن در دنیا آغاز و با چهره دود آلوده شدن در قیامت پایان

می یابد. «عَبَس....تَرهقُها قتره»

«کَفره» جمع کافر و «فَجره» جمع فاجر است. اولی اشاره به فساد عقیده دارد و دومی اشاره به فساد عمل.

پیام ها:

۱- معاد جسمانی است. «وجوه یومئذ...»

۲- چهره باز و خندان یک ارزش است. «مسفره، ضاحکه»

۳- خنده های قیامت، بر اساس بشارت به آینده ای روشن است. «ضاحکه مستبشره»

۴- آلودگی به گناه در دنیا، سبب آلودگی چهره در قیامت می شود. «ترهقها قَتره اولئک هم الکَفَرهُ الفجره»

۵ - کفر، سبب ارتکاب گناه و فسق و فجور است. «الکفره الفجره»

۶- صورتِ اهل ایمان و تقوا، شاد و خندان است. (به قرینه اینکه صورتِ اهل کفر و فجور، دود آلود است) «وجوه یومئذ مسفره... وجوه یومئذ علیها غبره»

۷- از بهترین شیوه های تبلیغ، مقایسه است. «وجوهٌ... وجوهٌ»

۸ - گناه، باعث می شود که چهره پاک الهی انسان، با نقابی زشت و سیاه پوشیده شود. «علیها غَبره ترهقها قتره»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۳۴

سوره تکویر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ «۲» وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ «۳» وَإِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ «۴» وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ «۵» وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

آنگاه که خورشید در هم پیچیده و تاریک شود. و آنگاه که ستارگان به خاموشی گرایند. و آنگاه که کوهها به حرکت درآیند. و آنگاه که شتران باردار به حال خود رها شوند. و آنگاه که حیوانات وحشی، برانگیخته و گرد هم آیند.

نکته ها:

«تکویر»، به معنای درهم پیچیدن است که در مورد خورشید، به جمع شدن شعله های آن و خاموش شدن آن منجر می گردد.

حرکت کوهها در آستانه قیامت، ناشی از زلزله بزرگی است که باعث فروپاشی و متلاشی شدن کوهها می گردد و چنانکه در آیات دیگر نیز آمده است، همچون ریگ بیابان روان می شوند.

«عِشار» جمع «عَشْراء» به معنای شتر حامله ده ماهه است که در نزد عرب، با ارزش ترین اموال محسوب می شده است. امّا به هنگام بروز علائم قیامت، بی صاحب می ماند و کسی به فکر آن نیست.

«وحوش» جمع «وحش» به معنای حیوانی است که هرگز با انسان ها انس نمی گیرد. مانند درّندگان.

ص:۳۵

پیام ها:

۱- نظام موجود خورشید و ستارگان در آسمان و کوه و دریا و زمین، روزی دگرگون می شود. «اذا الشمس کوّرت و...»

۲- هستی، محکوم اراده خداوند است و هرگاه او اراده کند، نظام عالم به هم می خورد. «اذا الشمس کوّرت و...»

۳- شاید در قیامت، حیوانات وحشی نیز زنده شوند. «و اذا الوحوش حُشرت»

«۶» وَإِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ «۷» وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ «۸» وَإِذَا الْمَوْءُودَهُ سُئِلَتْ «۹» بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ «۱۰» وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ «۱۱» وَإِذَا السَّمَآءُ كُشِطَتْ «۱۲» وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ «۱۳» وَإِذَا الْجَنَّهُ أُزْلِفَتْ «۱۴» عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ

و آنگاه که دریاها به جوش آینـد. و آنگاه که جانها جفت و قرین شونـد. و آنگاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود. که به کدامین گناه کشته شده است؟ و آنگاه که نامه های عمل گشوده شود. و آنگاه که آسمان از جای کنده شود. و آنگاه که دوزخ شعله ور شود. و آنگاه که بهشت (برای اهلش) نزدیک آورده شود. هر کس بداند که چه حاضر کرده است.

نکته ها:

«سُجّرت» چند معنا شده است: ۱. به جوش آمدن ۲. به هم پیوستن ۳. پُر و لبریز شـدن دریاها که همه آنها طبیعی است، زیرا از یـک سو کوه ها از جا کنـده شـده و دریاها به یکـدیگر متصل می شونـد و از سوی دیگر زمین لرزه شدیـد، گـداختگی درون زمین را بیرون ریخته، آبها به جوش آیند و بخار شوند.

در قیـامت، حوریـان بهشتی به تزویـج بهشتیـان سـعادت منـد در آیـد. چنـانکه در آیـات دیگر می فرمایـد: «و زوّجنـاهم بحور عین»(۱) و جهنّمیـان دوزخی بـا قرین هـای شـیطانیشان ازدواج می کننـد. چنانکه در آیه ای دیگر می فرمایـد: «و من یعش عن ذکر الرّحمن نقیّض له

ص:۳۶

۱- ۲۴. دخان، ۵۴.

شیطاناً فهو له قرین»(۱) چنانکه امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه «و اذا النفوس زوِّجت» فرمودند: اهل ایمان با همسران بهشتی و اهل دوزخ با شیطان قرین می شوند.(۲)

«موؤده» به معنای دختر زنده به گور شده است. یکی از عادات بسیار بد جاهلیّت این بود که به خاطر فقر یا احساس ننگ، گاهی دختران خود را زنده به گور می کردند.

پیام ها:

۱- دفاع از مظلوم، اسلام و کفر ندارد. با اینکه دختران زنده به گور شده مسلمان نبودند، ولی قرآن از حقّ آنان دفاع می کند. «و اذا الموؤده سئلت»

۲- دفاع از مظلوم، زن و مرد، کوچک و بزرگ و فرد و جمع ندارد، حتی از یک دختر کوچک باید دفاع کرد. «بایّ ذنب قتلت»

۳- با سؤال، وجدان ها را بیدار کنید. «بأیّ ذنب قتلت»

۴- ولایت پدر بر فرزند، شامل حق کشتن فرزند نمی شود. «بأیّ ذنب قتلت»

۵ - بیم و امید در کنار هم سازنده است. «الجحیم سُعِّرت - الجنّه اُزلفت»

۶- در قیامت، بهشت و دوزخ به اهلش نزدیک می شود. «الجنّه ازلفت» (و در آیه ۲۳ سوره فجر می فرماید: «و جی ء یومئذ بجهنّم» در آن روز جهنّم آورده شود.)

۷- اعمال انسان در دنیا ثبت شده و پرونده عمل هر کس در قیامت باز می شود. «و اذا الصحف نشرت»

«۱۵» فَلاَ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ «۱۶» الْجَوَارِ الْكُنَّسِ «۱۷» وَالَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ «۱۸» وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ «۱۹» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ «۲۰» ذِی قُوَّهٍ عِندَ ذِی الْعَرْشِ مَكِينٍ «۲۱» مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ

سوگند به ستارگانی که بازمی گردند. در حرکت هستند و پنهان می شوند. و سوگند به شب آنگاه که برود. و سوگند به صبح آنگاه که بدمد. که همانا قرآن، کلام پیام آوری گرامی است. آن که نزد خداوندِ صاحب عرش، دارای قدرت و مقام والا است. (فرشته ای که) فرمانش برند و امینش شمرند.

ص:۳۷

۱- ۲۵. زخرف، ۳۶.

۲- ۲۶. تفسیر المیزان.

نکته ها:

«خُنَّس» جمع «خانس»، به معنای رجوع کننده است. «جَوار» جمع «جاریه» به معنای روان و در جریان است و «کُنَّس» جمع «کانس» به معنای مخفی شدن است. مفسران با توجّه به آیات بعد که در مورد به پایان رسیدن شب و دمیدن صبح است، آیاتِ «فلا اقسم بالخنّس الجوار الکنّس» را در مورد ستارگان دانسته اند که هر شب ظاهر می شوند و با طلوع خورشید پنهان می گردند، گرچه در همان حال پنهانی، در حرکت اند و لذا شب بعد به جای خود بازمی گردند.

«عَسعس» به معنای تاریکی رقیق است که به فرموده حضرت علی علیه السلام به هنگام پایان شب مشاهده می شود.(۱) شبیه آیه «والّیل اذ ادبر»(۲).

«تَنَفَّس» به معنای نفس کشیدن صبح است. گویا روز از حبس شب آزاد شده و در هوای آزاد نفس می کشد.

پیام ها:

۱- روز قیامت روز شهود و تجسّم عمل است. «علمت نفس ما احضرت»

۲- در قیامت، انسان به جزئیّات کار خود آگاه می شود. «ما احضرت»

۳- فرشته وحی، کریم، امین، قوی و مطاع است. «کریم، ذی قوّه مکین، مطاع، امین»

۴- کرامت و بزرگواری، توانایی و مکنت، داشتن نیروهایی فرمان بر و امانت دار از شرایط لازم برای پیام رسانی و ارشاد است. «کریم، ذی قوّه، مکین، مطاع، امین»

۵ - جبرئیل مأمورانی فرمان بردار در اختیار دارد. «مطاع»

«۲۲» وَ مَا صَاحِبُکُم بِمَجْنُونٍ «۲۳» وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ «۲۴» وَ مَا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ «۲۵» وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطَانٍ رَّجِیمٍ

و همانا مصاحب شما (پیامبر،) جنّ زده نیست. و قطعاً آن (فرشته وحی) را در افق روشن دیده است. و او بر غیب بخیل نیست (و آنچه را دریافت کرده، دریغ نمی کند). و آن قرآن، از القائات شیطانِ رانده شده نیست.

۱- ۲۷. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۲۸. مدّثر، ۳۳.

نکته ها:

«ضَنین» از «ضَنّ» به معنای بخل ورزیدن است. این کلمه یک بار بیشتر در قرآن به کار نرفته است.

مخالفان پیامبر، به او نسبتِ مجنون می دادند و مراد آنان، ارتباط پیامبر با جنّیان بود و در واقع، قرآن را از القائات جنّ بر پیامبر می دانستند.

پیام ها:

۱- گاهی باید تهمت ها را بی جواب نگذاشت و پاسخ داد. «و ما صاحبکم بمجنون»

۲- پیامبر، همراه با مردم و در کنار آنان زندگی می کرد.«صاحبکم»

۳- بهترین نشانه ی سالم بودن عقل پیامبر، آن است که شما عمری با او مصاحبت و معاشرت داشته و هیچ فکر و کردار و گفتار و رفتار ناروایی از او ندیده اید. «و ما صاحبکم بمجنون»

۴- پیامبر، جبرئیل را می دید. «و لقد رآه» (چنانکه در سوه نجم آیه ۱۳ می فرماید: «لقد رآه نزلهً اخری»)

۵ - در برابر تحقیرها، تکریم تحقیر شده ها لازم است. «لقد رآه بالافق المبین»

۶- در جایگاه ملاقات پیامبر با جبرئیل، جای هیچ ابهامی نیست. «الافق المبین»

۷- شکر علم، بازگویی آن است و بخل علمی، امری ناپسند است. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۸ - پیامبر اکرم علم غیب می دانست. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۹- رسول خدا، نه از درون گرفتار جنون است: «ما صاحبکم بمجنون» و نه از بیرون تحت تأثیر القائات شیطانی است. «و ما هو بقول شیطان رجیم»

۱۰- قرآن، در مرحله نزول از هرگونه تحریفی محفوظ است و جبرئیل هیچ گونه دخل و تصرّفی در آن نمی کند، «رسول کریم... امین» همان گونه که در مرحله ابلاغ، دچار هیچ کم و کاست نمی شود. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۱۱- قرآن، سخن فرشته وحی است، نه شیطان مطرود. «لقول رسول کریم... ما هو بقول شیطان رجیم»

ص:۳۹

«۲۶» فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ «۲۷» إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ «۲۸» لِمَن شَآءَ مِنکُمْ أَن یَسْتَقِیمَ «۲۹» وَمَا تَشَآءُونَ إِلاَّ أَن یَشَآءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ

پس به کجا می روید؟ آن (قرآن) جز پند و تذکّری برای جهانیان نیست. برای هر کس از شما که بخواهد راستی و درستی پیشه کند. و شما نمی خواهید جز آنچه خداوند، پروردگار جهانیان بخواهد.

پیام ها:

۱- انسان بی هدف و بی مکتب نداریم، حتی کفار ومشرکان برای خود راه و مرامی دارند، «لکم دینکم» آنچه مهم است، انتخاب راه درست است. «این تذهبون»

۲- قرآن، بهترین وسیله پند، تذکّر و موعظه است. «ان هو الاّ ذکر»

۳- قرآن، برای همه است و به زمان و مکان و نژاد خاصی وابسته نیست. «للعالمین»

۴- در شیوه تبلیغ، تذکّر آری ولی اجبار نه. «ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم»

۵ - راه یابی به راه راست و پایداری در آن، در گرو خواست خود انسان است. «لمن شاء منکم ان یستقیم»

۶- راه قرآن، راه مستقیم است و به دور از هرگونه افراط و تفریط و اعوجاج می باشد. «لمن شاء منکم ان یستقیم»

۷- خواست ما در مدار خواست خداست، نه به اجبار او، که در این صورت، خواست ما بی معنا می شود. «و ما تشاؤن الاّ ان یشاء اللّه»

۸ - مشیّت خداوند بر مبنای ربوبیّت اوست. «یشاء اللّه ربّ العالمین»

۹- چون خداوند ربّ العالمین است و بر همه امور تسلّط دارد، پس خواست انسان نیز مشروط به خواست اوست. «و ما تشاؤن الاّ ان یشاء اللّه ربّ العالمین» مثلاً در ماشین های تعلیم رانندگی، دو دستگاه گاز و ترمز وجود دارد؛ یکی زیر پای کارآموز و دیگری زیر پای مربّی. در این ماشین کارآموز می تواند از گاز و ترمز سمت خود استفاده کند، ولی به شرط آنکه مربّی هم بخواهد. یا نظیر چک های دو امضائی که هر یک از دو صاحب امضا می تواند امضا کند، اما اثر و پرداخت چک زمانی است که دیگری نیز آن را امضا کرده باشد. «والحمد للّه ربّ العالمین»

سوره انفطار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا السَّمَآءُ انفَطَرَتْ «۲» وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ «۳» وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ «۴» وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ «۵» عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ

آنگاه که آسمان شکافته شود. و آنگاه که ستارگان پراکنده شوند. و آنگاه که دریاها گشوده و به هم راه یابند. و آنگاه که قبرها زیرورو گردد. (در آن زمان) هر کس می داند، آنچه از پیش فرستاده و آنچه برای بعد گذاشته است.

نکته ها:

«اِنفطار» به معنای شکافته شدن است، «فطر» و «افطار» نیز به همین معناست، زیرا روزه با غذا خوردن می شکافد. «انفطار» و «انشقاق» به یک معناست، لکن در انفطار بعد از شکافتن به چیزی می رسیم، بر خلاف انشقاق، چنانکه عرب در حفر قنات می گوید: «فطرتُ» چون بعد از شکافتن زمین، به آب می رسد.

«اِنتثار» به معنای پراکندگی است و به چیزی که بر سر عروس می ریزند، نثار گویند.

«فَجر» به معنای بروز شکاف و باز شدن راه است و «تفجیر»، بیانگر عظمت و شدّت شکافته شدن کوههاست.

در کلمه «بُعثر» هم معنای «بعث» (به پا خواستن) است و هم معنای «ثور» (دگرگون شدن)، لذا راغب در مفردات گفته است که بعید نیست فعل «بُعثر» مرکّب از این دو فعل باشد، یعنی زیر و رو شدن خاک ها و برپاخاستن مردگان.

پیوند میان آسمان و زمین و دریا و خشکی به گونه ای است که هرگاه نظام یکی از آنها

به هم بخورد، نظام همه چیز به هم می خورد.

پیام ها:

۱- نظام حاکم بر آسمان و زمین به دست خداست و هرگاه او بخواهد تغییر می کند. «اذا السماء انفطرت»

۲- معاد جسمانی است و مردگان از قبر برمی خیزند. «اذا القبور بعثرت»

۳- به هم ریختن نظام هستی، مقدّمه رستاخیز و رستاخیز، برای حساب و کتاب و جزای اعمال انسان هاست. «علمت نفس ما قدّمت...»

۴- در قیامت ظرفیّت انسان توسعه می یابد و همه کارهای گذشته را به یاد می آورد. «علمت نفس ما قدّمت»

۵ - انسان، هم باید به فکر گذشته خود باشد، تا اگر خلافی کرده توبه کند و هم به فکر پس از مرگ خود باشد تا یادگار خوبی از خود بجای گذارد. «ما قدّمت و اخّرت»

۶- در قیامت، انسان هم به آنچه عمل کرده آگاه می شود و هم به آثار خوب یا بد اعمال خود. «ما قدّمت و اخّرت»

۷- در قیامت، انسان به کارهایی که می توانسته بکند و به تأخیر انداخته و انجام نداده پی می برد. «علمت... ما اخّرت» و شاید مراد از «اخّرت» کارهایی است که بازدهی آن پس از مرگ به ایشان می رسد. مانند تألیف کتاب یا بنای فساد.

«۶» يَٰٓأَيُّهَا الإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ «۷» الَّذِى خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ «۸» فِى أَىِّ صُورَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ «۹» كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ «۱۰» وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ «۱۱» كِرَاماً كَاتِبِينَ «۱۲» يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور و فریب داده است؟ همان که تو را آفرید و (اندامت را) استوار ساخت و متعادل کرد. و به هر صورت که خواست، تو را ترکیب کرد. با این همه، (شما روز) جزا را دروغ می پندارید. در حالی که قطعاً بر شما نگهبانانی (از فرشتگان) گمارده شده اند. نویسندگانی بزرگوار، که به آنچه انجام می دهید آگاهند.

ص:۴۲

نکته ها:

«غَرّ» از «غرور» به معنای غفلت، فریب و مغرور، «سوّاک» به معنای استواری و استقامت و دوری از اعوجاج و «عـدلک» بیانگر تعادل و توازن میان اعضای انسان است.

خداونـد کریم است: «ربّک الکریم» فرشـتگان مأمور او کریم اند: «کراماً کاتبین» رسولان او کریم اند: «رسول کریم»(۱) کتاب او کریم است: «انّه لقرآن کریم»(۲) و پاداش او کریمانه است. «اجر کریم»(۳)

خداوند کریم است؛ هم گناهان را می بخشد، هم عیب ها را می پوشاند و هم پاداش را چند برابر می دهد.

پیام ها:

۱- انسان، موجودی غافل و فریب خورده است و خود را از عواقب کار و قهر خدا در اَمان می پندارد. «یا ایّها الانسان ما غرّک بربّک»

۲- چرا انسان با آن همه نیاز و ضعف، مغرور باشد؟ «یا ایّها الانسان ما غرّک»

۳- بدترین نوع کبر و غرور، آن است که در برابر پروردگار کریم و هستی بخش باشد. «غرّک بربّک الکریم الّذی خلقک»

۴- غرور و غفلت انسان، سوء استفاده از لطف و کرم و پرده پوشی خداست. «ما غرّک بربّک الکریم»

۵ - لطف و کرم ابتدایی خدا تنها نسبت به مؤمنان نیست، بلکه نسبت به همه انسان هاست. «یا ایّها الانسان.... بربّک الکریم»

۶- غرور انسان، بیانگر غفلت او از نعمت های الهی و عظمت آفریدگار است. «ما غرّک بربّک الکریم»

۷- درمان غرور، توجّه به الطاف کریمانه است. «الکریم... خلقک فسوّاک فعدلک»

۸ - آفرینش، نشانه قدرت، «خلقک» تسویه، نشانه حکمت، «سواک» و اعتدال، دلیل علم او به تمام نیازهاست. «عدلک»

۱- ۲۹. حاقّه، ۴۰.

۲- ۳۰. واقعه، ۷۷.

۳- ۳۱. یس، ۱۱.

۹- آفرینش انسان و هماهنگی و تعادل میان اعضای او، جلوه ای از کرم خداوند است.«الکریم الّذی خلقک فسوّاک فعدلک»

۱۰- تنوّع شکل و قیافه انسان ها، براساس خواستِ حکیمانه خداوند است. «فی ایّ صوره ما شاء رکّبک»

۱۱- برای شکستن غرور، باید نعمت های الهی را پی درپی گوشزد کرد. «خلقک، سوّاک، عدلک، رکّبک»

۱۲- آنکه در دنیا تو را آفرید، در آخرت نیز تو را خلق می کند، پس تکذیب چرا؟ «کلاّ بل تکذّبون بالدین»

۱۳- کسی که به دنیا مغرور شود، آخرت را انکار می کند. «غرّک - تکذّبون»

۱۴- گرچه شما قیامت را منکر می شوید، ولی فرشتگان کار خود را انجام می دهند. «تکذّبون... انّ علیکم لحافظین»

۱۵- فرشتگان متعدّد، مسئول حفظ و حراست از انسان ها هستند. «لحافظین»

۱۶- فرشتگان، مسئول ثبت و ضبط کارهای انسانند. «کراماً کاتبین»

۱۷- فرشتگانِ مراقب، در ثبت اعمال برخوردی کریمانه دارند. «کراماً کاتبین»

۱۸- فرشتگان هم متعدّدند، هم تیزبین و هم ریزبین. «یعلمون ما تفعلون»

۱۹- توجّه به ثبت اعمال توسط فرشتگان معصوم، سبب حیا و تقوای انسان می شود. «یعلمون ما تفعلون»

«۱۳» إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِی نَعِیم «۱۴» وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیم «۱۵» یَصْلَوْنَهَا یَوْمَ الدِّینِ «۱۶» وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِینَ «۱۷» وَ مَآ أَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الدِّینِ «۱۸» ثُمَّ مَآ أَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الدِّینِ «۱۹» یَوْمَ لاَ تَمْلِکُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَیْئاً وَ الأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ

بی شک، نیکان در ناز و نعمت بهشتی اند. و بی شک، بدکاران در آتشی شعله ور. که در روز جزا به آن وارد شوند و بسوزند. و لحظه ای، از آن غایب و جدا نشوند. تو چه دانی که روز جزا چه روزی است؟ باز، چه دانی که روز جزا چه روزی است؟ روزی که هیچ کس برای هیچ کس اختیاری ندارد و در آن روز، فرمان تنها برای خداست.

ص:۴۴

نکته ها:

«أبرار» جمع «بارّ» به معنای نیکوکار و «نَعیم» به معنای پر نعمت است.

«فُجّار» جمع «فاجر» به معنای شکافتن است، یعنی کسانی که پرده دری می کنند و هتّاک هستند.

«صَلی» ورود در قهر و عذاب است. «یصلونها یوم الدین» همان گونه که «صَلْو» ورود در رحمت و لطف است. «هو الّذی یصلّی علیکم»(۱)

پیام ها:

۱- در تربیت و تبلیغ، سرنوشت خوبان و بدان را مقایسه کنید. «انّ الابرار لفی نعیم - انّ الفجّار لفی جحیم»

۲- حتّی پیامبر، به بسیاری از امور قیامت آگاه نیست. «و ما ادراک ما یوم الدین»

۳- مسائل قیامت را با عقل عادی نمی توان درک کرد، بلکه باید از طریق وحی بپذیریم. «ما ادراک ما یوم الدین»

۴- مطالب مهم را باید تکرار کرد. «ما ادراک - ثمّ ما ادراک»

۵ - پیدایش قیامت برای جزا و کیفر عملکرد دنیوی ماست. «یوم الدّین»

۶- مجرمان برای همیشه در دوزخند. «ما هم عنها بغائبین»

۷- قیامت روز سلب مالکیّت و اختیار از همه انسان هاست. «یوم لا تملک نفس لنفس شیئاً»

۸ - قیامت، تجلّی حاکمیّت مطلقه خداوند است. «و الامر یومئذ للّه»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۴۵

۱- ۳۲. احزاب، ۴۳.

سوره مطفّفين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ «۲» الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُواْ عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ «۳» وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ «۴» أَلاَ يَظُنُّ أُوْلَئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ «۵» لِيَوْمٍ عَظِيمٍ «۶» يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

واى بر كم فروشان. كسانى كه هرگاه از مردم پيمانه بگيرند كامل مى گيرند. و هرگاه به ايشان پيمانه دهند يا برايشان (كالايى را) وزن كنند، كم مى گذارند. آيا آنان گمان ندارند كه برانگيخته خواهند شد؟ براى روزى بزرگ. روزى كه مردم در پيشگاه پروردگار جهانيان (براى پاسخ به كارهايشان) خواهند ايستاد.

نكته ها:

«وَيل» به معناى هلاک و عذاب است و بر اساس روايات، نام درّه اى در دوزخ يا درى از درهاى آن مى باشد.

«طفيف» و «قليل» به يک معناست و «تطفيف» به معناى كاستن و كم گذاشتن و ريشه آن از «طفّ» به معناى كنار است. به فروشنده اى كه از كنار اجناس مى زند، «مطفّف» گويند. ابن مسعود نقل مى كند كه هر كس از نمازش بكاهد مشمول اين آيه است.(۱)

كم فروشى هر صنفى متناسب با خودش مى باشد: معلم، كارگر، نويسنده، فروشنده،

۱- ۳۳. تفسير نمونه.

مهندس، دکتر و دیگر مشاغل، هر کدام در انجام وظیفه خود کوتاهی کنند، کم فروشند.

کم فروش، خود را زرنگ می داند، مردم را دوست ندارد، خدا را رازق نمی داند و ظلم اقتصادی به جامعه می کند.

کم فروشی از گناهان کبیره است، زیرا وعده عذاب برای آن آمده است.

امکانِ کم فروشی یا حساسیّت در کیل بیش از وزن است، لذا در یک آیه فقط از کیل و در آیه پس از آن، ابتدا مجدداً از کیل و سپس وزن، سخن به میان آمده است.

در روایات می خوانیم: هرگاه مردم گرفتار گناه کم فروشی شوند، زمین روئیدنی های خود را از مردم باز می دارد و مردم به قحطی تهدید می شوند.(۱)

انضباط و دقّت اقتصادی، در رأس برنامه های اصلاحی انبیاست. چنانکه حضرت شعیب به قوم خود فرمود: «اوفوا الکیل و لا تکونوا من المخسرین وزنوا بالقسطاس المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین»(۲) پیمانه را (در معامله) کامل و تمام بدهید و از کم کنندگان و خسارت زنندگان نباشید و با ترازوی درست وزن کنید و کالاهای مردم را کم ندهید و روی زمین مفسدانه عمل نکنید.

پیام ها:

۱- خطر را با کلماتِ هشدار دهنده اعلام کنید. «ویل للمطفّفین»

۲- مال حرام از راه کم فروشی، عامل سقوط انسان است. «ویل للمطفّفین»

۳- تفاوت گذاردن در گرفتن و دادن کم فروشی است. آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران مپسند. «اکتالو... یستوفون - کالوهم... یخسرون»

۴- کم فروشی نسبت به هر کس، گرچه مسلمان نباشد، نارواست. «علی الناس»

۵ - بالاتر از گناه، انس گرفتن با گناه است، به گونه ای که کم فروشی شغل انسان شود. «یخسرون» (فعل مضارع، نشانه استمرار است.)

۶- برای جلوگیری از مفاسد اقتصادی، باید یاد معاد را در دل ها زنده کنیم. «الا یظنّ اولئک انّهم مبعوثون»

ص:۴۷

۱- ۳۴. تفسیر المیزان.

۲- ۳۵. شعراء، ۱۸۱ - ۱۸۳.

۷- اعتقاد به معاد حتّی در حدّ گمان بازدارنده است. «الا یظنّ اولئک انّهم مبعوثون»

۸ - حوادث روز قیامت، بزرگ و هولناک است. «لیومٍ عظیم»

۹- برای کم فروشی و حق الناس باید پاسخ گو باشیم. «یقوم النّاس لربّ العالمین»

۱۰- کیفر ومجازاتِ مجرمان، از شئون ربوبیّت خداست. «یقوم النّاس لربّ العالمین»

«۷» كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ «۸» وَمَآ أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ «۹» كِتَابٌ مَّرْقُومٌ «۱۰» وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ «۱۱» الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ «۱۲» وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ «۱۳» إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

چنین نیست (که آنان می پندارند)، همانا پرونده بدکاران در سجّین است. و تو چه می دانی که سجّین چیست؟ این، سرنوشتی است رقم خورده (و حتمی). وای بر تکذیب کنندگان در آن روز. کسانی که روز جزا را انکار می کنند. و جز تجاوزگر گناهکار، کسی آن را تکذیب نمی کند. هرگاه آیات ما بر او تلاوت شود، گوید: افسانه های پیشینیان است.

نکته ها:

«سجّین» از «سِجْن» به معنای زندان و برای مبالغه است: زندان ابد و سخت.

«مرقوم» از «رقم»، به معنای خط درست و مشخص است، به گونه ای که با دیگر نوشته ها اشتباه نشود. بنابراین، «کتاب مرقوم» یعنی سرنوشت فاجران، کاملاً مشخص و معیّن است و آنان گرفتار زندانِ همیشگی در دوزخ اند.

مراد از «دین» در آیات مربوط به قیامت، جزاست. «یکذّبون بیوم الدّین» همان گونه که در سوره حمد، آیه «مالك یوم الدین» به معنای مالك روز جزاست.

«أثیم» از «اِثم» به کسی گویند که در گناه فرو رفته باشد.

جمله «ویل یومئذ للمکذّبین» را دو گونه می توان تفسیر کرد:

الف: وای به کم فروشی که سرنوشتش به تکذیب قیامت می انجامد.

ب: وای به کسانی که کیفر کم فروشان در قیامت را باور ندارند.

«اساطیر» جمع «اسطوره» به معنای افسانه است که مطالب زیبا و دل نشین دارد ولی

واقعیّت ندارد و بافته ذهن و خیال داستان سرایان است. «اساطیر الاولین» یعنی آنکه پیشینیان افسانه ها را ساخته اند و پیامبر آنها را بازگو می کند.

در تاریخ عاشورا می خوانیم که امام حسین علیه السلام چندین مرتبه لشگر یزید را موعظه کرد و از آنان اقرار گرفت که مگر من فرزند فاطمه دختر پیامبر شما نیستم، مگر حلالی را حرام یا حرامی را حلال کرده ام؟ مگر شما با هزاران نامه از من دعوت نکردید؟ و... در پایان فرمود: «قد مُلئت بطونکم من الحرام» شکم های شما از حرام پر شده و دیگر سخن حق در روح شما اثری ندارد.

پیام ها:

۱- کم فروش، فاجر است و پرده دیانت را می درد. «للمطفّفین... الفجّار»

۲- سرنوشت فاجران، قطعی و مشخص است. «کتاب مرقوم»

۳- گناه، انسان را به کفر و انکار حقایق وامی دارد. «و ما یکذّب به الاّ کُل معتد اَثیم»

۴- کسانی آیات قرآن را افسانه و اسطوره می خوانند که در گرداب گناه و طغیان فرو رفته اند. «کُلّ معتد اَثیم اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین»

۵ - توجیه وحی به افسانه، راهی است برای کافر ماندن. «قال اساطیر الاولین»

۶- لقمه ی حرام، انسان را تا مرز کفر پیش می برد. (در آغاز سوره سخن از کم فروشی بود که عامل کسب لقمه حرام است، در آیات بعد سخن از فجور شد و در ادامه سخن از تکذیب است.) «ویل یومئذ للمکذّبین»

۷- رفتار انسان، در عقائد و باورهای او اثر می گذارد. تجاوز و گناه پی درپی، انسان را به تکذیب وامی دارد. «و ما یکذّب به الاّ کلّ معتد اثیم»

۸ - به یک تذکّر و انذار نباید قناعت کرد، تذکّر و تلاوت باید دائمی باشد. «تُتلی علیه آیاتنا» (فعل مضارع، نشان استمرار است.)

۹- قرآن، حتّی نزد مخالفان پرجاذبه است. «قال اساطیر الاولین» (اسطوره به داستان های زیبا و پر جاذبه گفته می شود.)

«۱۴» كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكْسِبُونَ «۱۵» كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ «۱۶» ثُمَّ إِنَّهُم لَصَالُواْ الْجَحِيمِ «۱۷» ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ

چنین نیست، بلکه آنچه کسب می کردند بر دلهایشان زنگار نهاده است. آنان در آن روز از (الطاف) پروردگارشان محجوب و محرومند. و آنگاه آنان به دوزخ وارد خواهند شد. سپس (به آنان) گفته خواهد شد: این همان چیزی است که آن را دروغ می پنداشتید.

نکته ها:

«رَین» به معنای زنگار است که بر اجناس قیمتی می نشیند. امام باقرعلیه السلام می فرماید: هرگاه گناه بر انسان غالب شود، امیدی به رستگاری او نخواهد بود و این است معنای «کلا بل ران علی قلوبهم».(۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست مگر آنکه قلبش سفید است. با انجام هر گناه، در آن سفیدی نقطه ی سیاهی پدید می آید و اگر توبه کند، آن سیاهی محو می شود و اگر اصرار بر گناه کند، سیاهی توسعه یافته و تمام سفیدی قلب را فرامی گیرد و دیگر انسان به خیر و سعادت برنمی گردد.(۲)

امام رضاعلیه السلام فرمود: مراد از «انّهم عن ربّهم یومئذ لمحجوبون» آن است که از پاداش خداوند محرومند وگرنه خداوند مکان ندارد.(۳)

پیام ها:

۱- افسانه پنداشتن قرآن، ناشی از ناپاکی دل است. «کلّا بل ران علی قلوبهم»

۲- گناه، روح انسان را دگرگون و از درک حق باز می دارد. «بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»

۳- فطرت انسان سالم است، آنچه آن را می پوشاند، گناه است. «ران علی قلوبهم»

۴- در فرهنگ قرآن، قلب و روح مرکز درک حقایق است. «ران علی قلوبهم»

۱- ۳۶. تفسیر مجمع البیان.
۲- ۳۷. تفسیر نور الثقلین.
۳- ۳۸. توحید صدوق، ص ۱۶۲.

۵ – اصرار و تداوم بر گناه، سبب زنگار قلب است. «ما کانوا یکسبون»

۶– عمل، سرمایه انسان است که با آن، خوبی ها یا بدی ها را کسب می کند. «کانوا یکسبون»

۷– زنگـار گنـاه که در دنیـا مـانع درک حقیقت است، در آخرت نیز مـانع دریافت الطاف الهی می شود. «انهم عن ربّهم یومئذ لمحجوبون»

۸ – مأموران دوزخ، دوزخیان را سرزنش می کنند. «ثم یقال هذا الّذی کنتم به تکذّبون»

«۱۸» کَلاَّ إِنَّ کِتَابَ الأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیِّینَ «۱۹» وَمَآ أَدْرَاکَ مَا عِلِّیُّونَ «۲۰» کِتَابٌ مَّرْقُومٌ «۲۱» یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ «۲۲» إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ «۲۳» عَلَی الأَرَآئِکِ یَنظُرُونَ «۲۴» تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَهَ النَّعِیمِ «۲۵» یُسْقَوْنَ مِن رَّحِیقٍ مَّخْتُومٍ «۲۶» خِتَامُهُ مِسْکٌ وَفِی ذَ لِکَ فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ «۲۷» وَ مِزَاجُهُ مِن تَسْنِیمٍ «۲۸» عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

چنین نیست، همانا نامه عمل نیکوکاران در جایگاهی بلند است. و تو چه دانی که علّیّین چیست؟ سرنوشتی است رقم خورده و (حتمی). که مقرّبان الهی گواه آننـد. همانا نیکوکاران در ناز و نعمت بهشتی اند. برتخت ها (تکیه زده و) می نگرند. در چهره آنان خرّمی و طراوت نعمت را می شناسی. از شرابی خالص ومُهر وموم شده به آنان نوشانند. مُهر آن از مُشک است و هرکس که اهـل مسـابقه است، شایسته است که در (رسـیدن به این نعمت ها) رقابت ورزد. و مخلوط آن، تسـنیم است. چشـمه ای که مقرّبان (الهی) از آن می نوشند.

نکته ها:

«عِلّیّین» جمع «عِلّی» به معنای درجات و مراتب بلند تا بی نهایت است.

مراد از کتاب ابرار، سـرنوشت نیکان در قیامت است و «مرقوم» یعنی مشخص و نشان دار به گونه ای که با سایر نوشته ها اشتباه نمی شود.

«ارائک» جمع «اریکه» به معنای تختی است که زینت شده و برای آرمیدن مهیاست.

«نَضره» به معنای زیبایی و خرّمی و «نعیم» به معنای نعمت فراوان و «رَحیق» به

معنای شراب خالص است.

«تنافس» یا از «نفیس» است، یعنی دو نفر برای به دست آوردن یک شـی ء نفیس تلاش می کنند و یا از «نفس» است، یعنی دو نفر برای به دست آوردن چیزی، آخرین نفس خود را به کار برده و تلاش می کنند.(۱)

پـذیرایی در بهشـت، مراتـب و درجـاتی دارد: برای گروهی «یسـقون» و برای گروهی دیگر «سـقاهم ربّهـم»(۲) یعنی بعضـی با واسطه وبعضی بی واسطه دریافت می کنند.

بعضی گفته اند که مراد از مسک در «ختامه مسک»، ظرف شراب مُهر شده است.

مقرّبان از تسنیم می نوشند، و ابرار از نوشیدنی که با آن مخلوط شده، خواهند نوشید.

نوشیدنی های بهشتی انواعی دارد: بعضی در نهرها جاری است: «انهار من ماء، انهار من لبن، انهار من خمر، انهار من عسل»(۳) بعضـی در ظرف هـای مُهر شـده است: «ختامه مسک» و بعضـی از آسـمانِ بهشت یا از طبقات بالای آن فرو می ریزد که همان تسنیم است.(۴)

امـام بـاقرعلیه السـلام فرمود: تسـنیم، بهترین نوشـیدنی بهشت است و مخصوص پیامبر و اهل بیت اوست و از بالا می ریزد و در منزل های آنان جاری است.(۵)

پیام ها:

۱- وعده های الهی در مورد پاداش خوبان قطعی است. «ان الابرار لفی نعیم» (کلمه انّ و حرف لام و جمله اسمیه، بیانگر قطعی بودن وعده است.)

۲- دریافت نعمت در حضور دیگران، لذّت را چند برابر می کند. «یشهده المقرّبون»

۳- جایگاه بلند و اِشراف بر منظره های زیبا، از نعمت های بهشتیان است. «علی الارائک ینظرون»

۴- حالات روحی و روانی انسان، بر جسم او تأثیرگـذار است. «تعرف فی وجوههم» (درخشـندگی صورت بهشتیان برای انسان مشهود است.)

۵ - بکر و دست نخورده بودن نعمت های بهشتی، یک ارزش است. «مختوم»

۱- ۳۹. تفسیر راهنما.

۲- ۴۰. انسان، ۲۱.

۳- ۴۱. محمّد، ۱۵.

۴- ۴۲. تفسیر نمونه.

۵- ۴۳. تفسیر برهان.

۶- لذّت های بهشتی، عوارض ندارد. «ختامه مسک»

۷- در فرهنگ اسلام، دنیا، میدان مسابقه و رقابت است، البتّه رقابت برای به دست آوردن نعمت های اخروی. «و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون»

۸ - بهشتیان، درجات و مراتبی دارند. «الابرار - المقربون»

«۲۹» إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُواْ كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ يَضْحَكُونَ «۳۰» وَ إِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ «۳۱» وَإِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمُ انقَلَبُواْ فَكِهِينَ «۳۲» وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُواْ إِنَّ هَؤُلاَءِ لَضَآلُّونَ «۳۳» وَمَآ أُرْسِلُواْ عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ «۳۴» فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ «۳۵» عَلَى الأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ «۳۶» هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ

همانا مجرمان پیوسته به اهل ایمان می خندیدند. و هرگاه از کنارشان مرور می کردند، (از روی تمسخر) با چشم و ابرو به یکدیگر اشاره می کردند. و هرگاه به سوی اهل خودشان (و همفکران منحرفشان) باز می گشتند، (شادمان از تمسخر) طنزگونه و بذله گویان باز می گشتند. و هرگاه اهل ایمان را می دیدند، می گفتند: شکّی نیست که آنان گمراهند. در حالی که آنان، رسالت نگهبانی بر مؤمنان را نداشتند. پس امروز، اهل ایمان بر این کفّار می خندند. در حالی که بر تخت های بهشتی نظاره گرند. که آیا کافران کیفر عملکرد خود را دیده اند؟

نکته ها:

«غَمز» به معنای عیب جویی از دیگران با اشاره چشم و ابرو است.

پیام ها:

۱- مؤمنان باید آماده برخوردهای ناروای گنهکاران و مجرمان باشند. «انّ الّذین اجرموا»

۲- خنده، غمزه، نیش و نوش های دیگران شما را دلسرد نکند، زیرا خود آنان مجرم هستند. «انّ الّذین اجرموا»

۳- تمسخر و تحقیر، روش دیرینه مجرمان است. «کانوا... یضحکون»

ص:۵۳

۴- مجرم به گناه خود قانع نیست، پاکان را تحقیر می کند و به آنان ضربه روحی می زند. «یضحکون، یتغامزون»

۵ - ساختن طنز و فکاهی برای تمسخر مؤمنان، از شیوه های مجرمان است. «انقلبوا فکهین»

۶- اصرار بر گناه، دید و قضاوت انسان را عوض می کند. (جالب است که مجرمان، مؤمنان را گمراه می پندارند.) «قالوا انّ هؤلاء لضالّون»

۷- گنه پیشگان، لایق قضاوت و اظهار نظر درباره مؤمنان نیستند. «قالوا انّ هؤلاء لضالّون و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۸ - مؤمنان، نباید انتظار تأیید مخالفان را داشته باشند. «و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۹- گویا مجرمان، خود را قیّم مؤمنان می دادند که خداوند آن را نفی می کند. «و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۱۰- مؤمنان در قیامت، عامل رنج روحی مجرمان هستند، زیرا در آنجا مؤمنان نیز به آنان خواهند خندید. «فالیوم الّذین آمنوا من الکفّار یضحکون»

۱۱- کیفر در قیامت، با گناه در دنیا تناسب دارد. (کیفر خنده های تمسخرآمیز در دنیا، مورد خنده قرار گرفتن در آخرت است.) «الّذین اجرموا کانوا... یضحکون - الّذین آمنوا... یضحکون»

۱۲- کیفرهای قیامت، بازتاب اعمال خود انسان است. «هل ثُوّب الکفّار ما کانوا یفعلون»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۵۴

سوره انشقاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا السَّمَآءُ انشَقَّتْ «۲» وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ «۳» وَ إِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ «۴» وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ «۵» وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ

آنگاه که آسمان شکافته شود. و پروردگارش را فرمان برد که چنین سزاوار است. و آنگاه که زمین هموار شود. و آنچه در آن است بیرون اندازد و خالی گردد. و به فرمان پروردگارش گوش سپرد که چنین سزد.

نکته ها:

«انشقاق» به معنای شکافته شدن است. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «تنشق السماء من المجره»(۱) یعنی آسمان از طریق کهکشان از هم گسیخته شود.

«أذِنت» از «اُذُن» به معنای حرف شنوی و «حُقَّتْ» یعنی شایسته وسزاوار و حقّش این بود.

در قیامت آنچه در دل زمین است ،از مردگان و گنج ها و... به بیرون پرتاب می شود. چنانکه در سوره زلزال می فرماید: «اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها...»

پیام ها:

۱- در آستانه قیامت، آسمان های استوار و محکم «سبعاً شداداً»(۲) شکافته

۱- ۴۴. تفسیر درّالمنثور.

۲- ۴۵. نبأ، ۱۲.

می شوند. «اذا السماء انشقت»

۲- هستی گوش به فرمان و تسلیم خداوند است. «اذنت لربّها» (این جمله درباره آسمان و زمین هر دو آمده است.)

۳- طبیعت نوعی شعور دارد که فرمان پذیر خداوند است. «اذنت لربّها»

۴- تسلیم خدا شدن، تنها تسلیم شدنی است که شایسته و سزاوار است. «حُقّت»

۵ – در آستانه قیامت، زمین چنان دگرگون می شود که تمام ناهمواری های آن از میان رفته و سطحی گسترده و هموار می شود. «اذا الارض مدّت»

«۶» يَآ أَيُّهَا الإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ «۷» فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ «۸» فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً «۹» وَ يَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً «۱۰» وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَآءَ ظَهْرِهِ «۱۱» فَسَوْفَ يَدْعُواْ ثُبُوراً «۱۲» وَيَصْلَى سَعِيراً «۱۳» إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً «۱۴» إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ «۱۵» بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً

هان ای انسان! تو به سوی پروردگارت تلاش بسیاری داری و سرانجام به لقای او خواهی رسید. پس هر کس کارنامه اش به دست راستش داده شود، به زودی و به آسانی به حساب او رسیدگی خواهد شد، و شادمان به سوی خانواده اش (یا همفکرانش) باز می گردد. و هر کس نامه اش از پشت سر (و به دست چپ) او داده شود، پس زود فریاد فغان بر خواهد آورد، و داخل دوزخ خواهد شد. همانا او (در دنیا) در میان خانواده اش شادمان بود. او گمان می کرد که هرگز بازنمی گردد. چرا (باز خواهد گشت) و پروردگارش به او بیناست.

نکته ها:

کلمه «کَدح» هم به معنای تلاش و کوشش آمده و هم به معنای آسیب وارد کردن، یعنی انسان به سوی پروردگارش پیش می رود ولی رفتنی همراه با رنج و تعب که گویا به خود آسیب و خدشه وارد می کند.

در حدیث می خوانیم: هر کس سه خصلت را دارا باشد، خداوند حساب او را آسان قرار می دهد و با رحمت خود، او را به بهشت وارد می سازد: به آن کس که محرومش کرده،

عطا کنـد؛ با آنکه قطع رابطه کرده، صـله رحم می کند و از آن که به او ظلم کرده، درمی گذرد. «تعطی من حرمک تصل من قطعک و تعفو عمن ظلمک»(۱)

پیام ها:

۱- انسـان در حرکت به سوی خـداست. «یـا ایّها الانسان انّک کادح الی ربّک» (چنانکه در جای دیگر می فرمایـد: «انّا للّه و انّا الیه راجعون»(۲))

۲- انسان در مسیر حرکت به سوی خدا، با مشکلات بی شماری روبروست. «انّک کادح الی ربّک»

۳- خداونـد در تاریـخ و جـامعه قوانینی ثـابت قرار داده است که همه از آن تبعیّت می کننـد؛ نه می تواننـد توقف کننـد، نه به عقب بازگردند و یا به سویی دیگر روند. «کادح الی ربّک کدحا»

۴- پایان حرکت انسان، رسیدن به خداوند است. «فملاقیه»

۵ – اعمال انسان در دنیا ثبت شده و در قیامت، به صورتی مکتوب و مستند به او ارائه می شود. «اوتی کتابه»

۶- در قیـامت، حسـاب مردم گوناگون است و خوبان حسابی آسان دارنـد. «حساباً یسـیراً» (و تبه کاران حسابی سـخت. «حساباً شدیداً»(۳))

۷- به شادی های دنیوی مغرور نشوید که می گذرد، به شادی های پایدار قیامت، فکر کنید. (اگر امروز به خاطر فرمان الهی از بعضـی لذّت های خانوادگی صـرف نظر کردیم و برای جهاد یا تحصـیل علم یا خدمت از خانواده دور شدیم، در آینده جبران خواهد شد.) «ینقلب الی اهله مسرورا»

۸ – در روزی که برخی از یکـدیگر فرار می کننـد: «یـوم یفرّ المرء من اخیه...»(۴) آن که حسابش آسان و جایگاهش بهشـت باشد، به سوی خانواده اش بازمی گردد. «ینقلب الی اهله مسروراً» (شاید فراریان از یکدیگر، مراد کافران باشند)

ص:۵۷

۱- ۴۶. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۴۷. بقره، ۱۵۶.

۳- ۴۸. طلاق، ۸.

۴- ۴۹. عبس، ۳۴ – ۳۶.

«۱۶» فَلاَ أُقْسِمُ بَالشَّفَقِ «۱۷» وَالَّيْلِ وَمَا وَسَقَ «۱۸» وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ «۱۹» لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ «۲۰» فَمَا لَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ «۲۱» وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لاَ يَسْجُدُونَ

به شفق، (سرخی بعد از غروب) سوگند می خورم، و به شب و آنچه (زیر پرده سیاهی خود) جمع می کند سوگند، و به ماه آنگاه که کامل گردد سوگند. که شما همواره از حالی به حال دیگر درآیید. پس آنان را چه شده که ایمان نمی آورند؟ و آنگاه که قرآن بر آنان خوانده شود، سجده نمی کنند؟

نکته ها:

«یَحور» از «حور» به معنای رجوع و بازگشت است و مراد از آن بازگشت به حیات اخروی در قیامت می باشد.

«طَبَق» به معنای تطبیق و انطباق است، یعنی قرار گرفتن دو چیز روی هم و به حالت نیز گفته می شود، چون روح انسان با آن حالت منطبق شده است. پس «لترکبن طبقاً عن طبق» یعنی شما بر حالتی وخصلتی سوار می شوید که مثل مَرکبی شما را به سوی مقصد می برد.(۱)

مراد از «لترکبنّ طبقاً عن طبق»، مراحل مختلف زندگی است که انسان در مسیر حرکتش به سوی پروردگار آنها را طی می کند؛ حیات دنیوی، حیات برزخی و حیات اخروی.(۲) ممکن است مراد از «لترکبنّ طبقاً عن طبق» این باشد که سرنوشت شما، طبق سرنوشت اقوام گذشته است. اگر مثل آنان انکار کنید، هلاک می شوید و اگر مثل آنان ایمان آورید، نجات می یابید. حدیثی نیز این معنا را تأیید می کند.

مراد از سجده در آیه «اذا قری ء القرآن لا یسجدون»، خضوع و تصدیق و ایمان است و گرنه باید هر آیه ای که تلاوت شود مردم به سجده افتند.

پیام ها:

۱- منشأ بدبختی انسان، غفلت از معاد یا انکار آن است. «ظنَّ ان لن یحور»

۱- ۵۰. تفسیر راهنما.

۲- ۵۱. تفسیر المیزان.

۲- منکران معاد بر اساس گمان انکار می کنند نه علم. «ظنّ ان لن یحور»

۳- ریشه خوشی های مستانه، غفلت از آخرت است. «کان فی اهله مسرورا... ظنّ ان لن یحور»

۴- عقل و احتیاط حکم می کند که اگر یقین به قیامت ندارید، لااقل به وقوع آن گمان داشته باشید، «یظنّون انهم ملاقوا ربّهم»(۱) نه آنکه به عدم وقوع قیامت گمان برید که منشأ هلاکت است. «ظنّ ان لن یحور»

۵ - نتیجه قرائت قرآن باید عبودیّت و تسلیم باشد. «اذا قری ء... القرآن لا یسجدون»

«۲۲» بَلِ الَّذِینَ کَفَرُواْ یُکَذِّبُونَ «۲۳» وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا یُوعُونَ «۲۴» فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ «۲۵» إِلَّا الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ

بلکه کافران (آیات الهی را) تکذیب می کنند. و خدا به آنچه در دل دارند آگاه تر است. پس ایشان را به عذابی دردناک بشارت ده. مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند که برای آنان پاداشی است ابدی و قطع نشدنی (و بی منّت).

نکته ها:

«یوعون» از «وِعاء» به معنای ظرف است و مراد از آن در اینجا، ظرف دل است و آنچه انسان در دل دارد. «بَشّر» از بشارت، به خبری گویند که به واسطه آن، در چهره و بَشَره انسان تغییری صورت گیرد و معمولاً به خبرهای خوش گفته می شود. گاهی برای تحقیر نیز می آید، چنانکه می گویند: «خبر خوش فلانی، مرگ است»

پیام ها:

۱- کافران، نه تنها در برابر آیات قرآن تسلیم نمی شوند، بلکه آن را تکذیب می کنند. «لایسجدون بل... یکذّبون»

ص:۵۹

۱- ۵۲. بقره، ۴۶.

۲- کسی که خط کفر را پذیرفت، به هر مسئله ای که رسید تکذیب می کند. «بل الّذین کفروا یکذّبون»

۳- خداوند، به اسرار درونی انسان احاطه دارد. «واللّه اعلم بما یوعون»

۴- گاهی انسان در قالب انکار و تکذیب، اهداف دیگری را دنبال می کند که خداوند به آن آگاه است. «یکذّبون واللّه اعلم بما یوعون»

۵ - گاهی انسان به خاطر حفظ منافعش، در ظاهر تکذیب می کند ولی در دل آن را می پسندد. «یکذّبون واللّه اعلم بما یوعون»

۶- گرچه مبنای کیفر و پاداش عمل است، امّا ارزش عمل به هدف و انگیزه آن است که خداوند به آنها آگاه است. «واللّه اعلم بما یوعون»

۷- لازمه ایمان، انجام هر عمل است که صالح و شایسته باشد، در هر زمینه ای که باشد. «آمنوا و عملوا الصالحات» (عبادت، یکی از مصادیق عمل صالح است.)

۸ - ایمان از عمل جدا نیست و لازم ملزوم یکدیگرند. «آمنوا و عملوا الصالحات»

۹- پاداش های الهی، گسسته نمی شود و همراه با منّت نیست. «لهم اجر غیر ممنون»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

سوره بروج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ «۲» وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ «۳» وَشَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ «۴» قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ «۵» النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ «۶» إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ «۷» وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ «۸» وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «۹» الَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ شَهِيدٌ

سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است. به روز موعود سوگند. به شاهد و مشهود سوگند. مرگ بر صاحبان گودال (پر آتش). همان آتش پر هیزم. آنگاه که آنان بالای آن نشسته بودند. وتماشاگر شکنجه ای بودند که به مؤمنان روا می داشتند. آنان هیچ ایرادی به مؤمنان نداشتند، جز آنکه به خدای عزیز و حمید ایمان آورده بودند. آن که حکومت آسمان ها و زمین برای اوست و خداوند بر هر چیز گواه است.

نکته ها:

«بُروج» جمع «بُرج» به معنای امر ظاهر و آشکار است، چنانکه «تبرّج» به معنای آشکار ساختن زینت است. اگر به عمارت های بلند و مرتفع، برج گفته می شود، از آن جهت است که در میان دیگر ساختمان ها، آشکارتر است. مراد از «بروج» در این آیات، ستارگان آسمان است که همچون برجی بلند، از دور آشکار و درخشان هستند. چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «و لقد جعلنا فی السماء بروجاً و زیّناها للناظرین»(۱)

۱- ۵۳. حجر، ۱۶.

برای آیه «شاهد و مشهود» حدود سی مصداق گفته شده است، از جمله اینکه شاهد، خداوند و مشهود، ما سوی اللّه است، یعنی سوگند به خالق و به کلّ هستی.

امام حسن علیه السلام می فرماید:(۱) مراد از شاهد، پیامبر است به دلیل آیه «انّا ارسلناک شاهداً...»(۲) و مراد از مشهود، قیامت است، به دلیل آیه «ذلک یوم مشهود»(۳)

«وقود» به معنای آتش گیرانه و مایه سوخت است.

«اُخدود» به معنای گودال عمیق است و مراد از «اصحاب اخدود» کسانی هستند که در زمین گودالی وسیع ایجاد کردند و آتشی بزرگ در آن افروختند و سپس مؤمنان را در آتش انداخته و آنان را زنده زنده سوزاندند. اینکه این ستمگران و آن مؤمنان چه کسانی بودند، روایات گوناگونی وارد شده، ولی در قرآن ذکری از آنها به میان نیامده است.

پیام ها:

۱- همه هستی در نزد خداوند ارزش دارد و قابل سوگند است، از جمله: آسمان و ستارگانش. «و السماء ذات البروج»

۲- از قیامت غافل نباشید که میعادگاه همه است. «الیوم الموعود»

۳- شما وکارهایتان، همه زیر نظر است، آن هم زیر نظر خدا. «و شاهد و مشهود»

۴- اعلام برائت و اظهار تنفّر از ستمگر لازم است. «قتل اصحاب الاخدود»

۵ - در نقل تاریخ، عبرت ها مهم است نه جزئیات. (از مکان اخدود، زمان حادثه، نام و تعداد ستمگران و تعداد شهدا و... سخنی به میان نیامده است، چون اثری در گرفتن عبرت ندارد.) «قتل اصحاب الاخدود»

۶- تفکّر ظلم ستیزی و ظالم کوبی ارزش است، گرچه ظالم وجود نداشته باشد. (اصحاب اخدود و ابولهب امروز حضور ندارند، اما روحیه تنفّر از آنان باید همچنان زنده باشد. «تبت یدا ابی لهب») «قتل اصحاب الاخدود»

۷- سوزاندن، سخت ترین نوع عذاب است و در میان انواع کشتن ها، خداوند نام در آتش انداختن مؤمنان را نام برده است. «النار ذات الوقود»

۱- ۵۴. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۵۵. احزاب، ۴۵.

۳- ۵۶. هود، ۱۰۳.

۸ - نقل ظلم ها و مظلومیّت ها و ذکر مصیبت و روضه خوانی، سابقه قرآنی دارد. «اصحاب الاخدود النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود...»

۹- ارتکاب گناه یک مسئله است، ولی سنگدلی و نظاره گری و رضایت بر آن، مسئله دیگر. «و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود»

۱۰- ستمگرانی که شاهد بر شکنجه مؤمنانند، بدانند که خدا شاهد بر آنان و کار آنهاست. «شاهد و مشهود - هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود»

۱۱- پایداری بر ایمان، تاوان دارد. «و ما نقموا منهم الاّ ـ ان یؤمنوا» (جمله «یؤمنوا» به جای «آمنوا» رمز آن است که کفّار از پایداری مؤمنان ناراحت بودند و اگر دست بر می داشتند شکنجه ای در کار نبود.)

۱۲- منطق کافر، تهدید و انتقام است. «و ما نقموا منهم»

۱۳- در نزد کفّار، ایمان بزرگ ترین جرم است و جز با دست برداشتن از ایمان به چیز دیگری راضی نمی شوند. «و ما نقموا منهم الاّ أن یؤمنوا...»

۱۴- کافران بدانند که حامی مؤمنین خدای عزیز است که قدرت انتقام دارد. «یؤمنوا باللّه العزیز»

۱۵- جاذبه اتّصال به خدای قادر، اشکالات وارده بر شهادت و از جان گذشتگی در راه خدا را حل می کند. «یؤمنوا باللّه العزیز الحمید»

۱۶- حکومت واقعی از آنِ خداوند است. «له ملک السموات و الارض»

۱۷- حکومت الهی همراه با علم و حضور اوست. «واللّه علی کُلّ شی ءٍ شهید»

«۱۰» إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُواْ الْمُـؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُواْ فَلَهُمْ عَـذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَـذَابُ الْحَرِيقِ «۱۱» إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ذَ لِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

همانا کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد آزار و شکنجه قرار دادند و توبه نکردند، پس برای آنان عذاب دوزخ و همچنین عذاب سوزان است. همانا برای کسانی که اهل ایمان و عمل صالح هستند، باغ هایی بهشتی است که نهرها از زیر آن جاری است، این است رستگاری بزرگ.

ص:۶۳

نکته ها:

«فتنه» در اصل به معنای قرار دادن طلا در آتش، برای به دست آوردن میزان خلوص آن است و در اصطلاح، به معنای عذاب و شکنجه و یا آزمایش های سخت نیز به کار می رود. امّا در آیه مورد بحث به معنای عذاب و آزار است.(۱) چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فتنتکم هذا الّذی کنتم به تستعجلون»(۲)

در حوادث تلخ و سخت تاریخ، همواره زنان و مردان مؤمن در کنار یکدیگر بوده اند و نقش زنان در حرکت های اصلاحی و انقلابی فراموش نشدنی است. لذا ستمگران نیز، آنان را همچون مردان مورد آزار وشکنجه قرار می دادند. «فتنوا المؤمنین و المؤمنات»

پیام ها:

۱- اصحاب اخدود وهمه شکنجه گران، مورد قهر الهی هستند. «الّذین فَتنوا المؤمنین...»

۲- زنان با ایمان در کنار مردان، آزار و شکنجه ها را به جان می خریدند. «فَتنوا المؤمنین و المؤمنات»

۳- در دفاع از مظلوم، تفاوتی میان زن و مرد نیست. «فَتنوا المؤمنین و المؤمنات ...»

۴- راه توبه همواره باز است و برای هیچ کس بن بست وجود ندارد و لذا یأس از رحمت خدا ممنوع است. (آری، خداوند حتّی شکنجه گرانی که مؤمنان را می سوزاندند، دعوت به توبه کرده است.) «فتنوا... ثمّ لم یتوبوا»

۵ - خداوند توبه پذیر است، گرچه مدّتی طول کشیده باشد. «ثُمّ»

۶- کیفر سوزاندن، سوزاندن است. «النّار ذات الوقود - عذاب الحریق»

۱- ۵۷. تفسیر نمونه.

۲- ۵۸. ذاریات، ۱۳ و ۱۴.

۷- بشارت و انذار باید همراه یکدیگر باشد. «عذاب الحریق... جنات تجری...»

۸ - بهترین لذّت ها، لذّت بردن از طبیعت است. «جنّات... اَنهار»

۹- برای کفّار شکنجه گر دو عذاب است: عذاب کفر و عذاب شکنجه. «فلهم عذاب جهنّم و لهم عذاب الحریق»

۱۰- دنیا زودگذر است. هم کامیابی های ستمگران گذراست و هم سختی های مؤمنان. به فکر آخرت باشید که عذاب دوزخیان بی پایان و پاداش بهشتیان، جاودان است. «فتنوا المؤمنین... لهم عذاب الحریق - الّذین آمنوا... لهم جنّات»

«۱۲» إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ «۱۳» إِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ «۱۴» وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ «۱۵» ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ «۱۶» فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ

همانا قهر و مجازات پروردگارت شدید است. بی تردید اوست که (آفرینش را) آغاز می کند و باز می گرداند. و هموست بخشنده و دوستدار (مؤمنین). صاحب عرش و دارای مجد و عظمت. آنچه را اراده کند حتماً انجام می دهد.

نکته ها:

«بَطش» به معنای گرفتن همراه با قهر و غلبه و «عَرش» به معنای تخت فرمانروایی و کنایه از تدبیر الهی است. عرش را به معنای جایگاهی که همه هستی را در بر گرفته است نیز گفته اند. بنابراین «ذوالعرش» یعنی صاحب همه هستی و مرکز اداره هستی.

پیام ها:

۱- قهر و غلبه الهی به گونه ای است که هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود. «انّ بطش ربّک لشدید»

۲- قهر و کیفر از شئون ربوبیّت و در جهت پیشبرد اهداف رسالت و دلداری پیامبر است. «بطش ربّک»

۳- آفریدن و بازگرداندن، کار همیشگی خداوند است. «انّه هو یبدئ و یعید»

۴- قدرت خداوند بر آفریدن و بازگرداندن یکسان است. «یبدئ و یعید»

۵ - خدا هم قهر وغلبه دارد و هم بخشش ومحبّت. «بطش ربّک... الغفور الودود»

۶- علاوه بر آفریدن، تدبیر و فرمان روایی همه چیز برای اوست. «ذوالعرش»

۷- در قهر و مهر، هیچ چیز مانع اراده الهی نیست. «بطش ربّک لشدید - هو الغفور الودود - فعّال لما یرید»

۸ - کارهای الهی محدودیّت ندارد. «لما یُرید» (ناگفته پیداست که اراده الهی همراه با حکمت است و کاری که حکیمانه نباشد، اراده نمی کند تا انجام دهد.)

«۱۷» هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ «۱۸» فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ «۱۹» بَلِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فِی تَكْذِیبٍ «۲۰» وَاللَّهُ مِن وَرَآئِهِم مُّحِيطٌ «۲۱» بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَّجِيدٌ «۲۲» فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ

آیا سرگذشت آن سپاه به تو رسیده است؟ (سپاه) فرعون و ثمود. آری، کافران (پیوسته) در تکذیب (حق) هستند. و خداوند از هر سو بر ایشان احاطه دارد. آری آن قرآن مجید است. که در لوحی محفوظ ثبت است.

نکته ها:

قوم فرعون و ثمود، در قدرت و تمدن و امکانات، بالاترین اقوام بودند و در آیات دیگر قرآن به قدرت آنها اشاره شده است. لذا در اینجا از این دو قوم نام برده شده است.

اعلام توانایی خداوند در قلع و قمع ابرقدرت ها، نوعی آرام بخشی به مؤمنان است.

پیام ها:

۱- ابتدا شنونده را تشنه کنیم، سپس سخن خود را بگوییم. «هل اتاک حدیث الجنود»

۲- باید از تاریخ گذشتگان آگاه بود و از برخورد خداوند با آنان عبرت گرفت. «هل اتاک حدیث الجنود فرعون و ثمود»

۳- مجهّزترین سپاه و لشکرها در برابر قهر او ناچیزند. «الجنود فرعون و ثمود»

۴- کافران، در تکذیب قرآن و وعده های آن اصرار و پافشاری دارند. «بل الّذین کفروا فی تکذیب»

۵ - ستمگران از مدار قدرت الهی خارج نیستند و هیچ راه گریزی ندارند، ولی خودشان نمی فهمند. «و اللّه من ورائهم محیط» (کلمه «ورائهم» نشانه غفلت آنان از علم و قدرت خداست.)

۶- هم خداوند، صاحب مجد و عظمت است و هم قرآن او. «ذو العرش المجید... بل هو قرآن مجید»

۷- لوحی که قرآن بر آن ثبت شده، برای ما ناشناخته است، گرچه در نزد خداوند محفوظ است. «فی لوح محفوظ»

۸ - قرآن، از هر گونه تهدید و تحریف بیمه است. «قرآن مجید فی لوح محفوظ»

سوره طارق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَ السَّمَآءِ وَالطَّارِقِ «۲» وَمَآ أَدْرَاکَ مَاالطَّارِقُ «۳» النَّجْمُ الثَّاقِبُ «۴» إِن کُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَیْهَا حَافِظٌ «۵» فَلْیَنظُرِ الإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ «۶» خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ «۷» یَخْرُجُ مِن بَیْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَآئِبِ «۸» إِنَّهُ عَلَی رَجْعِهِ لَقَادِرٌ «۹» یَوْمَ تُبْلَی السَّرَآئِرُ «۱۰» فَمَالَهُ مِن قُوَّهٍ وَلاَ نَاصِرٍ

سوگند به آسمان و ستاره طارق. و تو چه دانی که طارق چیست؟ ستاره ای است درخشنده. (به اینها سوگند که) هیچ کس نیست مگر آنکه بر او نگهبانی است. پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهنده آفریده شده است. که از بین کمر و سینه بیرون می آید. همانا او بر باز گرداندنش تواناست. روزی که اسرار آشکار شود. پس برای انسان، هیچ قدرتی (از درون) و یاوری (از بیرون) نیست.

نکته ها:

«طارق» به معنای کسی که در شب وارد شده و در را بکوبد. «طَرق» کوبیدن و «مِطرقه» وسیله کوبیدن است و «طریق» راه است، زیرا زیر پا کوبیده می شود.

«ثاقب» به معنای سوراخ کردن است، گویا این ستاره با نور خود تاریکی شب را سوراخ می کند. «صُلب» به معنای محکم و مراد از آن، ستون فقرات پشت است و «ترائب» به استخوان های سینه گفته می شود.

«تُبلی» از «بلوی» به معنای آزمایش است که عامل آشکار شدن حقیقت هاست.

اشعث بن قیس که از منافقان بود، شبانه حلوایی برای حضرت علی علیه السلام آورد و در خانه را زد تا با هدیه حلوای شب، در روز مرتکب خلافی شود. حضرت، نام او را که

شبانه در خانه اش را کوبید، طارق نامید.(۱)

مشابه آیه ۴ این سوره را در سوره انفطـار می خوانیم: «و انّ علیکم لحافظین کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون» بر شـما نگهبانانی گماشته شده که بزرگوارانه، بدون کینه و سوء ظنّ، کارهای شما را می نویسند و آنچه انجام می دهید می دانند.

پیام ها:

۱- انسان و تمام کارهای او تحت حفاظت فرشتگان الهی است. (هم ثبت اعمال و هم حفظ از حوادث) «ان کلّ نفس لمّا علیها حافظ»

۲- چگونگی تولّـد فرزند، از انعقاد نطفه تا خروج از شـکم مادر، باید مورد مطالعه و دقّت قرار گیرد که هم زمینه خداشناسـی است و هم معادشناسی. «فلینظر الانسان ممّ خلق...»

۳- انسان به خاطر دارا بودن عقل و علم و استعداد باید در آفرینش خود دقت کند. «فلینظر الانسان»

۴- توجّه به آفرینش انسان، زمینه ایمان به معاد است. «علی رجعه لقادر»

۵ – معاد جسمانی است و جسم انسان در قیامت دوباره زنده می شود. «رجعه»

«۱۱» وَ السَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ «۱۲» وَ الأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ «۱۳» إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ «۱۴» وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ «۱۵» إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً «۱۶» وَ أَكِيدُ كَيْداً «۱۷» فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدَا

سوگند به آسـمان باران زا. سوگند به زمین که (برای خروج گیاهان) برشـکافته است. که همانا این قرآن سـخنی است قاطع. و هزل و شوخی نیست. همانا کافران پیوسـته نیرنگ می کننـد. و من نیز تـدبیر می کنم. پس کافران را مهلت ده و انـدک زمانی آنان را به خود واگذار.

نکته ها:

«رجع» به معنای باران است، شاید به خاطر رجوع بخار آب به زمین به صورت باران.

ص:۶۸

۱- ۵۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ .

«صَدع» به معنای شکافته شدن زمین برای رویش گیاهان است. «هَزل» به معنای سخن بی محتوا است. «کید» یعنی طرح و نقشه مخفیانه و غافلگیرانه.

«مَهّل» و «اَمهِل» به یک معنا هستند و برای تأکید در دو قالب آمده اند و هر دو به معنای مهلت دادن است. «رویدا» به معنای مهلت اندک است.

آسمان و زمین برای تولید گیاه، نظیر پدر و مادر برای تولد انسان هستند.

نزول باران و آمادگی زمین، بستری برای رشد گیاهان است. نزول قرآن و آمادگی انسان نیز زمینه برای رشد انسان هاست. نام قرآن در کنار نام باران آمده است.

برای زدودن شک، هم باید منطقی سخن گفت و هم قاطع. سوگندهای پی در پی خداوند، برای رفع هرگونه شک و تردید از مخالفان و تقویت اعتقاد و باور مؤمنان است.

«لقول فصل» به جای «لقول فاصل» یعنی قرآن، سراسر فصل است و میان حق و باطل فاصله می اندازد. نظیر اینکه می گوییم: فلانی شکر است، یعنی یک پارچه شیرینی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: به زودی فتنه ها در میان شما ظاهر خواهد شد. پرسیدند راه نجات چیست؟ فرمود: «کتاب اللّه فیه نبأ من قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل» قرآن که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری شما در آن است. آن کلامی است که حق را از باطل جدا می کند. در ادامه فرمودند: «و من ابتغی الهدی فی غیره اضلّه اللّه» هر کس هدایت را در غیر قرآن جستجو کند، خداوند او را گمراه می کند.(۱)

پیام ها:

۱- قیامت، روز بروز و ظهور افکار و کردار آدمیان است. «یوم تبلی السرائر»

۲- انگیزه ها وروحیات انسان، در قیامت او اثر دارند. «یوم تبلی السرائر»

۳- قیامت، روز افشای اسرار و شرمندگی است: «تبلی السرائر» و انسان نیز برای کتمان یا جبران گذشته خود نمی تواند کاری بکند. «فما له من قوّه و لا ناصر»

۴- رجعت انسان در قیامت، همچون رجعت آب بخار شده دریا، از آسمان به زمین

۱- ۶۰. تفسیر نمونه.

است. «علی رجعه لقادر - و السماء ذات الرجع»

۵ - ارزش هر موجودی وابسته به آثار وبرکات آن است. «ذات الرجع - ذات الصدع»

۶- قرآن، فرقان و جداکننده حق از باطل است، نه رمان و غیر واقعی. «انه لقول فصل و ما هو بالهزل»

۷- نیرنگ کفّار، دائمی، سخت وحتمی است، از آن غافل نشوید. «انهم یکیدون...»

۸ - برخورد خداوند با انسان، متناسب با عمل اوست. اگر در راه خیر قدم بردارد، خدا هدایتش می کند: «جاهدوا فینا لنهدینّهم»(۱) و اگر به دنبال کید باشد، گرفتار کید الهی می شود. «یکیدون کیدا و اکید کیداً»

۹- قرآن، میزان تشخیص حق از باطل است. «انّه لقول فصل»

۱۰- کافران با خدا طرفند و تدبیر خداوند سخت است. «یکیدون کیداً و اکید کیداً»

۱۱- آنان مسلمانان را غافلگیر می کنند ما نیز آنان را غافلگیر می کنیم. «یکیدون... اکید»

۱۲- در برخورد با دشمن، نه خود عجله کنید و نه از خدا عجله بخواهید. «فمهّل الکافرین»

۱۳- غفلت از دشمن هرگز، ولی مهلت دادن مانعی ندارد. «امهلهم»

۱۴- سعه صدر، شرط لازم برای رهبری است. «امهلهم»

۱۵- مقدار مهلت به دشمن، به قدری نباشد که فرصت را از شما بگیرد. «رویدا»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۷۰

۱- ۶۱. عنکبوت، ۶۹.

سوره اعلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی «۲» الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی «۳» وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی «۴» وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَی «۵» فَجَعَلَهُ غُثَآءً أَحْوَی

نام پروردگار بلندمرتبه ات را به پاکی یاد کن. همان که آفرید و سامان بخشید. و آنکه (هر چیز را) اندازه ای نهاد و هدایت کرد. آنکه (گیاه) چراگاه را رویانید. و سرانجام آن را خشک و تیره کرد.

نکته ها:

تسبیحِ نام خدا، یعنی نه فقط برای ذات خداوند، شریک قائل نشویم، بلکه حتّی برای نام او نیز شریک نیاوریم و نام دیگران را هم ردیف نام خداوند قرار ندهیم. چنانکه برخی گروه های التقاطی می گفتند: «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران»

در قرآن و حدیث نشانه های زیادی است که اسلام به محترم شمردن نام های مقدّس عنایت دارد. چنانکه در این سوره می فرماید: علاوه بر تسبیح ذات، اسم پروردگار را هم باید منزه بدانی. در جای دیگر می فرماید: نام پیامبر را مثل نام های خودتان ساده نبرید: «لاتجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا»(۱) در جای دیگر می فرماید: چرا فرشتگان را به نام زن می خوانند: «لیسمّون الملائکه تسمیه الانثی»(۲) و پیامبر اسلام نام های نامناسب یاران را تغییر می دادند.

۱- ۶۲. نور، ۶۳.

۲- ۶۳. نجم، ۲۷.

مسئله آفرینش و هدایت، در آیه پنجاه سوره طه نیز آمده است، آنجا که فرعون از حضرت موسی علیه السلام پرسید: پروردگار شما کیست؟ گفت: «ربّنا الّذی اعطی کلّ شی ء خلقه ثم هَدی» ناگفته پیداست که مراد از این هدایت، هدایت تکوینی است که خداوند در موجودات قرار داده است. مثلا ساختمان بدن مادر را به گونه ای هدایت کرد که شیر تولید کند و نوزاد را هدایت کرد که به سراغ سینه مادر رفته و شیر بمکد.

هدایت تکوینی موجودات با مرور زمان بهتر فهمیده می شود. همین امر است که هزاران دانشمند را به تحقیق وا داشته که چگونه پرندگان یا ماهی ها حتّی اگر صدها کیلومتر از جای خود دور شوند باز به محل خود بر می گردند. هدایت الهی در هر موجودی چیزی قرار داده که او را به راه تکامل خود پیش می برد. ذرات خاک میوه می شود، میوه نطفه و سپس انسان، دوباره جسم انسان، خاک می شود.

«سَوّی» به معنای نظام بخشیدن است. از نظام کهکشانها گرفته تا نظام حاکم بر یک حشره ذرّه بینی. «غُثاء» یعنی گیاه خشک و خاشاک و «أحوی» به معنای سبزی است که رو به سیاهی باشد.

حتّی یک برگ کوچک و خاشاک ناچیز هم به حال خود رها شده نیست. سبزه زاری که در دید ما خشک و تیره می شود، در نظام هدایت الهی است، زیرا همان برگهای خشکیده به ماده دیگری تبدیل می شود که برای قوت و قوّت زمین و درخت لازم است یا در شرایط انبوه تبدیل به زغال سنگ شده و یا آثار مفید دیگری در خاک دارد.

پیام ها:

۱- نام خداوند مقدّس است. از هرگونه بی احترامی به نام او پرهیز کنید. «سبّح اسم ربّک»

۲- اوصاف ناشایست را در کنار نام خدا قرار ندهید. «سبّح اسم ربّک»

۳- نام های اختصاصی خداوند را بر دیگران ننهید. «سبح اسم ربّک»

۴- تسبیح او سبب رشد و پرورش شما است. «سبح اسم ربّک»

۵ - مسئولیّت شرک زدایی در درجه اول به دوش رهبر آسمانی و سپس بر عهده همه مؤمنان است. «سبّح»

ص:۷۲

۶- توحید کامل در پرتو تنزیه ذات و تسبیح نام اوست. «سبّح اسم ربّک»

۷- خداوند، از هرچه گفته و نوشته و تصور شود، برتر است. او در همه کمالات برتر است. «ربّک الاعلی»

۸ - خداوند، فقط خالق نیست، بلکه علاوه بر آن نظام بخش هستی و موجودات نیز می باشد. «خلق فَسَوّی»

۹- ظرفیّت و هدایت موجودات، دلیل بر هدفمندی آفرینش است. «قدّر فَهدی»

۱۰- فرمان های الهی همراه با حکمت و دلیل است. نام خدا را تسبیح کن، زیرا او اعلی است، آفرید و سامان داد و هدایت کرد «سبّح... الاعلی، خلق فسوّی و الّذی قدّر فهدی»

۱۱- هدایت تکوینی آفریده ها در چهره های مختلفی است، گاهی سبز و گاهی خشک ولی هر دو در مدار هدایت است. «اخرج المرعی فجعله غثاء احوی»

«۶» سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَی «۷» إِلَّا مَا شَآءَ اللَّهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا یَخْفَی

ما تو را به قرائت درست وامی داریم، پس فراموش نخواهی کرد. مگر آنچه خدا بخواهد که او بی گمان آشکار و نهان را می داند.

نکته ها:

«سنقرئک» از ریشه «قرء» و باب اِفعال است. «اقراء» در لغت یعنی آنکه قاری بخواند و استاد گوش بدهد و غلطهای او را تصحیح کند، امّا در مورد پیامبر گرامی اسلام، «اقراء» یعنی ما قدرتی به تو می دهیم که قرآن را بدون کم و کاست و درست بخوانی و آنچه را به تو نازل شده، فراموش نکنی.(۱) «سنقرئک فلا تنسی»

جمله «الا ما شاء اللّه» استثنایی است که به منظور بیان قدرت مطلقه الهی آمده است تا بفهماند که خداوند قادر است حتّی بعد از دادن این قدرت، می تواند پیامبر را گرفتار فراموشی کند. (چنانکه درباره بهشتیان می فرماید: بهشت برای آنان جاودانه است و عطای خداوند نسبت به آنان قطع و گسسته نمی شود، ولی باز هم میان کلمه

ص:۷۳

۱- ۶۴. تفسیر المیزان.

«خالـدین» و «عطاء غیر مجـذوذ» می فرمایـد: «الّا ما شاء ربّک»(۱) مگر اینکه پروردگـارت بخواهـد آنـان را از بهشت بیرون و لطفش را قطع کند و این بخاطر آن است که بگوید دست خدا بسته نیست.)

پیام ها:

۱- آفرینش هستی و هدایت تکوینی آن، مقدّمه هدایت تشریعی و معنوی انسانهاست. «سنقرئک» (خدایی که گیاه را از درون خاک بیرون می کشد، چگونه استعدادهای معنوی انسان را بروز ندهد؟ «سنقرئک»)

۲- پیـامبر که هر چه دارد از وحی است، نگران فرامـوش کردن آن در آینـده بود که خداونـد به او وعـده عـدم فراموشـی داد. «سنقرئک فلا تَنسی»

۳- رسول خدا صلی الله علیه وآله از هرگونه نسیان، مصون است. «فَلا تَنسی»

۴- پیـامبر، حافـظ کل قرآن بود. «فَلا تنسـی» (یکی از معجزات پیامبر اکرم این بود که با یکبار شـنیدن برای همیشه حتّی آیات طولانی را به یاد داشت).

۵ – دست خدا بسته نیست و می تواند آنچه می دهد پس بگیرد.«سنقرئک فلا تنسی الاّ ما شاء اللّه»

۶- گرچه خداونـد هرگز خلف وعـده نمی کنـد «ولن یخلف اللّه وعده»(۲) ولی معنای وعـده های الهی مجبور بودن خـداوند نیست. «فلا تَنسی الاّ ما شاء اللّه»

۷- اراده الهی حکیمانه و عالمانه است. «الاّ ما شاء اللّه انّه یعلم...»

۸ – اقتضای بعضی از امور آن است که پنهان باشد. «ما یخفی» (کلمه «یخفی» در قالب فعل مضارع، بیانگر آن است که مخفی بودن بعضی امور، مقتضای طبیعت آنهاست.)

«۸» وَ نُیَسِّرُکَ لِلْیُسْرَی «۹» فَذَکِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّکْرَی «۱۰» سَیَذَّکَّرُ مَن یَخْشَی «۱۱» وَیَتَجَنَّبُهَا الأَشْقَی «۱۲» الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرَی «۱۳» ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَ لَا یَحْیَی

ص:۷۴

۱– ۶۵. هود، ۱۰۸.

۲– ۶۶. حج، ۴۷.

و ما تو را برای آسان ترین (راه دعوت) آماده می سازیم. پس تـذکّر بـده، (البتّه) اگر تـذکّر مفیـد افتـد. هر کس خشـیت الهی داشـته باشـد، بزودی پنـد گیرد. و بدبخت ترین افراد از آن دوری کند. همان کس که به آتش بزرگ درافتد. پس در آنجا نه بمیرد و نه زندگانی کند.

نکته ها:

حضـرت موسـی برای موفقیّت در انجام تبلیغ، دو چیز از خـدا خواست؛ یکی سـعه صـدر و یکی آسان شـدن امر رسالت: «ربّ اشـرح لی صدری و یسّر لی امری»(۱) خداونـد این دو امر را بـدون درخواست، به پیامبر اسـلام عطا فرمود. درباره سـعه صدر: «ألم نشرح لک صدرک»(۲) و درباره آسان شدن امر دعوت: «و نیسّرک للیسری».(۳)

مراد از «نیسّـِرک» آن است که ای پیـامبر! نفس شـریف تو را با خلق عظیم و سـعه صـدر و صـفا و سادگی، چنان مهیّا کنیم که بتوانـد وظیفه رسـالت را به آسانی و به بهترین طریق انجام دهـد. کاری کنیم که تو خود راه آسان را انتخاب کنی که همان راه فطرت است.(۴)

شرایط تذکّر و موعظه:

الف: شرط موعظه، آمادگی واعظ است. «نیسّرک... فذکّر»

ب: تذکّر و موعظه باید بر اساس قرآن باشد. «سنقرئک... فذکّر»

ج: واعظ باید خود اهل غفلت و نسیان نباشد. «فلا تنسی... فذکّر»

د: واعظی موفق است که به امدادهای الهی امیدوار باشد. «سنقرئک... نیسّرک... فذکّر»

پیام ها:

۱- تبلیغ دین و دعوت مردم به سوی خـدا، مشـکلات و سـختی هـای فراوانی در پیش دارد که خداونـد وعـده داده است، مبلّغ دین را یاری دهد و تحمّل سختی ها را بر او آسان سازد. «نیسرک للیسری»

۲- به هر کس مأموریّتی می دهید، گره کارش را باز کنید. «نیسرک للیسری فذکّر»

۳- تسبیح ما مقدّمه کار گشایی خداوند است. «سبّح اسم ربّک ... نیسرک للیُسری »

ص:۷۵

۱- ۶۷. طه، ۲۵ - ۲۶.

۲- ۶۸. شرح، ۱.

۳- ۶۹. تفسير الميزان.

۴- ۷۰. تفسير الميزان.

۴- نزول وحی برای تذکّر به مردم است. «سنقرئک... فذکّر»

۵ - شرط تذکّر، پند پذیری است و پیامبر نسبت به افراد پندناپذیر مسئولیّتی ندارد. «فذکّر اِن نفعت الذکری»

۶- تنها افراد خداترس تذکّر را می پذیرند. «سیذکّر من یخشی»

۷- پنددادن افراد خداترس آسان تر است. «نیسرک للیُسری... سیذکر من یخشی»

۸ - به مُبلّغ باید دلداری داد که کارش بیهوده نیست. «فذکّر... سیذکّر...»

۹- مُبلّغ نباید توقّع تأثیر فوری داشته باشد. «سیذکّر»

۱۰- مشکل کفّار دوری خود آنان از قرآن و پیامبر است، نه آنکه در این دو عنصر پاک، ضعف یا نقصی باشد. «یتجنّبها»

۱۱- قرآن میزان است. پندپذیر آن مدال «یَخشی» می گیرد، «سیذکر من یخشی» و پندناپذیر آن لقب «اشقی» دریافت می کند. «و یتجنّبها الاشقی»

۱۲- دوری از پند و پیام قرآن، مایه شقاوت است. «یتجنّبها الاشقی»

۱۳- سیره دائمی تیره بختان دوری از پند است. «یتجنبها» در قالب مضارع برای معنای استمرار و دوام است.

۱۴- بدبخت ترین مردم کسی است که خشیت الهی ندارد. «اَشقی» در برابر «یَخشی» قرار گرفته است.

۱۵- توقّع اصلاح همه مردم را نداشته باشید. «سیذکر من یخشی و یتجنّبها الاشقی»

۱۶- عامل پذیرش و عدم پذیرش در درون خود انسان است. «یخشی... اشقی»

۱۷- کیفر به مقدار خباثت است. «اشقی - النار الکبری»

۱۸- دوزخ برای گروهی ابدی و همیشگی است. «لایموت فیها و لایحیی»

۱۹- خلود در دوزخ، طبیعت دوزخیان را تغییر نمی دهد که دیگر از آتش رنج نبرند، بلکه دائما در شکنجه هستند. «لایموت فیها و لا یحیی»

«۱۴» قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى «۱۵» وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید. نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گذارد.

نکته ها:

تزکیه، آن است که فکر از عقایـد فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

در مکتب انبیا، رستگاران پاکان هستند: «قد افلح من تزکی» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران زورمندانند. فرعون می گفت: هر کس پیروز شود رستگار است. «قد افلح الیوم من استعلی»(۱)

در قرآن رسـتگاری قطعی، هم برای مؤمنان آمـده: «قد افلح المؤمنون»(۲) و هم برای کسـانی که خود را تزکیه کرده انـد: «قد افلح من تزکّی» پس مؤمن واقعی همان کسانی هستند که خود را تزکیه کرده باشند.

پیام ها:

۱- قرآن در پایان برخی آیات می فرمایـد: امیـد است رسـتگار شوید. «لعلّکم تفلحون» زیرا کار خیر از افرادی که تزکیه نکرده انـد، با ریا و غرور و گناه و منّت گـذاری محو می شود. ولی درباره تزکیه شـدگان می فرمایـد: قطعاً رسـتگارند. «قـد افلح من تزکی»

۲- تزکیه خود به خود حاصل نمی شود، باید به سراغ آن رفت. «تزکیّ»

۳- تزکیه بدون نماز و عبادت نمی شود. «تزکّی، ذکر اسم ربّه فصلّی»

«۱۶» بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «۱۷» وَالآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى «۱۸» إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الأُولَى «۱۹» صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى

ولی شـما زندگی دنیا را ترجیح می دهید. و حال آنکه آخرت بهتر و ماندگارتر است. این سـخن در کتب آسـمانی پیشـین نیز آمده است. کتاب های ابراهیم و موسی.

نکته ها:

در روایـات، علاقه به دنیا سرچشـمه تمام خطاهاست. «حبّ الـدنیا رأس کل خطیئه»(۳) یـا بیان می کنـد: دنیا پل عبور است، نه توقفگاه، باید از آن عبور کرد و به اقامتگاه رسید. «خذوا من ممرّکم لمقرّکم»(۴)

ص:۷۷

۱- ۷۱. طه، ۶۵.

۲- ۷۲. مؤمنون، ۱.

۳- ۷۳. کافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

۴- ۷۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

در قرآن معمولاً زکات بعد از نماز آمده است: «یقیمون الصّلاه و یؤتون الزکاه»(۱) ولی امام صادق علیه السلام می فرماید: در عید فطر پرداخت زکات به فقرا قبل از نماز عید آمده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود:(۲) «قد افلح من تزکّی و ذکر اسم ربّه فصلّی»

امام رضاعلیه السلام از معنای این آیه سؤال کرد: «ذکر اسم ربّه فَصَلی» شخصی گفت: هرگاه نام خدا را برد نماز بخواند. امام فرمود: این تکلیف سختی است که در شبانه روز هر وقت نام خدا برده شد انسان نماز بخواند. او پرسید: پس معنا چیست؟

امام فرمود: هرگاه نام خدا برده شد، صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد. «کلمّا ذکر ربّه صَلّی علی محمّد و اله»(۳)

آخرت بهتر از دنیا است، زیرا ویژگی های زیر را دارد:

۱. جاودانگی زمانی: «خالدین فیها»(۴)

۲. وسعت مکانی: «عرضها کعرض السماء و الارض»(۵)

۳. تنوع در خوراکی: «انهار من عسل»(۶)، «فاکهه کثیر»(۷)

۴. دوری از ترس و اندوه: «آمنین»(۸)

۵. دوستان وفادار: «اخواناً علی سرر متقابلین»(۹)

۶. همسران زیبا: «کامثال اللؤلؤ المکنون»(۱۰)

ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده که ۳۱۳ نفر آنها رسول و مابقی نبیّ بوده اند و جمعاً ۱۰۴ کتاب داشتند.(۱۱)

پیام ها:

۱- مانع تزکیه، علاقه به دنیاست. «بل تؤثرون»

۲- دنیا بد نیست، آنچه مورد انتقاد است ترجیح آن بر آخرت است. «تؤثرون»

ص:۷۸

۱- ۷۵. مائده، ۵۵.

۲- ۷۶. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳- ۷۷. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۷۸. آل عمران، ۱۵.

۵- ۷۹. حدید، ۲۱.

۶- ۸۰. محمّد، ۱۵.

۷- ۸۱. زخرف، ۷۳.

۸- ۸۲. حجر، ۴۶.

۹- ۸۳. حجر، ۴۷.

۱۰- ۸۴. واقعه، ۲۳.

۱۱- ۸۵. تفسیر المیزان.

۳- هرگاه از چیزی انتقاد می کنید، نمونه خوب و راهکار آن را نشان دهید. «تؤثرون... و الاخره خیر»

۴- راه پاک شدن دل و فکر انسان، ذکر مدام و مستمر نام خداوند است. «تزکّی و ذکر اسم ربّه»

۵ - توجه به جلوه های ربوبیّت، عامل یاد خداست. «ذکر اسم ربّه»

۶- نماز باید بر اساس ذکر و توجه باشد، نه غافلانه و بر اساس عادت. «ذکر اسم ربّه فَصلّی»

۷- نمازگزاران زمانی رستگارند که اهل تزکیه و یاد خدا باشند. «تزکّی و ذکر اسم ربّه فصَلّی»

۸ - کتب آسمانی، همسو و هماهنگ با یکدیگر هستند. «انّ هذا لفی الصحف الاولی»

۹- در میان کتب آسمانی، کتب حضرت ابراهیم و حضرت موسی امتیاز خاصی دارد. «صحف ابراهیم و موسی»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۷۹

سوره غاشیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ «۲» وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَهٌ «۳» عَامِلَهٌ نَّاصِبَهٌ «۴» تَصْلَی نَاراً حَامِیَهً «۵» تُسْقَی مِنْ عَیْنٍ آنِیَهٍ «۶» لَّیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلاَّ مِن ضَرِیعٍ «۷» لاَّ یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِن جُوعٍ

آیا خبر آن حادثه فراگیر به تو رسیده است؟ در آن روز، چهره هایی خوار و زبونند. (با آنکه) تلاش کرده و رنج برده اند. (امّا) به آتشی سوزان درآیند. و از چشمه ای جوشان نوشانده شوند. و خوراکی جز خار خشک و تلخ ندارند. که نه فربه کند و نه گرسنگی را از میان برد.

نکته ها:

«غاشیه» به معنای پوشاننده است، و منظور از آن، حادثه قیامت است که همه را تحت پوشش قرار می دهد. «عامله» به معنای کوشنده و «ناصبه» به معنای کار پرمشقت است که انسان را خسته می کند. «حامیه» به معنای بسیار داغ و «ءانیه» نهایت درجه سوزندگی است.

ممکن است مراد از «وجوه»، صاحبان وجوه و چهره های برجسته باشد، یعنی چهره های شاخص هر یک از دو گروه نیک و بد.

«ضریع» به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چیزی است در دوزخ شبیه به خار که از مردار بد بوتر و از آتش داغ تر و بسیار تلخ است.(۱) شاید گذاردن نام «ضریع» بر این خار به

۱- ۸۶. تفسیر مجمع البیان.

خاطر آن باشد که خوردن آن انسان را به فریاد و تضرّع وادار می کند.

کارهای پر زحمت فراوانی در دنیا انجام می شود ولی به خاطر آنکه اخلاص در آن نیست یا طبق دستور الهی انجام نشده است و یا با عجب و غرور و منت و گناه و شرک همراه بوده، حبط می شود و هدر می رود و در قیامت مورد بهره قرار نمی گیرد.

در جهان بینی الهی، عنصر کار باید با عنصر هدف و جهت و عنصر رهبری هم سو و مقدّس باشند.

پیام ها:

۱- حادثه قیامت چنان فراگیر است، که همه باید به فکر آن باشند. «هل اتاک حدیث الغاشیه»

۲- هر تلاش و زحمتی، در قیامت مفید نخواهد بود. «عامله ناصبه»

۳- تنها گروه مخلص از تلاش های خود بهره خواهند گرفت. «لسعیها راضیه»

۴- معاد جسمانی است، زیرا مسئله چاقی و لاغری تنها در مورد اجسام قابل قبول است. «لایُسمن»

«۸» وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاعِمَهٌ «۹» لِّسَعْیِهَا رَاضِیَهٌ «۱۰» فِی جَنَّهٍ عَالِیَهٍ «۱۱» لَّا تَسْمَعُ فِیهَا لَاغِیَهً

در چنین روزی چهره هایی خرّم باشند. از کوشش خود خشنود. در بهشت برین (جای دارند). در آنجا سخن بیهوده ای نشنوند.

نکته ها:

«ناعمه» به معنای در ناز و نعمت به سر بردن و «لاغیه» به معنای گفتار بیهوده است.

پیام ها:

۱- شادی و خرّمی واقعی، در چهره منعکس می شود. «وجوه... ناعمه» رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ ضمیر.

۲- نعمت های بهشت و الطاف خاص الهی، از نتایج سعی و تلاش است. «ناعمه لسعیها»

ص:۸۱

۳- سختی کار در دنیا زودگذر است ولی شادمانی و کامیابی دائمی در آخرت را به همراه دارد. «لسعیها راضیه»

۴- بهشت، نقطه اعتلای مادی و معنوی است. «جنّه عالیه»

۵ - کسانی که در دنیا از لغو دوری کنند، در سرای دیگر، در فضای بدون لغو زندگی خواهند کرد.«لا تسمع فیها لاغیه»

۶- در بهشت نه تنها لغو نیست بلکه کلامی که به نحوی سبب پدید آمدن لغو هم شود وجود ندارد. «لا تسمع فیها لاغیه»

«۱۲» فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ «۱۳» فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ «۱۴» وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ «۱۵» وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ «۱۶» وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ

در آنجا چشمه ای جاری است. در آنجا تخت هایی است برافراشته. و سبوهایی چیده شده. و بالش هایی ردیف شده. و فرش هایی گسترده شده.

نکته ها:

کلمه «عین» به معنای چشمه، بر یک یا چند چشمه قابل تطبیق است و به دلیل آیه ۱۵ سوره ذاریات، چشمه های بهشتی متعدد است. «انّ المتّقین فی جنّات و عیون»

«سُرر» و «سرور» از یک ریشه است. «سَریر» به تختی گفته می شود که برای سرور باشد و کلمه «مرفوعه» نشانه جایگاه بلند تخت های بهشتی است که بر صحنه های دیدنی بهشت اشراف دارد.

«اکواب» جمع «کوب» بر وزن خوب به معنای قدحی است که دسته ندارد. در سوره واقعه آیات ۱۷ و ۱۸ انواع ظرف ها آمده است. «باکواب و اباریق و کأس من معین»

«نمارق» جمع «نمرقه» به معنای بالش و پشتی کوچک است. «زرابیّ» فرش فاخر و زربافت است.

پیام ها:

۱- عظمت چشمه های بهشتی قابل شناخت نیست. «فیها عین جاریه» (کلمه «عین» نکره آمده است.

۲- جایگاه بهشتیان، رفیع و بلند است، نه آنکه روی زمین بنشینند. «سُرر مرفوعه»

ص:۸۲

«۱۷» أَفَلاَ يَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ «۱۸» وَإِلَى السَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ «۱۹» وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ «۲۰»وَإِلَى الأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ

آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان، که چگونه برافراشته شده. و به کوه که چگونه برپا داشته شده. و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

نکته ها:

اگر روحیه تفکر در انسان باشد، همه هستی کلاس درس است. یک چوپان در بیابان هم گویی در بزرگ ترین کتابخانه های دنیاست؛ زیر پایش زمین است، بالای سرش آسمان، در اطرافش کوهها و جلوی رویش شترها، و اگر در هر یک دقت کند، اسرار بسیاری را کشف می کند. مثلاً شتر از اسب بیشتر می دود، از الاغ بیشتر بار می برد.

در میان حیوانات بعضی برای سواری، بعضی برای گوشت و بعضی برای شیر مورد استفاده قرار می گیرند، ولی شتر همه چیزش قابل استفاده است.

پلک هایش در برابر باد و خاک بیابان مقاوم است، در کوهان خود چربی و غذا را ذخیره کرده و در برابر گرسنگی مقاوم است. در بدنش آب را نگهداری کرده و در برابر تشنگی مقاوم است، راه را می داند، چنان رام است که صدها شتر تسلیم یک ساربان می شوند، کف پای او برای ریگزار آفریده شده، گردن او پله سوار شدن و اهرم بار برداشتن و خلاصه به قول عربها، شتر کشتی بیابان است.

قوی ترین، کم خرج ترین، پرفایده ترین و آرام ترین و بردبارترین حیوان است.

پیدایش آسمانها و کوهها و زمین تصادفی نیست، بلکه کاملاً حکیمانه آفریده شده و در جای خود قرار داده شده اند.

در هر نعمتی یک جهتی برجستگی دارد (در شتر، نحوه ی آفرینش؛ در آسمان، بلندی؛ در زمین، گستردگی و در کوهها نحوه ی نصب شدن).

پیام ها:

۱- کسانی که در کشف حقایق هستی عمیق نمی شوند، مورد سرزنش خداوند هستند. «افلا ینظرون»

۲- از محسوسات عبور کنید تا به معقولات برسید. «افلا ینظرون...»

ص:۸۳

۳- در معاد و نعمت های ویژه بهشتیان شک نکنید، مگر آفریده های عجیب خدا را در دنیا نمی بینید؟ «افلا ینظرون الی الابل»

۴- همان گونه که اصل آفریده ها دلیل بر وجود خداست، چگونگی و پیچیدگی آفریده ها هم دلیل بر قدرت و علم و حکمت اوست. «کیف، کیف، کیف...»

«۲۱» فَذَكِّرْ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٌ «۲۲» لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ «۲۳» إِلاَّ مَن تَوَلَّى وَ كَفَرَ «۲۴» فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الأَكْبَرَ «۲۵» إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ «۲۶» ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم

پس تذکّر بده که همانا تو تذکّر دهنده ای، و بر آنان سیطره و تسلّطی نداری (که به ایمان آوردن مجبورشان کنی). مگر آن کس که روی گرداند و کفر پیشه کرد. که خداوند او را به بزرگ ترین عذاب مجازات می کند. همانا بازگشت آنان به سوی ماست. آنگاه حسابشان بر ماست.

نکته ها:

تذکّر برای اتمام حجت است تا کافران در قیامت نگویند: «لولا ارسلت الینا رسولاً فنتّبع»(۱) خدایا! چرا برای ما هشدار دهنده ای نفرستادی، که از او پیروی کنیم. البتّه جز صاحبان خرد از این تذکّرها پند نمی گیرد. «انّما یتذکّر اولوا الالباب»(۲)

در سوره قبل (سوره اعلی) خداوند به پیامبرش دستور تذکّر داد و فرمود: تو تذکّر بده که هر کس خشیت دارد متذکّر می شود و افراد شقی از تذکّر دوری خواهند کرد و به بزرگترین عذاب گرفتار خواهند شد. «یتجنّبها الاشقی الّذی یصلی النّار الکبری»

در این سوره نیز می فرماید: تو تذکّر بده ولی بدان که گروهی اعراض خواهند کرد و به عذاب اکبر گرفتار خواهند شد. «الاّ من تولّی و کَفَر فَیُعذّبه اللّه العذاب الاکبر» به هر حال «نار کبری» در سوره اعلی و «عذاب اکبر» در این سوره، کیفر کسانی است که تذکّرپذیر نیستند و پند و اندرز الهی را پشت گوش می اندازند.

۱- ۸۷. طه، ۱۳۴.

۲- ۸۸. رعد، ۱۹.

«مُصیطر» از «سطر» و «سیطره» به کسی گفته می شود که افراد تحت امر خود را به بند می کشد و آنان را در جهتی که خود می خواهد تنظیم می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کلّ امّه یحاسبها امام زمانها و یعرف الائمه اولیائهم و اعدائهم بسیماهم»(۱) حساب هر امت به عهده امام زمان آنهاست و امامان، دوستان و دشمنان خود را از سیمایشان می شناسند، همان گونه که در سوره اعراف چنین آمده است: «و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم»(۲)

در زیارت جامعه خطاب به معصومین علیهم السلام نیز می خوانیم: «و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم»(۳) رجوع مردم به سوی شماست و حساب مردم با شماست.

از امام کاظم و امام باقر و امام هادی علیهم السلام نیز این معنا نقل شده است.(۴)

پیام ها:

۱- پیامبر، مأمور به وظیفه است نه نتیجه. «انّما انت مُذکّر» (پیامبرصلی الله علیه وآله برای هدایت مردم اهتمام وحرص داشت و خداوند به او فرمود: وظیفه تو فقط تذکّر است.)

۲- وظیفه پیامبران، تذکّر است نه تسلط و تحمیل عقیده. «لَسْت علیهم بمصیطر»

۳- بی اعتنایی مردم، وظیفه را ساقط نمی کند. «انما انت مذکّر لَست علیهم بمصیطر»

۴- منشأ کفر، عناد و لجاجت و روی گردانی از حق و حقیقت است. «من تولّی و کفر»

۵ - قهر خدا درجاتی دارد. «العذاب الاکبر»

۶- فرار از قهر الهی برای هیچکس امکان ندارد. «انّ الینا ایابهم»

۷- حسابرسی از سنّت هایی است که خداوند بر خود واجب کرده است. «انّ علینا حسابهم»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

۱- ۸۹. بحار، ج ۸، ص ۳۳۹.
۲- ۹۰. اعراف، ۴۶.
۳- ۹۱. مفاتیح الجنان.
۴- ۹۲. تفسیر المیزان.

سوره فجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالْفَجْرِ «۲» وَلَيَالٍ عَشْرٍ «۳» وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ «۴» وَالَّيْلِ إِذَا يَسْرِ «۵» هَلْ فِى ذَ لِکَ قَسَمٌ لِّذِى حِجْرٍ

به سپیده دم سوگند. به شبهای ده گانه سوگند. به زوج و فرد سوگند. به شب سوگند آنگاه که سپری شود. آیا (در این سوگندها) برای اهل خرد، سوگندی مهم نیست؟

نکته ها:

«فجر» به معنای شکافتن است و مراد از آن، شکافتن تاریکی با سپیده دم است که زمان مقدّس و با ارزشی است و در آن هنگام، جنبنده ها به تکاپو می افتند و صبح و روز تازه ای را آغاز می کنند. در حدیثی مراد از فجر را حضرت مهدی علیه السلام دانسته «الفجر هو القائم علیه السلام» که شب تاریک ظلم و فساد، به صبح قیام آن حضرت برچیده خواهد شد.(۱)

«حِجر» به معنای منع و مراد از آن عقل است که انسان را از کار خلاف منع می کند. چنانکه «محجور» به معنای ممنوع التصرف است.

در روایات، برای «شَفع» به معنای زوج و «وَتر» به معنای فرد، مصادیق زیادی گفته شده است، از جمله اینکه مراد از وتر، روز نهم ذی الحجه (روز عرفه) و مراد از شفع روز دهم ذی الحجه (عید قربان) است و یا مراد از شفع، دو کوه صفا و مروه است و مراد از وتر، کعبه که یکی است. و یا مراد از وتر، خداوند یکتا و مراد از شفع، مخلوقات اند که همه جفت و زوج هستند، یا مراد نماز مستحبّی شفع و وتر است که در سحر خوانده

۱- ۹۳. تفسیر برهان.

می شود و یا مراد از شفع، روز نهم و دهم ذی الحجه و وتر، شب مشعر است.(۱)

مراد از «لیال عَشر»، یا ده شب آخر ماه مبارک رمضان است که شبهای قدر در آن قرار گرفته و یا ده شب اول ماه ذی الحجه است که روز عرفه و عید قربان را شامل می شود.

پیام ها:

۱- زمان، مقدّس و قابل سوگند است. «والفجر»

۲- بعضی ایام از قداست ویژه ای برخوردار است. «ولیال عشر»

۳- ساعات پایان شب که سالکان در آن سیر معنوی دارند، از قداست خاصّی برخوردار است. «و الّیل اذا یسر»

۴- مخاطبان قرآن، اهل خردند. «لذی حجر»

«۶» أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ «۷» إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ «۸» الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مَثْلُهَا فِی الْبِلَادِ «۹» وَثَمُودَ الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ «۱۰» وَفِرْعَوْنَ ذِی الأَوْتَادِ «۱۱» الَّذِینَ طَغَوْاْ فِی الْبِلاَدِ «۱۲» فَأَکْثَرُواْ فِیهَا الْفَسَادَ «۱۳» فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ «۱۴» إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ

آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ (همان قوم) ارم، (شهری) که دارای بناهای ستون دار بود. (بناهایی) که مانندش در دیگر شهرها ساخته نشده بود. و با قوم ثمود که در وادی خود تخته سنگها را (برای ساختن خانه) می بریدند. و با فرعون، صاحب قدرت و سپاه عظیم. آنها که در شهرها طغیان گری کردند. و در آن، فساد و تباهی افزودند. پس پروردگارت تازیانه عذاب بر آنان فرود آورد. همانا پروردگارت در کمین گاه است.

نکته ها:

قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و جدید به دلیل آیه «عادٍ الاولی»، که بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می کردند و دارای هیکل هایی بزرگ و قدرتی

ص:۸۷

۱- ۹۴. تفسیر نور الثقلین.

عظیم و شهرهایی آباد بودند.

«اِرَم» یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه ای از قوم عاد و یا نام منطقه ای که قوم عاد در آن زندگی می کردند که ساختمان هایشان دارای ستون هایی بزرگ و بلند بوده است. بعضی ارم را ساختمان شدّاد و بعضی ساخته اسکندر در اسکندریه دانسته اند.

«صَخر» جمع صخره به معنای سنگهای بزرگ و سخت است و «واد» به فاصله میان کوه و تپه گفته می شود.

«عماد» به معنای ستون یا ساختمان بلند است و «ثمود» به اعراب ما قبل تاریخ گویند که در شمال عربستان ساکن بودند قومی که پیامبر آنها حضرت صالح بود.

«جابوا»، به معنای بریدن سنگ است و کلمه «جواب» که از این ریشه است، به معنای قطع سؤال با پاسخ صحیح است.

ظاهراً قوم ثمود بعد از قوم عاد بوده اند که نامشان بعد از آنها برده شده است.

قهر بر عاد و ثمود نمونه ای از در کمین بودن خدا نسبت به ستمکاران است. خداوند در کمین است، یعنی خلافکاران راه گریز ندارند و به طور ناگهانی گرفتار می شوند.

استحکام ساختمان ها مانع قلع و قمع الهی نیست و به خاطر محکمی ساختمان نباید از قهر خداوند احساس امنیّت کرد.

مقصود از «ذو الاوتاد» یا آن است که پایه های حکومت فرعون محکم بود یا آنکه مخالفان خود را میخکوب می کرد و یا آنکه سپاه فراوان داشت.

کلمه «صَبَّ» به معنای ریختن است، تعبیر بارش عذاب، شاید کنایه از عذاب پی درپی و مداوم باشد.(۱)

چگونه خداوند در کمین نباشد در حالی که او از رگ گردن به ما نزدیک تر است؟ «و نحن اقرب الیه من حبل الورید»(۲)

پیام ها:

۱- تاریخِ قلع و قمع متجاوزان را فراموش نکنید. «اَلَم تَر»

ص:۸۸

۱- ۹۵. تفسیر راهنما.

۲- ۹۶. ق، ۱۶.

۲- نابود کردن طغیانگران جلوه ربوبیّت خداوند است. «فعل ربّک بعاد» به قول سعدی: ترحّم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان

۳- نشانه خرد و عقل، عبرت گرفتن از تاریخ است. «لذی حجر الم تَر کیف فعل ربّک»

۴- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله توسط وحی از تاریخ قوم عاد و ثمود و فرعون آگاهی داشت. «الم تَر»

۵ - ابتکار در معماری با استفاده از سنگ، در آن قوم عاد بوده است. «لم یخلق مثلها فی البلاد»

۶- اختلاف و تضاد فکری، مانع از بیان هنر و ابتکارات دیگران نشود. «لم یخلق مثلها فی البلاد»

۷- قدرت بدون معنویّت، عاملی است برای بر هم زدن امنیّت. «جابوا الصخر...ذی الاوتاد... طغوا فی البلاد»

۸ - طغیانگر و طغیان مرز نمی شناسد. «طغوا فی البلاد»(مراد از بلاد، همه مناطقی است که به آن دسترسی داشتند)

۹- سرچشمه تباهی و فساد، طاغوت ها هستند. «طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد»

۱۰- تمدن و پیشرفت، اگر همراه با تقوا و صلاح نباشد عامل سقوط و هلاکت است. «فصب علیهم ربّک سوط عذاب»

۱۱- مربی، گاه برای تنبیه، نیاز به شلاق دارد. «ربُّک سوط»

۱۲- طغیان و فساد جز با قهر بر طرف نمی شود. «طغوا... سوط عذاب»

۱۳- مهلت ها شما را مغرور نکند که خدا در کمین است. «ان ربّک لبالمرصاد»

۱۴- کیفر دنیوی نسبت به عذاب اخروی همچون تازیانه ای است که درد آن موقّت و آثارش سطحی است و تنها بر پوست می ماند. «سوط عذاب»

«۱۵» فَأَمَّا الإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ «۱۶» وَأَمَّآ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ «۱۷» كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ «۱۸» وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ «۱۹» وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا «۲۰» وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً

ص:۸۹

امّا انسان، (طبعش این است که) هرگاه پروردگارش او را بیازماید و گرامیش داشته و نعمتش دهد، (مغرور شده و) گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است. ولی هرگاه او را بیازماید و روزی او را تنگ سازد، گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است. چنین نیست؛ بلکه شما یتیم را گرامی نمی دارید. و یکدیگر را بر اطعام بینوایان ترغیب نمی کنید. و میراث را (به حق و ناحق) یکجا می خورید. و مال را بسیار دوست دارید.

نکته ها:

«اَکلاً لمّا» یعنی یکجا خوردن، بدون دقت در این که حلال است یا حرام و آیا مال دیگران به آن اضافه شده یا نه. «لمّا» مصدر «لَمَمت» به معنای جمع و ضمیمه کردن.

«جَمّا» به معنای زیاد و انباشته است.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من و هر کسی که یتیمی را تحت تکفّل خود قرار دهد، در بهشت در کنار هم هستیم.(۱)

یکی از سنّت ها و برنامه های قطعی خداوند، آزمایش مردم است؛ البتّه نه برای شناختن، بلکه برای ظهور خصلت ها و بروز تلاش ها تا بر اساس آن اجر و پاداش دهد.

آزمایش های الهی گوناگون است، گاهی با رفاه و ثروت انسان را آزمایش می کند و گاهی با تنگدستی و مشکلات. ولی انسان عجول که از آزمایش الهی و اهداف آن غافل است، دست به قضاوت ها و تحلیل ها و تفسیرهای غلط زده و از خداوند گلایه می کند.

پیام ها:

۱- آزمایشهای الهی، جلوه ای از در کمین بودن پروردگار نسبت به انسان است. «انّ ربّک لبالمرصاد فامّا الانسان اذا ما ابتلاه...»

۲- آزمایش، وسیله تربیت و رشد انسان است. «الانسان ابتلاه ربّه»

۳- دریافت های انسان بر اساس لطف اوست نه استحقاق ما. پس گرفتار غرور و عجب نشده و از آزمایش غفلت نکنید. «اکرمه و نعّمه»

۴- نه فقر نشانه اهانت است و نه دارایی نشانه کرامت؛ بلکه هر دو وسیله آزمایش

۱- ۹۷. تفسیر نور الثقلین.

است. «ابتلاه... فاکرمه، ابتلاه فقدر علیه رزقه»

۵ - مهمتر از جسم یتیم روح اوست که باید گرامی داشته شود. «تکرمون»

۶- کمبودهای روحی را با احترام و محبت جبران کنید. (اولین انتظار یتیمان احترام به شخصیّت آنان است) «تکرمون الیتیم»

۷- در مورد کارهای خداوند، قضاوت نابجا نکنید. دلیل تنگی رزق را بی اعتنائی خداوند نپندازید، بلکه نتیجه عملکرد خودتان بدانید.«کلّا بل لاتکرمون الیتیم»

۸ - احسان به دیگران، در رزق و روزی انسان نقش مهمی دارد. «لاتکرمون - فقدر علیه رزقه»

۹- بینوایان نباید گرسنه بمانند. با انفاق خود، با تشویق دیگران باید به آنان رسیدگی کرد. «تحاضّون علی طعام المسکین»

۱۰- در درآمدهای خود دقّت کنید؛ هر نانی مصرف کردنی نیست. «اکلاً لّما»

۱۱- علاقه به مال فطری است، آنچه مذموم است، علاقه شدید است «حُبّاً جمّاً»

۱۲- تکریم خدا از شما، باید سبب تکریم از یتیمان باشد. «اکرمه... لا تکرمون»

«۲۱» کَلَّا إِذَا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَکّاً دَکّاً «۲۲» وَجَآءَ رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفّاً صَفّاً «۲۳» وَجِاْی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الإِنسَانُ وَأَنَّی لَهُ الذِّکْرَی «۲۴» یَقُولُ یَا لَیْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَیَاتِی «۲۵» فَیَوْمَئِذٍ لَّا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ «۲۶» وَ لاَ یُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

چنان نیست (که می پندارید)، آنگاه که زمین به شدّت درهم کوبیده شود و (فرمان) پروردگارت با فرشتگان صف در صف فرارسد. آن روز دوزخ را حاضر کنند، در آن روز انسان متذکّر شود ولی این تذکّر چه سودی برایش دارد؟ (در آن روز انسان) گوید: ای کاش برای زندگی (امروز) چیزی از پیش فرستاده بودم. پس در آن روز هیچکس به مانند عذاب او عذاب نکند. و هیچکس چون به بند کشیدن او، در بند نکشد.

نکته ها:

«دکّ» به معنای کوبیدن و هموار کردن است و دکّه و دکّان جایی است که برای عرضه اجناس، زمین آن هموار و مهیا می شود.

ص:۹۱

امام رضاعلیه السلام فرمود: مراد از «جاء ربُّك»، آمدن فرمان پروردگار است (نه آمدن خود پروردگار).(۱) چنانکه در آیه ۳۳ سوره نحل می فرماید: «یأتی امر ربّک»، فرمان پروردگارت می آید.

مراد از «و جیی ء یومئذ بجهنّم»، پرده برداری از روی آن باشد.(۲) چنانکه در جای دیگر می فرماید: «برّزت الجحیم لمن یری»(۳)

هنگامی که آیه «و جیی ء یومئذ بجهنّم» نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درهم فرو رفت، به گونه ای که هیچ کس جرأت سخن گفتن با آن حضرت را نداشت.(۴)

پیام ها:

۱- خداوند، انسان را از علاقه شدید به مال و تصاحب حق دیگران باز می دارد. «تحبّون المال - کلاّ...»

۲- داروی حرص و حب مال، یاد قیامت است.«تأکلون التراث... تحبّون المال... کلاّ اذا دکّت الارض»

۳- قیامت، روز حاکمیت مطلق فرمان الهی است. «جاء ربّک»

۴- از رعایت نظم و سلسله مراتب، نمایش قدرت فرشتگان در قیامت به چشم می خورد. «الملک صفّا صفّا»

۵ - تذکّر و پشیمانی در قیامت سودی ندارد. «و انّی له الذّکری»

۶- قیامت، روز هوشیاری و یادآوری است. «یومئذ یتذکّر الانسان»

۷- جهنم، در قیامت ظاهر می شود. «جیی ء... بجهنّم»

۸ - قیامت روز حسرت است. «یا لیتنی»

۹- آرزو کارساز نیست، تلاش لازم است. «یا لیتنی قدّمت»

۱۰- زندگی واقعی و ابدی، زندگی قیامت است. «لحیاتی»

۱۱- خدای رحیم، در جای خود شدید است. «لایعذّب عذابه احد»

۱۲- ممکن است برای کیفرهای خداوند در دنیا مشابهی باشد، امّا در آخرت عذاب

۱- ۹۸. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۹۹. تفسیر المیزان.

۳- ۱۰۰. نازعات، ۳۶.

۴- ۱۰۱. بحار، ج ۱۰۵، ص ۱۰۳.

الهی مشابه ندارد. «فیومئذ لا یعذّب عذابه احد»

۱۳- در قیامت، امکان فرار از عذاب نیست. «لا یعذّب... لا یوثق»

«۲۷» یَآ أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ «۲۸» ارْجِعِی إِلَی رَبِّکَ رَاضِیَهً مَّرْضِیَّهً «۲۹» فَادْخُلِی فِی عِبَادِی «۳۰» وَادْخُلِی جَنَّتِی

هان ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد که تو از او راضی و او از تو راضی است. پس در زمره ی بندگان من درآی. وبه بهشت من داخل شو!

نکته ها:

دل آرام و نفس مطمئنه، با ذکر خدا به دست می آید. «الا بذکراللّه تطمئنّ القلوب»(۱) و بهترین ذکر خدا نماز است. «اقم الصّلاه لذکری»(۲)

راضی بودن و مرضی بودن، نشانه نفس مطمئنه است که او از خدا راضی است و خدا نیز از او راضی است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا مؤمن از جان دادن خود راضی است؟ حضرت فرمود: در لحظه اول راضی نیست ولی فرشته قبض روح به او دلداری می دهد که من از پدر به تو مهربان ترم، چشمت را باز کن. او چشم باز می کند و پیامبرصلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان علیهم السلام را می بیند. فرشته می گوید: اینان دوستان تو هستند. مؤمن هم با دیدن این صحنه راضی می شود و در این هنگام خطاب «یا ایّتها النفس المطمئنّه» را می شنود.(۳)

پیام ها:

۱- اصالت انسان با روح است و بدن، مرکب آن است. «یا ایّتها النفس» (خطاب خداوند به نفس است)

۲- بهشت بدون یار و همدم، بهشت نیست. «اُدخلی فی عبادی»

۳- بهشت، انواع و درجاتی دارد. «جنّتی» چنانکه قرآن در موارد متعدد فرموده است: «جنّات عدن» «والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۹۳

۱- ۱۰۲. رعد، ۲۸.

۲- ۱۰۳. طه، ۱۴.

۳- ۱۰۴. تفسیر نمونه.

سوره بلد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» لاَ أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ «۲» وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ «۳» وَوَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ «۴» لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ فِی کَبَدٍ «۵» أَیَحْسَبُ أَن لَّن یَقْدِرَ عَلَیْهِ
أَحَدٌ «۶» یَقُولُ أَهْلَکْتُ مَالاً لُّبداً «۷» أَیَحْسَبُ أَن لَّمْ یَرَهُ أَحَدٌ

به این شهر (مکّه) سوگند. در حالی که تو در این شهر ساکن هستی. به پدر، و فرزندی که پدیدآورد، سوگند. همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم. آیا می پندارد که هرگز احدی بر او قدرت ندارد؟ می گوید: مال فراوانی تباه کردم. آیا گمان می کند احدی او را ندیده است؟

نکته ها:

در قرآن سه بار جمله «لا اُقسم» به کار رفته است و اهل تفسیر آن را دو گونه معنا کرده اند. گروهی حرف لا را زائد دانسته و آن را (قسم می خورم) معنا کرده اند و گروهی آن را (سوگند نمی خورم) ترجمه کرده اند، به این معنا که مسئله به قدری روشن است که نیازی به سوگند خوردن نیست.

منظور از «بلد»، مکّه است که قبل از اسلام هم مورد احترام بوده است. مکّه حَرَم اَمن الهی و اولین خانه ای است که برای انسان قرار داده شد.

جمله «و انت حلّ» چند گونه تفسیر شده است که یک معنی را در ترجمه آوردیم و معنای دوم آن است که مردم مکّه اهانت تو را در آن حلال می دانند، پس به شهری که

اهانت تو را حلال می شمرند سوگند نمی خورم.(۱) و معنای سوم آن است که دست تو در مورد این شهر باز است و در فتح مکّه هر تصمیمی که درباره مخالفان بخواهی می توانی بگیری.

«کَبَد» به معنای سختی و «لَبَد» به معنای پشم متراکم است. البتّه بعضی کبد را به معنای راست قامت و معتدل گرفته اند.

اینکه انسان در دل رنج و سختی آفریده شده، یعنی کامیابی های دنیوی آمیخته با رنج و زحمت است. «لقد خلقنا الانسان فی کبد» حضرت علی علیه السلام می فرماید: دنیا خانه ای است که با سختی ها عجین شده است. «دار بالبلاء محفوفه»(۲)

گرچه بعضی مفسران به مناسبت عبارت «هذا البلد» که مکّه است، مراد از «والد و ما ولد» را حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل دانسته اند، ولی همان گونه که در تفسیر مجمع البیان آمده است، مراد از آن، حضرت آدم و اولیاء از نسل او است.

نقل شده است که گوینده این کلام «اهلکت مالاً لبداً» عمرو بن عبدود در جنگ خندق بوده که گفت: سرمایه زیادی را در مبارزه با اسلام تباه کردم ولی موفق نشدم.(۳)

پیام ها:

۱- سرزمین ها می توانند دارای قداست باشند و شهر مکّه نیز از قدیم مورد احترام و سوگند بوده است. «لا اقسم بهذا البلد»

۲- تکرار گاهی نشانه عظمت و عنایت است. «هذا البلد....هذا البلد»

۳- ارزش زمین ها به ارزش ساکنان آنهاست. «و انت حِلّ بهذا البلد» (سوگند به مکّه به خاطر حضور پیامبر)

۴- در مقام فرزندی، دختر یا پسر تفاوتی ندارد. «و ما ولد»

۵ - زندگی بشر در متن مشقت ها و سختی ها قرار دارد. «فی کبد»

۶- هر مالی که در مسیر حق صرف نشود مایه حسرت است. «اهلکت مالاً لبدا»

۷- انسان تحت سیطره قدرت و علم الهی است. «ایحسب ان لن یقدر علیه احد...

۱- ۱۰۵. این معنا در حدیثی در کتاب بحار، ج ۲۴، ص ۲۸۴ آمده است.

۲- ۱۰۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

۳- ۱۰۷. تفسیر نور الثقلین.

ایحسب ان لم یره احد»

۸ – نتیجه هر محاسبه ای که جای خدا در آن خالی باشد، پوچی و زیانکاری است. «ایحسب... ایحسب»

۹- خود بزرگ بینی در برابر خدا چه معنایی دارد؟ «ایحسب ان لن یقدر علیه احد»

۱۰- کسانی که در انفاق به راه درست نرونـد یا مصـرف آنها نابجا باشـد یا نیّتشان خالص نباشـد و همراه با ریا و خودنمایی و دروغ باشد، در آینده شرمنده و پشیمان خواهند شد. «اهلکت مالا لُبداً»

«۸» أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَیْنَیْنِ «۹» وَلِسَاناً وَشَفَتَیْنِ «۱۰» وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ «۱۱» فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ «۱۲» وَمَآ أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَهُ «۱۳» فَکُّ رَقَبَهٍ «۱۴» أَوْ إِطَعَامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ «۱۵» یَتِیماً ذَا مَقْرَبَهٍ «۱۶» أَوْ مِسْکِیناً ذَا مَتْرَبَهٍ

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم. و یک زبان و دو لب؟ و دو راه (خیر و شرّ) را به او نمایاندیم. امّا او در آن گردنه سخت قدم نگذاشت. و چه می دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده. یا غذا دادن به روز گرسـنگی. به یتیمی خویشاوند یا بینوایی خاک نشین.

نکته ها:

«نجد» به معنای مکان بلند، در برابر «تهامه» به معنای گود است. به فرموده امام صادق علیه السـلام به راه خیر و شر، نجدین می گویند.(۱)

تشبیه راه خیر و شـر به راهی که در ارتفاعات است، شاید برای آن باشد که پیمودن راه خیر به خاطر مبارزه با هوسها و پیمودن راه شـر به علّت عـواقب تلـخ آن، همچـون عبـور از راه مرتفـع است. وبرای هر عـاقلی مسـئله خیر وشـرّ مثـل زمین بلنـد روشـن وبرجسته است.

«عقبه» به معنای گردنه و گذرگاه باریک و سـخت است و «اقتحام» به معنای خود را به سختی انداختن است. «مسغبه» به معنای گرسنگی، «مقربه» به معنای خویشاوندی و

۱- ۱۰۸. کافی، ج ۱، ص ۱۶۳.

«متربه» از تراب به معنای خاک نشینی است.

چشم، راه نفوذ در دیگران است. تفاوت شاگردی که استاد را ببینـد و در چشم او نگاه کنـد با شاگردی که از طریق بلندگو یا نوار سخنی را بشنود، بسیار است.

نجات دیگران از فقر و اسارت، لازم است، حتّی اگر کافر باشـند. لـذا در آیه، شـرط آزاد کردن برده و سـیر کردن فقیر، ایمان داشتن برده و فقیر نیست.

شرایط زمانی و مکانی و خصوصیات افراد ارزش کارها را تغییر می دهد:

اطعام ارزش دارد، ولی در زمان قحطی ارزش بیشتری دارد. «فی یوم ذی مسغبه»

یتیم نوازی با ارزش، ولی یتیمی که فامیل باشد اولویّت بیشتری دارد. «ذا مقربه»

رسیدگی به فقرا مهم، بخصوص آنان که از شدّت فقر خاک نشین هستند. «ذا متربه»

دل کندن از مال به نفع فقرا همچون عبور از گردنه هاست، و راه بهشت از میان این گردنه ها می گذرد.

شایـد بتـوان برای ایـن آیـات، مصـادیق معنـوی در نظر گرفت و گفت: مراد از «فـکّ رقبه» آزاد کردن مردم از آتش دوزخ، با هدایت آنان و مراد از اطعام «او اطعام....» اطعام روحی نیازمندان به وسیله تعلیم و ارشاد است و مراد از «یتیماً ذا مقربه» ایتام آل محمّدصلی الله علیه وآله هستند و مراد از «مسکیناً ذا متربه»، نیازمندان به هدایت هستند.

ناگفته نمانـد که برای تأکید این معانی، در حدیث می خوانیم: مراد از آیه «فلینظر الانسان الی طعامه»(۱) نظر به علمی است که انسان می آموزد که طعام معنوی است.(۲)

در حـدیثی رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «عتق رقبه» آن است که شخصـی خودش به تنهائی برده ای را آزاد کند، ولی «فکّ رقبه» آن است که به آزاد کردن برده ای کمک کند.(۳)

پیام ها:

۱- بهترین راه خداشناسی، دقّت و مطالعه در آفریده های حکیمانه خداوند است. «الم نجعل له...»

۲- با سؤال های مناسب، وجدان های خفته را بیدار کنید. «الم نجعل له...»

ص:۹۷

۱- ۱۰۹. عبس، ۲۴.

۲- ۱۱۰. تفسیر اطیب البیان.

۳- ۱۱۱. تفسیر مجمع البیان.

۳- همه انسانها از طریق عقل یا فطرت یا راهنمایی انبیا و اوصیا و علما، خیر و شر را می شناسند. «هدیناه النّجدین»

۴- انجام وظیفه و تکلیف، همچون عبور از گردنه است. «العقبه»

۵ - افراد مرفّه و راحت طلب که از انجام کار و پذیرش مسئولیّت فرار می کنند، مورد انتقاد قرآن اند. «فلا اقتحم العقبه»

۶- انسان، مسائل معنوی را بدون هشدارهای الهی درک نمی کند. «و ما ادراک ما العقبه»

۷- آزاد سازی بردگان و اسیران در رأس کارهای خیر است. «فکّ رقبه»

۸ - همیشه کلی گویی مفید نیست، گاهی باید نمونه ها و مصادیق را نام برد. «فکّ رقبه... اطعام»

۹- برای تحریک عواطف مردم و بیدارسازی وجدانها دردها را مطرح کنید. «مسغبه... مقربه... متربه»

۱۰- برای تشویق مردم به کارهای خیر، ابتدا الطاف خدا را یادآور شوید. «عینین - لساناً شفتین - یتیما ذا مقربه»

۱۱- اسلام به مسائل مادی طبقه محروم و لزوم حل مشکلات آنان تأکید و اصرار دارد. «یتیماً مسکیناً»

۱۲- سرمایه ها خرج می شود ولی مهم مسیر خرج است. «اهلکت مالاً لُبداً... فلا اقتحم العقبه... فکّ رقبه... او اطعام...»

«۱۷» ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَوَاصَوْاْ بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْاْ بِالْمَرْحَمَهِ «۱۸» أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَه «۱۹» وَالَّذِينَ كَفَرُواْ بَآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَهِ «۲۰» عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و همدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند. آنان اصحاب یمین هستند. و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند اصحاب شومی و شقاوت هستند. بر آنان آتشی سرپوشیده و فراگیر احاطه دارد.

ص:۹۸

نکته ها:

عبارت «ثمّ کان من الّذین آمنوا» دو گونه معنا شده است:

الف: کارهای خیر مثل آزاد کردن برده و سیر کردن گرسنه، بستری برای گرایش به ایمان و سفارش دیگران به کارهای نیک است.

ب: مقام و ارزش ایمان، بالاتر از سیر کردن گرسنه و آزادی برده است، لذا با کلمه «ثمّ» فاصله شده است.(۱)

«میمنه» از یمن و یمین به معنای میمنت و مبارکی است و اصحاب میمنه یعنی کسانی که برکت دائمی، ملازم و مصاحب آنان است. گویا اصحاب میمنه همان کسانی باشند که نامه عملشان به دست راستشان داده می شود.

«مشئمه» از شوم به معنای نامبارک است و کلمه «مؤصده» از «ایصاد» به معنای بستن درب و محکم کردن آن است.

در قرآن، چهار بار کلمه «تواصوا» به کار رفته است: یک بار «تواصوا بالحق»، دو بار «تواصوا بالصبر» ویک بار «تواصوا بالمرحمه».

پیام ها:

۱- ایمان، شرط پذیرش کارهای نیک است. «ثم کان من الّذین آمنوا»

۲- همه مسلمانان باید یکدیگر را به صبر و رحمت سفارش کنند. «آمنوا و تواصوا»

۳- دانستن کافی نیست، گفتن و شنیدن نیز مؤثر است. «تواصوا»

۴- بهترین معروف ها که باید به آن سفارش شود، صبر و رحمت است. «تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمه»

۵ - بعد از خودسازی باید دیگران را به کار خیر دعوت کرد. «تواصوا بالمرحمه»

۶- تشکر از نعمت چشم، دیدن آیات الهی و تشکر از نعمت زبان، سفارش به دیگران است. «تواصوا»

۱- ۱۱۲. تفسیر نمونه.

۷- ایمان و صبر و محبّت، مایه برکت است. «اولئک اصحاب المیمنه»

۸ - کسی که با کفر و بخل، روی حق و رحمت را بپوشاند در قیامت در آتشی سرپوشیده قرار خواهد گرفت. «علیهم نار مؤصده»

۹- مؤمنانی که به سیر کردن گرسنه و آزادی برده موفق شوند، هم برای جامعه، مایه خیر و برکت هستند و هم آخرت خود را آباد کرده اند و چه میمنت و برکتی بالاتر از این؟ «اصحاب المیمنه»

۱۰- هرکاری با بردباری و پایدار به نتیجه می رسد و لذا سفارش به صبر، مقدّم بر هر امری است. «تواصوا بالصبر»

۱۱- منشأ هرگونه شوی و پلیدی، به کفر و حق پوشی بازمی گردد. «والّذین کفروا... هم اصحاب المشئمه»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۰۰

سوره شمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا «۲» وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا «۳» وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا «۴» وَالَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا «۵» وَالسَّمَآءِ وَمَا بَنَاهَا «۶» وَ الأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا «۷» وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا «۸» فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

به خورشید سوگند وگسترش نورش. به ماه سوگند آنگاه که از پی خورشید درآید. به روز سوگند آنگاه که زمین را روشن سازد. به شب سوگند آنگاه که آن را بپوشاند. به آسمان سوگند و آنکه آن را بنا کرد. به زمین سوگند و آنکه آن را گسترانید. به نفس سوگند و آنکه آن را سامان داد. پس پلیدی ها و پاکی هایش را به او الهام کرد.

نکته ها:

شاید رمز سوگند به خورشید و ماه و شب و روز و... آن است که آنچه را که برای آن سوگند یاد شده (تزکیه نفس) به مقدار عظمت خورشید و ماه ارزش دارد.

ارزش خورشید وماه و شب وروز، بر کسی پوشیده نیست. حیات جانداران وپیدایش ابر و بارش باران و رویش گیاهان و تغذیه حیوانات و انسان، مرهون تابش خورشید است.

در قرآن، گاهی به خورشید سوگند یاد شده و گاهی به انجیر و زیتون کوچک و این شاید به خاطر آن باشد که برای قدرت خدا فرقی میان خورشید و انجیر نیست. همان گونه که دیدن کاه و کوه برای چشم انسان یکسان است و دیدن کوه برای چشم، زحمتی اضافه بر دیدن کاه ندارد. البتّه بالاترین سوگندها، سوگند به ذات خداست، آن هم درباره تسلیم بودن مردم در برابر رهبری آسمانی. چنانکه در آیه ۶۵ سوره نساء می خوانیم: «فلا و ربّك لا یؤمنون حتّی یحکموك»

ص:۱۰۱

پرسوگندترین سوره ها، همین سوره شمس است که طبیعتاً باید در مورد مهمترین مسائل باشد و آن تزکیه روح از هرگونه پلیدی و آلودگی است. شاید این همه سوگند برای بیان اینکه رستگاری در سایه تهذیب است، به خاطر آن باشد که خداوند به انسان بفهماند که من تمام مقدّمات را برای تو آماده کردم، با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی را روشن و با گردش شب و روز، زمینه تلاش و استراحت شما را فراهم کردم. زمین را برای شما گستردم و آسمان را برافراشتم و درک خوبی ها و بدی ها را به روح شما الهام کردم تا به اختیار خود، راه تزکیه نفس را بپیمایید.

ابر و باد و مه و خرشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

«فجورها» از فجر به معنای شکافتن است.

برافراشتگی آسمانها و گستردگی زمین، با اراده مستقیم الهی یا از طریق نیروها و عوامل طبیعی است و لذا قرآن می فرماید: «والسماء و ما بناها» و نفرمود: «من بناها» زیرا کلمه «ما» شامل غیر خداوند نیز می شود. یعنی آنچه آسمان را بنا کرد از نیروها و جاذبه ها و دافعه های طبیعی است که خداوند حاکم کرده و اگر مراد از کلمه «ما» در «و ما بناها» خدا باشد، به خاطر آن است که در لفظ «ما» نوعی ابهام برخاسته از عظمت نهفته و به همین دلیل به جای کلمه «من» کلمه «ما» گفته شده است. (واللّه العالم)

بعضی کلمه «طحاها» را اشاره به حرکت زمین دانسته اند، چون یکی از معانی «طحو» راندن و حرکت دادن است.

اسلام، فکر انسان مادی را از شکم و شهوت و شمشیر و شراب، به تأمّل در عمق آسمان ها و زمین و گردش کرات و پیدایش ایام وا داشته است.

در تفاوت میان وحی و الهام، گفته اند که الهام، درکی است که انسان سرچشمه آن را نمی شناسد، در حالی که گیرنده وحی، سرچشمه وحی را می شناسد.(۱)

۱- ۱۱۳. تفسیر نمونه.

پیام ها:

۱- بسیاری از موجودات هستی، پدیده هایی شگفت انگیز، روشنگر، مقدّس و ارزشمند هستند و می توان به آنها سوگند یاد کرد.«والشمس - والقمر - والنهار»

۲- ماه به دنبال خورشید و تابع آن است. «اذا تلاها»

۳- اجرام آسمانی با یکدیگر پیوند دارند «و الشمس - والقمر - و السماء - و الارض»

۴- خورشید و ماه و ستاره را خدا نپندارید، همه آنها آثار قدرت و تدبیر موجود دیگری هستند. «تلاها - بناها - طحاها»

۵ - خواسته ها و تمایلات و غرایز انسان به طور حکیمانه تعدیل شده است. «و نفس و ما سوّاها»

۶- گناه، نوعی شکافتن پرده عفّت و دیانت است. «فجورها»

۷- فهم و درک خوبیها و بدیها به صورت فطری، در عمق روح انسانها نهاده شده است. «فالهمها فجورها وتقواها»

۸ - ابتدا باید پلیدی ها را بشناسیم، سپس راه گریز و پرهیز از آنها را. (کلمه «فجور» قبل از «تقوا» آمده است.) «فجورها وتقواها»

«۹» قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا «۱۰» وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا «۱۱» كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَآ «۱۲» إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا «۱۳» فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا «۱۴» فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِم رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا «۱۵» وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

به راستی رستگار شد، آن کس که نفس خود را تزکیه کرد. و بی شک محروم و ناامید گشت هر کس که آن را به پلیدی آلود. قوم ثمود از روی سرکشی، (پیامبرشان را) تکذیب کردند. آنگاه که شقی ترین آنها (برای کشتن ناقه) به پا خاست. پس پیامبر خدا به آنان گفت: ناقه خدا و آبشخورش را (حرمت نهید). پس او را تکذیب کردند و ناقه را کشتند و پروردگارشان به خاطر این گناه، آنان را درهم کوبید و با خاک یکسانشان کرد. و خداوند از عاقبت کار خود بیم ندارد.

ص:۱۰۳

نکته ها:

امام باقر و صادق علیهما السلام در تفسیر آیه «قد افلح من زکّاها» فرمودند: «قد افلح من اطاعَ»(۱) یعنی آن کس که از پیامبر و امامان معصوم اطاعت کرد، رستگار شد.

در دید الهی، پاکان رستگارند. «قد افلح من زکّاها» ولی در نزد فرعونیان، زورمندان رستگارند که غلبه دارند و به ظاهر پیروزند. «قد افلح الیوم من استعلی»

در انجام کارهای خیر، امید رستگاری است. «و افعلوا الخیر لعلّکم تفلحون»(۲) در حالی که در تزکیه نفس و خودسازی، رستگاری قطعی است. «قد افلح من زکّاها»

تزکیه نفس، شامل دوری از عقائد و اخلاقیات و رفتارهای ناپسند و کسب عقائد و اخلاقیات و کردارهای پسندیده است.

در سوره شعراء، آیه ۱۵۵ «لها شرب و لکم شرب یوم معلوم» و سوره قمر، آیه ۲۸ «نبّئهم انّ الماء قسمه بینهم کلّ شرب محتضر» می خوانیم: آب قریه یک روز سهم مردم و یک سهم روز شتر است و هر کدام در روز خود بهره گیرند و کسی مزاحم ناقه نشود که به عذاب بزرگ گرفتار خواهد شد.

در قرآن، چهل مرتبه ماده فلاح به کار رفته که از بررسی آنها معلوم می شود رستگاری شامل چه گروه هایی می شود و چه گروه هایی از رسیدن به آن محرومند، همچون مجرمان که می فرماید: «لا یفلح المجرمون»(۳)

«خاب» از مصدر «خیبه» به معنای به هدف نرسیدن است.

«دسّ» به معنای پنهان کردن و تعبیر قرآن درباره ی زنده به گور کردن دختران چنین است: «یدسّه فی التراب» آری خلافکار، به خاطر شرمندگی رویی برای جلوه در جامعه ندارد و سعی می کند عیب ها و خلافکاری های خود را پنهان کند. کلمه «دسیسه» نیز به کار زشتی گفته می شود که آن را پنهان می کنند.

«دَمدم» عذاب شکننده و فراگیر است که عذاب شده را قطعه قطعه و پراکنده می کند.

منظور از «سوّاها» یا قلع و قمع ساختمان ها است که با خاک یکسان شد و یا خود مردم که با خاک یکسان شدند.

۱- ۱۱۴. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۱۱۵. حج، ۷۷.

۳- ۱۱۶. یونس، ۱۷.

یک فرد تزکیه شده می تواند منشأ تحول در جامعه شود و به جامعه رشد و شجاعت و شخصیّت و معرفت و وحدت دهد، چنانکه یک نفر تزکیه نشده برای رسیدن به هوسهای خود امت هایی را به فساد و نابودی و سقوط می کشاند.

در قرآن، برای رستگاری انسان ها دو عامل مطرح شده است: یکی ایمان و دیگری تزکیه. «قد افلح من زکاها»، «قد افلح المؤمنون»

بنابراین حقیقت ایمان و تزکیه یکی است و هر کس می خواهد خودسازی کند، باید مؤمن واقعی باشد. آری مؤمن واقعی کسی است که خود را تزکیه کند و تزکیه شده واقعی، کسی است که ایمان داشته باشد و احکام و تکالیف دینی را به دقت انجام دهد که در آغاز سوره مؤمنون آمده است.

حضرت علی علیه السلام در کوفه روی منبر فرمود: شتر صالح را یکی پی کرد ولی خداوند همه را عذاب کرد چون هم راضی بودند و سپس به این آیه اشاره کرد.(۱)

پیام ها:

۱- سوگند به خورشید و ماه و شب و روز و زمین و آسمان و روح انسان که سعادت انسان در گرو رشد معنوی است نه زندگی مادّی. «والشمس... قد افلح من زکّاها»

۲- اگر نفس را رها کنیم، انسان را به سقوط می کشاند. لذا نفس را باید کنترل کرد. «زکّاها»

۳- تزکیه و خودسازی، محروم کردن نیست، رشد دادن است.«زکّاها»

۴- هر کس نفس خود را در لابلای عادات و رسوم و پندارها مخفی کند و غافلانه دنبال تأمین خواسته های نفسانی رود، محرومیّت بزرگی خواهد داشت. «قد خاب من دساها»

۵ - طغیان و گناه، مقدّمه کفر و تکذیب است. «کذّبت ثمود بطغواها» («تقوا» یعنی پاکی و «طغوی» یعنی طغیان در گناه)

۱- ۱۱۷. نهج البلاغه، خطبه ۲۰.

۶- در شیوه تبلیغ، بعد از بیان اصول کلّی، نمونه هایی نقل کنید. «قد خاب... کذّبت ثمود»

۷- شکستن قداست ها نشانه شقاوت است و هر چه قداست بیشتر باشد، شکستن آن قساوت بیشتری می خواهد. «اشقی»

۸ - اگر انسان به فکر تزکیه نباشد، در ابتدا پیروی از نفس را مخفیانه انجام می دهد «دسّاها» و سپس علنی. «اذ انبعث اشقاها»

۹- در انجام کار بد، آن کس که شقی تر است زودتر تحریک می پذیرد. «انبعث اشقاها»(۱)

۱۰- هر چه به خدا منسوب باشد، مقدّس است و باید مورد احترام قرار گیرد و اهانت به آن، کیفر الهی را به دنبال دارد. «ناقه اللّه، فعقروها، فدمدم»

۱۱- زدودن علف های هرز کافی نیست، بارور کردن هم لازم است. («زکّاها» به معنای رشد است.)

۱۲- به کامیابی های زودگذر نفس مغرور نشوید که عاقبتش محرومیّت است. «و قد خاب» (کلمه «خاب» یعنی محروم شد و به آنچه می خواست نرسید.)

۱۳- هر کس به گناه دیگری راضی باشد شریک جرم است. شتر را یک نفر کشت ولی قرآن می فرماید: جمعی آن را کشتند. «فعقروها»

۱۴- خداوند بر هر چیز مسلط است و از نابود کردن ستمگران هیچ پروائی ندارد. «ولا یخاف عقباها»

۱۵- رضایت و تشویق و تحریک به گناه نیز گناه است. «انبعث اشقاها... بذنبهم»

۱۶- کیفرهای الهی جلوه ای از ربوبیّت اوست. (مربّی باید موانع تربیت را برطرف سازد.) «فدمدم علیهم ربّهم»

۱۷- قهر الهی در دنیا نیز سخت است. «فدمدم علیهم ربّهم بذنبهم فسوّاها»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

۱- ۱۱۸. بعثَ» یعنی برانگیخت و «انبعثَ» یعنی برانگیخته شد.

سوره لیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالَّیْلِ إِذَا یَغْشَی «۲» وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی «۳» وَمَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنثَی «۴» إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی

به شب سوگند، آنگاه که (زمین را در پرده ی سیاه) فرو پوشاند. به روز سوگند، آنگاه که روشن شود. سوگند به آن کس که نر و ماده را آفرید. همانا تلاش های شما پراکنده است.

نکته ها:

در حدیث می خوانیم: خداوند به هر چه از مخلوقاتش که بخواهد، حق دارد سوگند یاد کند ولی مردم باید تنها به خدا سوگند یاد نمایند.(۱)

«شتّی» جمع «شتیت» به معنای متفرّق است. سوگند، تنها برای تفاوت سعی و تلاشها نیست، زیرا این تفاوت بر همه روشن است، بلکه به خاطر نتایج وآثار متفاوت کار است.

پیام ها:

۱- زمان، امری مقدّس و قابل سوگند است. «والیل اذا یغشی»

۲- هم به نشانه های آفاقی توجه کنید، «والّیل... والنهار» هم به نشانه های انفسی. «و ما خلق الذکر و الانثی»

۳- نظام زوجیّت در حیوان و انسان، نشانه قدرت و حکمت خداوند است. «ما خلق الذکر و الانثی»

۱- ۱۱۹. تفسیر نورالثقلین.

۴- تفاوت مهر یا قهر خداوند حکیمانه و عادلانه است نه گزاف، زیرا تلاشهای شما انسانها گوناگون است. «ان سیعکم لشتّی»

«۵» فَأَمَّا مَنْ أَعْطَی وَ اتَّقَی «۶» وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَی «۷» فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى «۸» وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى «۹» وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى «۱۰» فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى «۱۱» وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

امّا آن که انفاق کرد و پرواداشت. و پاداش نیک (روز جزا) را تصدیق کرد. به زودی او را برای پیمودن بهترین راه آماده خواهیم کرد. ولی آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز پنداشت. و پاداش نیک (روز جزا) را تکذیب نمود. پس او را به پیمودن دشوارترین راه خواهیم انداخت. و چون هلاک شد، دارایی اش برای او کارساز نخواهد بود.

نکته ها:

شاید مراد از عطای همراه با تقوا، این باشد که عطا با نیّت خالص و بدون منت، آن هم از مال حلال و در مسیر خدا باشد که تمام این امور در کلمه تقوا جمع است.

اگر خدا برای برخی راه خیر را باز می کند، «فسنیسّره للیسری» و برای برخی راه شر را «فسنیسّره للعسری» به خاطر تفاوت تلاش خود انسان است. «انّ سعیکم لشتّی»

در خانه شخصی ثروتمند درختی بود که کودکان همسایه هنگامی که میوه آن درخت به زمین می ریخت، آن را برگرفته و می خوردند ولی صاحب درخت، میوه را از دهان اطفال می گرفت. پدر اطفال مسئله را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گزارش داد. حضرت نزد صاحب خانه رفته و پیشنهاد کردند درخت را در برابر درختی در بهشت به من بفروش. آن مرد جواب رد به پیامبر داد و گفت: دنیای نقد را به آخرت نسیه نمی فروشم. پیامبر برگشت. یکی از یاران پرسید: آیا اگر من آن درخت را بگیرم و با من نیز چنین معامله ای می کنید؟ حضرت فرمود: آری. آن شخص توانست با بهایی چندین و چند برابر، درخت را خریداری کند و در اختیار پیامبر گذارد. آن حضرت به نزد آن خانواده فقیر آمده و درخت را به آنها بخشید. در این هنگام آیات این سوره نازل شد.(۱) «فامّا من اعطی و

۱- ۱۲۰. تفسیر نمونه.

اتقی و صدق بالحسنی...»

هر کس گـام اول سـخاوت را بر اسـاس ایمان به معاد و تقوا بردارد، خـدا ظرفیّت و شـرایط روحی او را برای کارها هموار می کنـد و روح او را بـا کـار خیر مـأنوس می گردانـد، تجربه و تعقـل و کـاردانی او را بالاـ می برد، الهام و ابتکار به او می دهـد، پذیرش مردمی و اجتماعی او را زیاد می کند و راه های جدیدی را برای کار خیر پیش پای او می گذارد که همه اینها مصداق «فسنیسّره للعسری» است.

نکته لطیف آن است که قرآن می فرماید: او را برای آسان ترین راه آماده می کنیم «فسنیسّره للیسری» و نفرمود: کار را برای او آسان می کنیم. «سنیسـر له الیسـری» و فرق است میان آنکه انسان روان باشـد یا کارش روان باشـد. انسان می توانـد با توکل و دعا و اتصال به قـدرت بی نهایت آسان دارای چنان سـکینه و سـعه صدر شود که هر کاری را به راحتی بپذیرد و انجام هر کار خیر برای او آسان باشد.

پیام ها:

۱- شیوه تبلیغ صحیح این است که بعد از کلیات، نمونه ها و مصادیق بیان شود. «انّ سعیکم لشتّی فامّا مَن اعطی»

۲- عطا همراه با تقواکار ساز است. «اعطی واتقی»

۳- عطا باید بدون ریا و غرور و منت و آزار باشد.«اعطی و اتقی...»

۴- آنچه عطا می کنید مهم نیست، چگونه و با چه انگیزه و حالت عطا کردن مهم است. «اعطی و اتقی»

۵ - شـرط پـذیرفته شـدن عطـا، تقواست. «اعطی و اتقی» (وگرنه عطـای مال حرام یا با نیّت غیر خالص اجری نـدارد، زیرا «انّما یتقبّل اللّه من المتّقین»(۱))

۶- آخرت، بهتر از دنیا است. «الحُسنی»

۷ - کسـی می تواند به عطای خود رنگ الهی داده و اهل پروا باشد که به معاد ایمان داشته باشد. «و صدق بالحُسنی» (قرآن به وعده های قیامت حُسنی گفته است.

ص:۱۰۹

۱- ۱۲۱. مائده، ۲۷.

«کُلًا وعد اللّه الحُسنی»(۱)

۸ - ایمان به قیامت، شرط پذیرفته شدن عمل است. «و صدق بالحسنی»

۹- بخل و مغرور شدن به مال، نشانه بی تقوایی است. «من بخل واستغنی»

۱۰- گشایش یا گره خوردن کارهای انسان، نتیجه سخاوت یا بخل انسان نسبت به دیگران است. «اعطی... للیسری، بخل... للعسری»

۱۱- نیکی، نیکی می آورد و شر، شر. «اعطی واتقی... فسنیسره للیسری - بخل واستغنی... فسنیسره للعسری»

۱۲- پاداش و کیفر الهی متناسب با رفتار انسانهاست، اگر گره از کار فقرا باز کنیم، خداوند گره از کار ما باز می کند. «فسنیسره للیسری» و اگر فقرا را در عُسرت گزاریم، خداوند هم عسرت را پیش پای ما می گذارد. «فسنیسره للعسری»

۱۳- اهل بخل بدانند که ثروت نجات دهنده نیست. «و مایغنی عنه ماله اذا تردّی»

۱۴- نتیجه بخل سقوط است، سقوط از انسانیّت و کمال و سقوط از چشم مردم همراه با سقوط در دوزخ و محروم شدن از درجات اخروی. «اذا تردّی»

۱۵- گاهی منشأ بخل امروز، به خاطر ترس از فقر در آینده است. «بَخل واستغنی» (چنانکه در آیه ۲۶۷ و ۲۶۸ سوره بقره در کنار دستور انفاق می فرماید: این شیطان است که شما را از فقر آینده می ترساند. «انفقوا... الشیطان یعدکم الفقر»)

۱۶- گاهی سرچشمه بخل، مغرور شدن به دنیا و احساس بی نیازی نسبت به وعده های بهشتی است. «بخل و استغنی»

«۱۲» إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى «۱۳» وَإِنَّ لَنَا لَلآخِرَةَ وَالأُولَى «۱۴» فَأَنذَرْتُكُمْ نَاراً تَلَظَّى «۱۵» لَا يَصْلاَهَآ إِلاَّ الأَشْقَى «۱۶» الَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّى «۱۷» وَ سَيُجَنَّبُهَا الأَتْقَى «۱۸» الَّذِى يُؤْتِى مَالَهُ يَتَزَكَّى «۱۹» وَ مَا لِاَحِدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَى «۲۰» إِلاَّ ابْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ الأَعْلَى «۲۱» وَ لَسَوْفَ يَرْضَى

ص:۱۱۰

۱- ۱۲۲. نساء، ۹۵.

همانا هدایت (مردم) بر عهده ماست. و بی شک آخرت و دنیا از آنِ ماست. پس شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم دادم. (آتشی که) جز بدبخت ترین افراد در آن در نیاید. همان که (حق را) تکذیب کرد و روی بر تافت. ولی با تقواترین مردم از آن آتش دور داشته خواهد شد. همان که مال خود را می بخشد تا پاک شود. در حالی که برای احدی (از کسانی که به آنان مال می بخشد،) نعمت و منتی که باید جزا داده شود، نزد او نیست. جز رضای پروردگار بلند مرتبه اش، نمی طلبد. و به زودی خشنود شود.

نکته ها:

هدایت کردن از جانب خداوند، امری حتمی است، «انّ علینا للهدی» ولی پذیرش آن از سوی مردم حتمی نیست. چنانکه در جای دیگر می فرماید: «و امّا ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی»(۱)

«تلظّی»، شعله آتش بدون دود است که سوزندگی زیادتری دارد.

خلود و جاودانگی در دوزخ مخصوص افراد شقی است. «لایصلاها الاّـ الاشقی» در کلمه «صَلی» ملازمت و همراهی نهفته است. شاید «نارًا تلظّی» که نوع خاصی از آتش است مخصوص افراد شقی باشد و سایر مجرمان به انواع دیگری از آتش گرفتار شوند.

آیه «و لسوف یرضی» را دو گونه می توان معنا کرد: یکی آنکه انسان با رسیدن به اهدافش از خدا راضی می شود، دیگر آنکه خداوند از او راضی می شود. البتّه در قرآن، هر دو مورد یعنی رضای خداوند از انسان و رضای انسان از خداوند، در کنار هم آمده است: «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه»(۲)، «ارجعی الی ربّک راضیه مرضیه»(۳)

پیام ها:

۱- یکی از سنّت های الهی که خداوند بر خود واجب کرده، هدایت مردم از طریق عقل و فطرت و پیامبران است. «انّ علینا للهدی»

۱- ۱۲۳. فصّلت، ۱۷.

۲- ۱۲۴. بیّنه، ۸.

۳- ۱۲۵. فجر، ۲۸.

۲- پذیرش هدایت، به نفع خود شماست، وگرنه خداوند بی نیاز است. «و انّ لنا للآخره و الاولی»

۳- هشـدار و انـذار وسـیله هدایت الهی است. «فانذرتکم» (هشدارهای الهی را باید جدی گرفت، زیرا از سوی کسـی است که دنیا و آخرت به دست اوست)

۴- آتش آخرت، امری ناشناخته و عظیم است. «ناراً» به صورت نکره آمده است.

۵ – شـقاوت مثل تقوا دارای مراحلی است. «الاشـقی... الاتقی» (کسـی که آن همه نشانه های هـدایت را نادیـده بگیرد بدبخت ترین است «اشقی، الّذی کذّب و تولیَّ»

۶- تقوا، همراه کمک به محرومان سپری است در برابر آتش دوزخ. «سیجنّبها الاتقی الّذی یؤتی ماله»

۷- کمک به محرومان، شیوه دائمی پرهیزگاران است. «یؤتی»

۸ – کمک از مال شخصی ارزش است. «ماله»

۹- نشانه تقوا، کمک های مالی خالصانه است. «الاتقی الّذی یوتی ماله»

۱۰- کمک به فقرا، راهی است برای تزکیه و خودسازی. «یؤتی ماله یتزکی»

۱۱- کمک های مالی که براساس جبران خوبی های دیگران باشـد، مایه رشـد نیست. «ما لَاحـدٍ عنـده من نعمه» (انفاقی ارزش بالایی دارد که انسان مدیون دیگران نباشد و چشم داشتی هم نداشته باشد)

۱۲- متّقی، جز رضای خدا به دنبال چیز دیگری نیست. «الّا ابتغاء وجه ربّه الاعلی»

۱۳- قصد قربت، شرط لازم است. «الّا ابتغاء وجه ربّه»

۱۴- انفاق باید در راه های خداپسندانه باشد. «یؤتی ماله... ابتغاء وجه ربّه»

۱۵- او پروردگار اعلی است، پس فقط رضای او را جستجو کنید که پاداش اعلی مرحمت می کند. «ابتغاء وجه ربّه الاعلی»

۱۶- انسان مخلص، به مقام رضا می رسد و همواره از خداوند خشنود است. «و لسوف یرضی»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۱۱۲

سوره ضُحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَ الضُّحی «۲» وَالَّیْلِ إِذَا سَجی «۳» مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَی «۴» وَ لَلآخِرَهُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَی «۵» وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی

به روشنایی آغاز روز سوگند. به شب سوگند آنگاه که آرامش بخشد. پرودگارت تو را وانگذاشته و خشم نگرفته است. همانا آخرت برای تو بهتر از دنیا است. وبه زودی پروردگارت (چیزی) به تو عطا کند که خشنود شوی.

نکته ها:

«ضحی» به معنای اوایل روز و هنگام چاشت است. «سَجی» هم به معنای پوشاندن و هم به معنای سکون و آرامش است.

«وَدّعک» از «تودیع» به معنای واگذاشتن و رها کردن است و «قلی» به معنای شدّت عداوت و بغض و خشم و قهر است.

برای چند روزی وحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قطع شد. مخالفان سرزنش کردند که خدا تو را رها کرده است. این آیات نازل شد و حضرت را دلداری داد. شاید دلیل قطع وحی آن بود که خداوند به مردم بفهماند هر چه هست از اوست و پیامبر در الفاظ وحی و زمان نزول آن و مقدار آن، از خود اختیاری ندارد.

نشانه آنکه خدا پیامبرش را رها نکرده، این است که در این سوره کوچک، سیزده بار شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است.

پیام ها:

۱- روشـنی روز و تاریکی و آرامش شب دو نعمت بزرگ الهی است که مورد سوگند خداوند قرار گرفته است. «و الضّـحی و الّیل اذا سجی»

۲- با قاطعیّت، زبان بدگویان را قطع و دل پاکان را بدست آورید. «والضحی و الّیل اذا سجی ما ودّعک ربّک»

۳- به قضاوت ها و پیش داوری ها و تحلیل های نادرست، صریحاً جواب بدهید. «ما ودّعک ربُّک»

۴- مربّی نباید کسی را که تحت تربیت اوست رها کند. «ما ودّعک ربُّک»

۵ - قطع موقت لطف را نشانه غفلت و قهر الهی ندانید. «ما ودّعک ربُّک و ما قلی»

«۶» أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوَی «۷» وَ وَجَدَکَ ضَآلاًّ فَهَدَی «۸» وَ وَجَدَکَ عَآئِلًا فَأَغْنَی «۹» فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلاَ تَقْهَرْ «۱۰» وَ أَمَّا السَّآئِلَ فَلاَ تَنْهَرْ «۱۱» وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ

آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد و سامانت بخشید. و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد. و تو را تهی دست یافت و بی نیاز کرد. (حال که چنین است) پس بر یتیم قهر و تندی مکن. و سائل را از خود مران. و نعمت پروردگارت را (برای سپاس) بازگو کن.

نکته ها:

مراد از «آخرت» در آیه «و للاخره خیر لک من الاولی» یا روز قیامت است و یا عاقبت کار پیامبر در همین دنیا.

قبـل از تولـد پیامبرصـلی الله علیه وآله، پـدرش عبـداللّه از دنیـا رفت. در کودکی مـادرش را از دست داد و هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب از دنیا رفت و از این رو از درد یتیمان خبر داشت.

قرآن می فرمایـد: «مـا ضـلّ صـاحبکم و ما غوی»(۱) یعنی پیـامبر شـما حتّی برای یـک لحظـه گمراه نبـوده اسـت. پس مراد از «وجدک ضالاً فَهَدی» آن است که اگر هدایت

۱- ۱۲۶. نجم، ۲.

الهی نبود، راه به جایی نمی بردی. چنانکه در سوره شوری آیه ۵۲ می فرماید: «ما كنتَ تَدری ما الكتاب و لا الايمان ولكن جعلناه نورا نهدی به» اگر لطف ما نبود تو خبری از کتاب و ایمان نداشتی. و در سوره یوسف آیه ۳ نیز می فرماید: «اوحینا اليك هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن الغافلين» تو قبل از نزول قرآن از بی خبران بودی.

کلمه «ضالّ» هم به معنای گمراه است و هم به معنای گمشده، نظیر «الحکمه ضاله المؤمن»(۱) حکمت گمشده مؤمن است. آری پیامبر قبل از نزول وحی متحیّر بود و با نور وحی با دستورات و وظیفه الهی خود آشنا می شد.

«عائل» به فقیر گفته می شود و «قهر»، غلبه توأم با تحقیر است. «نهر» راندن همراه با خشونت است. عنوان نهر آب نیز به خاطر حرکت تند آب است.

اگر نیازهای یتیم تأمین نشود مفاسد اخلاقی و اجتماعی فراوانی جامعه را تهدید می کند و کمبود محبت ممکن است یتیم را به صورت فردی سنگدل و عقده ای درآورد.

در حدیث می خوانیم: امیدوارکننده ترین آیات قرآن، آیه «و لسوف یعطیک ربّک فترضی» می باشد که مراد شفاعت است.(۲)

رضای پیامبر در دنیا و آخرت، مورد نظر خداست. چنانکه در دنیا قبله را برای رضای او تغییر داد تا یهودیان بر او منت ننهند که رو به بیت المقدّس که قبله ماست نماز می گزاری. «فلنولینك قبلةً ترضاها» و در آخرت، مقام شفاعت به او می دهد تا راضی شود. «و لسوف یعطیك ربّك فترضی»(۳)

امام باقر علیه السلام دوبار سوگند یاد فرمودند که مراد از آن عطای مخصوص که خداوند به پیامبرش عطا خواهد کرد، شفاعت است. «واللّه الشفاعه واللّه الشفاعه»(۴) و امام صادق علیه السلام فرمود: رضایت جدم به این است که موحدی در آتش باقی نماند.(۵)

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «و امّا بنعمه ربّك فحدّث» فرمودند: «حدّث بما اعطاك اللّه و فضّلك و رزقك و احسن اليك و هداك»(۶) آنچه از عطاها، برتری ها، رزق ها، احسان ها و هدایت های اوست بازگو کن.

ص:۱۱۵

۱- ۱۲۷. نهج البلاغه، حکمت ۸۰.

۲- ۱۲۸. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۶.

۳- ۱۲۹.

۴- ۱۳۰. بحار، ج ۸، ص ۵۷.

۵- ۱۳۱. تفسیر صافی.

۶- ۱۳۲. تفاسیر مجمع البیان و نمونه.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «التحدّث بنعمه اللّه شکر و ترکه کفر»(۱) کسی که آثار نعمت های الهی در زندگی او دیده نشود، دشمن خدا و مخالف نعمتهای اوست.

پیام ها:

۱- خداوند پیامبرش را از هرگونه قهر و غضب در دنیا و آخرت بیمه کرده است. «وللاخره خیر لک...»

۲- نعمت های آخرت، زوال و رنج و نقص نعمت های دنیوی را ندارد. «وللاخره خیر لک من الاولی»

۳- در برابر قطع موقت وحی، خداوند وعده چشمگیر به پیامبرش می دهد. «ولسوف یعطیک ربُّک»

۴- مالکیّت تمام دنیا هم مردان خدا را راضی نمی کند، پس تحقق وعده خداوند، در جهان دیگری است. «لسوف یعطیک ربّک فترضی»

۵ - جلب رضای پیامبر، مورد توجه خداست. «فترضی»

۶- رهبر باید درد آشنا باشد تا درد دیگران را لمس کند. «الم یجدک یتیماً، عائلاً»

۷- یتیمی، مانع رسیدن به کمال نیست. «الم یجدک»

۸ - منت گذاری انسان بر انسان زشت است، ولی منت خدا بر انسان یک ارزش است. «الم یجدک یتیماً فاوی...»

۹- یاد نعمتهای الهی، روحیه تشکر از خدا و خدمت به دیگران را در انسان زنده می کند. «الم یجدک یتیماً فاوی... فاما الیتیم فلا تقهر»

۱۰- در هنگام قدرت، از زمان ضعف خود یاد کنید. «الم یجدک یتیماً »

۱۱- الطاف الهی با واسطه است. «آوی» (مَأوی دادن و غنی کردن خداوند از طریق حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه بود).

۱۲- پناه دادن به یتیم و غنی کردن فقیر، کاری الهی است. «فاوی - فاغنی»

۱۳- اگر گذشته تلخ خود را یاد کنید، محرومان را منع و طرد نمی کنید. «فاما الیتیم

۱- ۱۳۳. وسائل، ج ۸، ص ۴۰.

فلا تقهر»

۱۴- رسیدگی به یتیم، به دلیل شرایط سنی و روحی او در اولویّت است. «فلا تقهر - فلا تنهر»

۱۵- نعمتها را از خدا بدانید و به آن مغرور نشوید. «نعمه ربّک»

۱۶- بازگو کردن نعمت یک نوع شکرگزاری است. «فحدّث»

۱۷- لطف گذشته خداوند، عامل امید به آینده است. (خدایی که در گذشته، یتیمی و فقیری و تحیر تو را برطرف کرد، آینده و آخرت تو را بهتر قرار می دهد.) «وللاخره خیر لک... الم یجدک...»

۱۸- خدا زیاد می بخشد ولی کم می خواهد، فقیر را غنی می کند ولی از ما نمی خواهد فقیر را غنی کنیم، فقط می فرماید: فقیر را طرد نکنید. «و امّا السائل فلا تنهر» یتیم را مأوی می دهد ولی از ما در این حد می خواهد که بر یتیم سلطه نیفکنیم. «و امّا الیتیم فلا تقهر»

۱۹- خداوند، سؤال نکرده عطا می کند، پس ما لااقل بعد از سؤال و درخواست، به دیگران کمک کنیم. «ووجدک عائلا فاغنی... و امّا السائل فلا تنهر»

۲۰- نعمت ها را محصولِ علم و تخصص و زرنگی خود ندانید، بلکه لطف او بدانید «بنعمه ربّک...»

۲۱- یاد نعمت ها انسان را از یأس و خودباختگی نجات داده و مقاومت او را در برابر حوادث زیاد می کند. «بنعمه ربّک فحدّث»

۲۲- مهمتر از غذا و لباس برای یتیمان، محبت است. «امّا الیتیم فلا تقهر»

۲۳- اگر بیماری و فقر و سختی برای انسان رخ دهد، یاد سایر نعمت ها برای او مرهمی است. «و امّا بنعمه ربّک فحدّث»

۲۴- نعمت های الهی باید در مسیر رشد و تربیت انسان باشد نه غفلت او. «نعمه ربّک»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۱۱۷

سوره انشراح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ «۲» وَوَضَعْنَا عَنکَ وِزْرَکَ «۳» الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَکَ «۴» وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ «۵» فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً
«۶» إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً «۷» فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ «۸» وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَب

(ای پیامبر!) آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم؟ و بار سنگین ات را از (دوش) تو برنداشتیم؟ آن (بار گرانی) که برای تو کمرشکن بود. و نام تو را بلند (آوازه) گردانیدیم. پس (بدان که) با هر سختی آسانی است. آری، با هر دشواری آسانی است. پس هر وقت (از کاری) فراغت یافتی (برای کار جدید) خود را به تعب انداز. و با رغبت و اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور.

نکته ها:

در سوره قبل (ضُحی) فرمود: خداوند تو را رها نکرده است: «ما ودّعک ربّک» در این سوره می فرماید: چگونه تو را رها کرده، کسی که بزرگ ترین الطاف و سرمایه ها را که شرح صدر است به تو داده است: «ألم نشرح لک صدرک»

«شرح صدر» به معنای گشایش سینه و بالا رفتن ظرفیّت انسان است تا بتواند ناملایمات را تحمّل کند و در مشکلات و سختی ها صبر و پایداری ورزد.

هنگامی که خداوند حضرت موسی را به رسالت برگزید، اولین خواسته او سعه صدر بود که گفت: «ربّ اشرح لی صدری»(۱) پروردگارا! سعه صدر به من عطا کن. ولی پیامبر

۱- ۱۳۴. طه، ۲۵.

اسلام بدون درخواست مورد لطف قرار گرفت و سعه صدر را از خداوند دریافت کرد. «الم نشرح لک صدرک»

مراد از بار سنگین که بر دوش پیامبر سنگینی می کرد و خداوند با دادن شرح صدر، آن را ازدوش پیامبر برداشت، مسئولیّت رسالت و دعوت مردم به توحید و مبارزه با فساد و شرک و خرافات است.

از آنجا که غم و غصه ها را نمی توان کم کرد، پس باید ظرفیّت ها را بالا برد تا بتوان مشکلات را تحمّل کرد و کم نیاورد. شرح صدر نشانه لطف ویژه الهی است: «فمن یرد اللّه ان یهدیه یشرح صدره للاسلام»(۱) یعنی هر کس را خداوند اراده کند هدایت یابد، روح او را برای پذیرش اسلام باز می کند.

از نظر روانی، هنگام برخورد با مشکلات نباید تمام ذهن متوجه آن شود، بلکه باید به سهولت های پس از آن که مورد وعده و سنت الهی است نیز توجه نمود.

عُسرها سبب یُسر است. کلمه «مَعَ» ممکن است به معنای سبب باشد، یعنی هر سختی در درون خود تجربه ها و سازندگی هایی دارد. «انّ مع العسر یسراً»

حذف حرف فاء در جمله دوم «فانّ مع العسر یسرا، انّ مع العسر یسرا» بیانگر آن است که این اصل عمومی است و مخصوص پیامبر نیست.

رهبران حق که در برابر طوفان مخالفت ها و مشکلات و شکنجه ها و تهدیدها و توطئه ها و تهمت ها و لجاجت ها و جنگ ها و... قرار می گیرند بیش از هر چیز به سعه صدر نیاز دارند. «ألم نشرح لک صدرک»

بر اساس روایات که مورد فتوای مراجع دینی نیز قرار گرفته است، این سوره و سوره ضُحی یک سوره حساب می شوند نظیر سوره فیل و قریش و در نمازهای واجب که بعد از سوره حمد، خواندن بیش از یک سوره جایز نیست، این دو سوره باید با هم خوانده شود. شاهد یکی بودن این دو سوره، تناسب آیه آخر سوره قبل با آیه اول این سوره است که می فرماید: «ألم نشرح لک صدرک»

شرح صدری که به پیامبر اسلام داده شد، باعث شد تا آن حضرت در برابر آن همه

۱- ۱۳۵. انعام، ۱۲۵.

آزارها، قومش را نفرین نکند و می فرمود: «اللّهم اهد قومی فانّهم لا یعلمون»(۱) یعنی خداوندا این مردم را هدایت کن زیرا که نمی دانند و در فتح مکه با اعلام عفو عمومی فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم» امروز باکی بر شما نیست و همه را بخشیدم، همانگونه که یوسف با این جمله تمام برادرانش را یکجا عفو کرد.

نمونه «وضعنا عنك وزرك و رفعنا لك ذكرك» این بود که مردم فوج فوج در دین خدا وارد می شدند «یدخلون فی دین اللّه افواجاً»(۲) و در جنگ های بدر و خندق و حنین اسلام پیروز شد و با اینکه بعضی منافق و یا ترسو بودند و فرار می کردند باز اسلام رو به رشد بود. در اکثر موارد این بار سنگین توسط حضرت علی علیه السلام از دوش پیامبر برداشته می شد. او در بدر و خیبر و احد شجاعانه ترین عملیات را انجام داد.

البته در برخی موارد، «وزر» و سنگینی را، از طریق امدادهای غیبی و نزول فرشتگان(۳) و یا القاء ترس(۴) در دل دشمنان، از دوش پیامبر اکرم برداشته شد.

خداوند، نام و یاد پیامبرش را گرامی داشته است. در قرآن، به درود و صلوات بر پیامبرش فرمان داده است: «یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً»(۵) نام او را در بسیاری از آیات در کنار نام خودش آورد است، «یا ایّها الّذین آمنوا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول»(۶) در اذان، شهادت به رسالت او را در کنار شهادت به وحدانیّت خودش قرار داده است. «اشهد أن لا اله الاّ اللّه و اشهد انّ محمّداً رسول اللّه» و در تشهد هر نماز، نیز این شهادتین را تکرار کرده است.

زنی از ندادن نفقه شوهر فقیرش، نزد حضرت علی علیه السلام شکایت کرد. حضرت مرد را زندانی نکرد و فرمود: «انّ مع العسر یُسرا»(۷)

پیام ها:

۱- سعه صدر، زمینه ساز انجام برنامه های سنگین رسالت است. «الم نشرح... وضعنا عنک وزرک»

۱- ۱۳۶. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۲- ۱۳۷. نصر، ۲.

۳- ۱۳۸. آل عمران، ۱۲۳-۱۲۵.

۴- ۱۳۹. آل عمران، ۱۵۱ و حشر، ۲.

۵- ۱۴۰. احزاب، ۵۶.

۶- ۱۴۱. محمّد، ۳۳.

۷- ۱۴۲. تفسیر نور الثقلین.

۲- از آینده مکتب نگران مباشید. «و رفعنا لک ذکرک»

۳- مبارزه با خرافات و آداب و رسوم جاهلی بسیار سنگین است. «وزرک»

۴- کار پیامبر در حدّ کمرشکن بود. «انقض ظهرک»

۵ – نام نیک و آبرو لازمه توفیق در رهبری جامعه است. «رفعنا لک ذکرک»

۶- سنّت و برنامه الهی آن است که بدنبال هر سختی، آسانی است. «انّ مع العسر یسرا» (در جای دیگر قرآن می خوانیم: «سیجعل اللّه بعد عُسر یسرا»(۱) سختی ها و مشکلات زوال پذیرند و به آسانی تبدیل می شوند).

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

۷- انسان باید بعد از فارغ شدن از هر کار و مسئولیّتی، آماده پذیرش مسئولیّت دیگر و تلاش و کوشش دیگر باشد. «فاذا فرغت فانصب»

۸ – تلاش ها باید جهت الهی داشته باشد. «الی ربّک فارغب»

۹- تلاش و کوشش باید همراه با اخلاص باشد. «فانصب... الی ربّک فارغب»

۱۰- برای توجه به خداوند باید نهایت تلاش را بکار برد. «فانصب – الی ربک فارغب»

۱۱- پیمودن راه خدا باید عاشقانه و با رغبت باشد. «الی ربّک فارغب»

۱۲- رغبت ها و تمایلات تنها سزاوار اوست نه دیگران. «الی ربّک فارغب»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۲۱

۱- ۱۴۳. طلاق، ۷.

سوره تین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالتِّینِ وَالزَّیْتُونِ «۲» وَطُورِ سِینِینَ «۳» وَهَذَا الْبَلَدِ الأَمِینِ «۴» لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیم «۵» ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ «۶» إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ «۷» فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ «۸» أَلَیْسَ اللَّهُ بِأَحْکَمِ الْحَاکِمِینَ

به انجیر و زیتون سوگند. و به طور سینا سوگند. و به این شهر (مکّه) امن سوگند. همانا ما انسان را در بهترین قوام و نظام آفریدیم. سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم. مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند که برای آنان پاداشی قطع ناشدنی و همیشگی است. پس بعد از این، چه چیز سبب می شود قیامت را تکذیب کنی؟ آیا خدا بهترین حکم کنندگان نیست؟

نکته ها:

طور سینین، همان وادی سینا میان مصر و فلسطین امروزی است.

در برخی روایات، به قرینه «طور سینین» و «البلد الامین» که اشاره به دو مکان مقدس است، آمده است که مراد از «التین و الزیتون» نیز محلّ رویش این دو میوه می باشد و ایه را اشاره به شهرهای مدینه و بیت المقدس دانسته اند.(۱)

ص:۱۲۲

۱- ۱۴۴. تفسیر نورالثقلین.

در میان خوردنی ها، میوه ها و در میان آنها میوه های قنـددار و چربی دار برای سوخت و ساز بدن بیشتر مورد نیاز است. «التین و الزیتون»

از امتیازات اسلام داشتن سرزمین امن است حتی برای گیاهان و حیوانات. «البلد الامین»

نام انجیر یکبار و زیتون، شـش بار در قرآن آمـده است و هر دو دارای خواص غذایی و درمانی فراوانی هسـتند. انجیر برای هر سن و سالی به خاطر قنـدی که دارد مفید است. ورزشـکاران و کسانی که دچار ضـعف و پیری هسـتند به خوردن آن سـفارش شـده انـد. بر اسـاس برخی روایات، انجیر میوه ای بهشتی است و در طبّ قـدیم، معجون انجیر و عسل برای زخم معـده و انجیر خشک برای تقویت فکر سفارش شده است.

امـام رضـاعلیه السـلام فرمـود: انجیر بوی دهـان را می برد، لثه هـا و اسـتخوان هـا را محکم می کنـد، مو را می رویانـد، درد را برطرف می سازد و مثل دارو مؤثر است. زیتون، بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت را صفا داده اعصاب را تقویت نموده، بیماری و درد و ضعف را از بین می برد و آتش خشم را فرو می نشاند.(۱)

مراد از «ثمّ رددناه اسـفل سافلین» دست برداشتن گروهی از انسانها از فطرت اولیه الهی است که خداوند در نهاد هر بشری قرار داده که هر کس چنین کند، خداوند او را در پست ترین جایگاه ها قرار می دهد و گرفتار شقاوت و عذاب می شود.

پیام ها:

۱- نعمت های دنیوی حتی خوردنی ها، قداست دارد و مورد سوگند الهی واقع شده اند. «و التین و الزیتون»

۲- سلامتی که از طریق غذا به دست می آید و امنیّت، مهم ترین نیازهای مادّی انسان است. «التین و الزیتون... البلد الامین»

۳- قداست وحی، به زمین ها نیز سرایت می کند. «طور سینین»

۴- امنیّت شهر مکّه، دعای حضرت ابراهیم است که گفت: «ربّ اجعل هذا بلداً

۱- ۱۴۵. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۱۸۳ به نقل از تفسیر نمونه.

آمنا»(۱) و این دعا مورد استجابت واقع شد. «هذا البلد الامین»

۵ – انسان در آفرینش بر همه ی موجودات برتری دارد. «خلقنا الانسان فی احسن تقویم»

۶– خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاکم است. «خلقنا... رددنا»

۷– انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طیّ مراحل زندگی واقع می شود. «خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثمّ رددناه اسفل سافلین»

۸ – انسان که برترین مخلوق است، سقوطش نیز از همه موجودات پست تر است. «احسن تقویم... اسفل سافلین» (چنانکه در آیات دیگر نیز می فرماید: «اولئک کالانعام بل هم اضلّ»(۲))

۹– دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است. «رددناه اسفل سافلین الاّ الّذین آمنوا و عملوا الصالحات»

۱۰– با آنکه خداوند خالق انسان است و هرگونه بخواهد حق دارد با مخلوقش رفتار کند، امّا او بر اساس عدل، حکم می کند و بهترین داوران است. «احکم الحاکمین»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

۱– ۱۴۶. بقره، ۱۲۶.

۲– ۱۴۷. اعراف، ۱۷۹.

سوره عَلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ «۲» خَلَقَ الإِنسَانَ مِن عَلَقٍ «۳» اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الأَکْرَمُ «۴» الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ «۵» عَلَّمَ الإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ

بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (او که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان که پروردگار تو از همه گرامی تر است. او که با قلم آموخت. آنچه را انسان نمی دانست به او آموخت.

نکته ها:

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: اولین بار که جبرئیل بر من ظاهر شد، فرمود: بخوان، گفتم: نمی توانم، بعد از سه بار مرا فشار داد، دیدم می توانم بخوانم.(۱)

در تفسیر نوین می خوانیم: آنجا که به مسئله آفرینش انسان نظر دارد، خداوند، خود را کریم خوانده: «ما غرّك بربّك الكريم الّذی خلقك»(۲) ولی آنجا که موضوع خواندن و یادگیری و قلم مطرح است، خود را اکرم خوانده است. «اقرأ و ربّك الاكرم الّذی علّم بالقلم»

از افتخارات اسلام این است که کارش را با قرائت و علم و قلم شروع کرد و اولین فرمان خداوند به پیامبرش فرمان فرهنگی بود. خواندن لوحی که برای اولین بار در برابر پیامبر باز شد، منظم و مکتوب بود.

در فرمان اقرء این نکته نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه

۱- ۱۴۸. تفسیر نمونه.

۲- ۱۴۹. انفطار، ۶ - ۷.

فقط دانستنی.

برای کلمه «علق» چند معنا شده است:

الف) چسبنده و مراد آن است که حضرت آدم از گل چسبنده آفریده شد و یا نطفه مرد شبیه زالو به نطفه زن می چسبد.

ب) به معنای خون غلیظ و بسته باشد که معمولاً این معنا مطرح است.

آنکه از خون بسته انسان می سازد، بر شخص درس ناخوانده فرمان اقرء می دهد.

آغاز تحصیل علم باید با نام خدا باشد. «اقرء باسم ربّک» فارغ التحصیلان نیز باید در راه او باشند. «فاذا فرغت فانصب و الی ربّک فارغب»

پیام ها:

۱- قرائت قرآن باید با نام خداوند آغاز شود. «اقرء باسم ربّک»

۲- اولین فرمان اسلام، فرمان فرهنگی است. «اقرء»

۳- خواندن باید جهت الهی داشته باشد. «اقرء باسم ربّک»

۴- خواندن قرآن وسیله رشد است. «اقرء و ربّک»

۵ - پرورش الهی هم مادّی است، «ربک الّذی خلق - خلق الانسان من علق» هم معنوی. «ربّک الاکرم - الّذی علّم بالقلم»

۶- پروردگار، همان آفریننده است. (بنابراین سخن مشرکان که خالق بودن خدا را پذیرفته بودند ولی بت ها را ربّ می دانستند باطل است.) «ربّک الّذی خلق»

۷- بیان آفرینش انسان از خون بسته شده، هم یک پیشگوئی علمی است و هم راهی برای تربیت انسان که بداند مبدء او از چیست و گرفتار غرور نشود. «خلق الانسان من علق»

۸ - آفرینش همه هستی در یکسو «الّذی خلق» و آفرینش انسان در یک سوی دیگر. «خلق الانسان من علق»

۹- معلم اصلی انسان خداست. «علّم الانسان ما لم یعلم»

۱۰- قلم، بهترین وسیله انتقال دانش است. «علّم بالقلم»

۱۱- وحی الهی سرچشمه علوم بشری است. «علّم الانسان ما لم یعلم»

۱۲- خالقیّت، ربوبیّت، کریم بودن و معلم بودن خداوند، مستلزم قرائت کتاب اوست. «اقرء باسم ربّک... خلق... الاکرم... علّم...»

۱۳- خداوند کارهای خود را از طریق اسباب انجام می دهد. «علّم بالقلم»

۱۴- رهائی از جهل با استفاده از قلم، جلوه ای از کرم و ربوبیّت اوست و نویسندگی هنر مطلوب و مورد ترغیب اسلام است. «علّم بالقلم»

۱۵- خداوند هم جسم انسان را رشد می دهد و هم روح او را. (کلمه «ربّک» میان دو کلمه «خَلَق» و «اِقرء» آمده است.) «اقرء باسم ربّک الّذی خلق»

«۶» کَلَّا إِنَّ الإِنسَانَ لَیَطْغَی «۷» أَن رَّآهُ اسْتَغْنَی «۸» إِنَّ إِلَی رَبِّکَ الرُّجْعَی «۹» أَرَأَیْتَ الَّذِی یَنهَی «۱۰» عَبْداً إِذَا صَلَّی «۱۱» أَرَأَیْتَ إِن کَانَ عَلَی الْهُدَی «۱۲» أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَی «۱۳» أَرَأَیْتَ إِن کَذَّبَ وَتَوَلَّی «۱۴» أَلَمْ یَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ یَرَی

نه چنین است (که می پندارند). بی گمان آدمی طغیان می کند. چون خود را بی نیاز می بیند. همانا بازگشت همه به سوی پروردگار توست. آیا دیدی آن که منع می کند. بنده ای را که نماز می خواند. آیا اندیشیده ای که اگر (آن بنده) بر طریق هدایت باشد یا به تقوا سفارش کند. (سزای نهی کننده او جز آتش نیست) آیا اندیشیده ای که اگر تکذیب کند و روی برتابد (فقط خود را هلاک ساخته است؟) آیا او نمی داند که خداوند می بیند.

نکته ها:

کلمه «کلاّ» یا به معنای نفی گذشته است یعنی این گونه نیست که انسان به یاد گذشته خود باشد که خداوند او را آفرید و به او آموخت، پس بنده او باشد، بلکه به جای بندگی طغیان می کند و مانع بندگی دیگران نیز می شود.

و ممکن است کلمه «کلاّ» به معنای حقًا و برای تأکید باشد.(۱)

در احادیث می خوانیم: ابوجهل از اطرافیان خود پرسید: آیا پیامبر در میان شما نیز برای

۱- ۱۵۰. تفسیر نمونه.

سجده صورت به خاک می گذارد؟ گفتند: آری. گفت: سوگند به آنچه سوگند می خوریم، اگر او را در چنین حالی ببینم، با پای خود گردن او را له می کنم. زمانی که متوجه شد پیامبر در حال نماز است، تصمیم گرفت با لگد بر سر مبارک آن حضرت در سجده بکوبد، همین که نزدیک شد، با حالتی عجیب عقب نشینی کرد و به مشرکان گفت: وقتی به او نزدیک شدم، در مقابل خود خندقی از آتش دیدم.(1)

با اینکه مراد از «عبداً» شخص پیامبر است ولی نکره آوردن آن، به خاطر تعظیم و بزرگداشت است. «عبدًا اذا صلّی»

پیام ها

۱- انسان ناسپاس است. ما او را آفریدیم و هر چه نمی دانست به او آموختیم. امّا او در برابر پروردگارش طغیان می کند. «کلاّ انّ انسان لیطغی»

۲- انسان به خاطر آنکه به غلط خود را بی نیاز می پندارد دست به طغیان می زند. «لیطغی ان رآه استغنی»

۳- بازداشتن از نماز، روشن ترین نوع منکرات است. «ینهی عبداً اذا صلّی»

۴- حتی اگر احتمال حقانیّت دهند نباید اینگونه با پیامبر برخورد کنند. «ان کان علی الهُدی»

۵ - انسان کم ظرفیّت است و پندار بی نیازی او را مست می کند. «لیطغی ان رآه استغنی»

۶- علم به تنهایی کافی نیست. با اینکه به انسان علم دادیم امّا طغیان می کند. «علّم الانسان ما لم یعلم - انّ الانسان لیطغی»

۷- غنی بودن کمال است، ولی خود را غنی دیدن زمینه لغزشهاست. «راه استغنی»

۸ - ایمان به معاد مانع طغیان است. «انّ الی ربّک الرجعی»

۹- هر چه داریم می گذاریم و می رویم خود را بی نیاز نپنداریم. «انّ الی ربّک الرجعی»

۱- ۱۵۱. تفاسیر مجمع البیان و نمونه.

۱۰- انسان و هستی هدفدار و به سوی خداست. «انّ الی ربّک الرجعی»

۱۱- طاغوتیان مخالف نمازند. «لیطغی - ینهی عبدًا اذا صلّی» (رفتار ناروا زمانی مورد سرزنش قرار می گیرد که دوام داشته باشد.)

۱۲- نشانه بندگی خدا نماز است. «عبدًا اذا صلّی»

۱۳- طاغوت ها از بندگی خدا ناراحتند. (نه از افراد بی تفاوت و یا بنده هوسهای خود یا دیگران) «ینهی عبدًا اذا صلّی»

۱۴- نام و نشان مهم نیست، عملکردها مهم است. (نام نهی کننده و نمازگزار نیامده است.) «ینهی - صلّی»

۱۵- سزاوار است کسی که امر به تقوا می کند خودش از راه یافتگان باشد. «کان علی الهُدی او امر بالتّقوی»

۱۶- ریشه طغیان دو چیز است: یکی آنکه خود را بی نیاز می بیند. «رآه استغنی» دیگر آنکه خدا را نمی بیند و گمان می کند خدا هم او را نمی بیند. «ألم یعلم بانّ اللّه یری»

«۱۵» کَلَّا لَئِن لَّمْ یَنتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِیَهِ «۱۶» نَاصِیَهٍ کَاذِبَهٍ خَاطِئَهٍ «۱۷» فَلْیَدْعُ نَادِیَهُ «۱۸» سَنَدْعُ الزَّبَانِیَهَ «۱۹» کَلَّا لَا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِب

چنین نیست (که او می پندارد.) اگر از کار خلافش دست باز ندارد موی پیشانی او را سخت بگیریم. موی پیشانی دورغگوی خطاکار را. پس او اهل محفلش را (به یاری) بخواند. ما هم بزودی مأموران دوزخ را فرامی خوانیم. حاشا از او پیروی مکن و سجده کن و (به خدا) تقرّب جوی.

نکته ها:

«نسفعاً» فعل است و نون تأکید آخر آن به صورت تنوین نگاشته شده است. این کلمه از ریشه «نسفع» به معنای گرفتن، به شدت کشیدن و سیلی به صورت زدن است. «ناصیه» به معنای موی جلوی پیشانی است که برای تحقیر، آن را گرفته و می کشند.

هنگامی که سوره الرحمن نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرسید: چه کسی آن را برای

رؤسای قریش می خواند؟ اصحاب به خاطر برخورد تند و خشن رؤسای قریش ساکت شدند، ولی عبداللّه بن مسعود که جثّه ای ضعیف داشت قبول کرد. همین که نزد کعبه سران را دید، آیات را تلاوت کرد. ابوجهل چنان سیلی به او زد که از گوش او خون جاری گشت. او گریان نزد پیامبر آمد و حضرت غمناک شد. در جنگ بدر، عبداللّه بن مسعود در میان کشته های مشرکان ابوجهل را در آخرین لحظات دید و روی سینه او نشست. ابوجهل گفت می دانی کجا نشسته ای؟! گفت «الاسلام یعلو و لا یُعلی علیه» ابوجهل گفت به پیامبر بگو: حتی در این حال، او مبغوض ترین فرد نزد من است. حضرت فرمود: فرعونِ موسی در آخرین لحظه ایمان آورد ولی فرعونِ من حتی در آخرین لحظه ایمان نیاورد. ابن مسعود سر ابوجهل را از تن جدا و موی سر او را گرفته و نزد پیامبر می کشید و آیه «لنسفعاً بالنّاصیه» در همین دنیا عملی شد.(۱)

کلمه «نادی» به مجلس عمومی یا تفریح گفته می شود.

«زبانیه» جمع «زبینه» به معنای مأمور است.

امام علی علیه السلام می فرماید: ثمره علم بندگی خداست. آغاز این سوره فرمان قرائت و تعلیم با قلم بود و پایانش سجده و تقرّب است. یعنی علم مفید، علمی است که ما را به خدا برساند. البته راه قرب به خداوند شامل تمام کارهایی است که با قصد قربت انجام می شود، لیکن سجده بهترین راه قرب است.

در این سوره کوچک سه بار کلمه «کلاّ» آمده است. یعنی باید از توهمات و پندارهای بی اساس پرهیز نمود.

امام رضاعلیه السلام به استناد آیه «و اسجد و اقترب» فرمودند: نزدیک ترین حالات انسان نسبت به خداوند حالت سجده است.(۲)

پیام ها:

۱- راه توبه برای همه باز است ولی اگر توبه نکردند و دست بر نداشتند، گرفتار کیفر می شوند. «لئن لم ینته لنسفعاً»

۱- ۱۵۲. تفسیر نمونه به نقل از تفسیر کبیر.

۲- ۱۵۳. تفسیر نورالثقلین.

۲- در برابر ستمگران تهدید لازم است.«لنسفعًا بالناصیه»

۳- دروغ و دروغ گویی ریشه دیگر خطاها و خلاف کاری است. «کاذبه خاطبه»

۴- پشتوانه عملهای ایذایی مخالفان، جلسات مخفیانه است. «ینهی عبدا اذا صلی - فلیدع نادیه»

۵ - با اینکه مخالفان پیامبر، متشکل و سازمان یافته بودند، ولی کاری از پیش نبردند. «فلیدع نادیه»

۶- کلوخ انداز را پاداش سنگ است.«فلیدع نادیه - سندع الزّبانیه»

۷- قدرت خداوند بر همه توطئه ها غالب است. «سندع الزبانیه»

۸ - در برابر نهی و منع دیگران، شما اصرار بر انجام کارهای عبادی داشته باشید. «ینهی عبدًا اذا صلّی - واسجد»

۹- اول برائت، بعد عبادت. «لا تطعه واسجد» (از ابوجهل هائی که از نماز نهی می کنند پیروی نکن و به عبادت و سجده بپرداز.)

۱۰- سجده بهترین وسیله قرب به خداست. «واسجد واقترب»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۳۱

سوره قدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِنَّآ أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ

همانا ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

نکته ها:

خداوند، امور عالم را از طریق فرشتگان و با واسطه آنان به انجام می رساند. لذا در بسیاری از آیات قرآن، فعل ها و ضمیرهای مربوط به خداوند به صورت جمع آمده است. چنانکه در آغاز این سوره می فرماید: «انّا انزلناه» ما قرآن را نازل کردیم.

بر اساس نظر مفسّران،(۱) قرآن دو بار نازل شده است. یکبار به صورت یکپارچه در شب قدر که این سوره به آن اشاره دارد و بار دیگر به صورت تدریجی در مدت بیست و سه سال دوره رسالت پیامبر. تعبیرات قرآن نیز درباره نزول این کتاب آسمانی دو گونه است. برخی با واژه «انزلنا» از ریشه انزال به معنای نزول دفعی آمده و برخی دیگر با واژه «نزّلنا» از ریشه تنزیل به معنای نزول تدریجی آمده است.

از انضمام آیه «انّا انزلناه فی لیله القدر» با آیه «شهر رمضان الّذی انزل فیه القرآن»(۲) معلوم می شود که شب قدر در ماه رمضان است، امّا اینکه کدام یک از شب های ماه رمضان است، در قرآن چیزی بر آن دلالت ندارد و در روایات نیز به صورت مردّد میان یکی از سه شب آمده است. چنانکه از امام صادق علیه السلام در مورد شب قدر پرسیدند: آن حضرت فرمود: در شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم رمضان

۱- ۱۵۴. تفسیر المیزان.

۲- ۱۵۵. بقره، ۱۸۵.

جستجویش کن.(۱) البته معروف میان اهل سنّت آن است که شب بیست و هفتم رمضان، شب قدر است.

پیام ها:

۱- شب قدر، شب شکرگزاری و تشکر از خداوند است. زیرا مهم ترین نعمت خداوند بر بشر، یعنی قرآن نازل شده است. «انّا انزلناه فی لیله القدر»

۲- ظرف و مظروف باید متناسب باشند. بهترین کتاب در بهترین شب بر بهترین انسان ها نازل می شود. «انّا انزلناه فی لیله القدر»

«۲» وَ مَآ أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ «۳» لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّن أَلْفِ شَهْرٍ

و تو چه دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است.

نکته ها:

کلمه «قدر» در قرآن، در چند معنا به کار رفته است:

الف) مقام و منزلت. چنانکه می فرماید: «و ما قدروا اللّه حقّ قدره»(۲) آن گونه که باید، مقام و منزلت الهی را نشناختند.

ب) تقدیر و سرنوشت. چنانکه می فرماید: «جئت علی قدر یا موسی»(۳) ای موسی تو بنا بر تقدیر (الهی به این مکان مقدّس) آمده ای.

ج) تنگی و سختی. چنانکه می فرماید: «و من قدر علیه رزقه...»(۴) کسی که رزق و روزی بر او تنگ و سخت شود...

دو معنای اول در مورد «لیله القدر» مناسب است، زیرا شب قدر، هم شب با منزلتی است و هم شب تقدیر و سرنوشت است.

هستی، حساب و کتاب و قدر و اندازه دارد. «و اِن مِن شیء الّا عندنا خزائنه و ما ننزّله الّا بقدر معلوم»(۵) هیچ چیز نیست مگر آنکه خزانه آن نزد ماست و جز به مقدار تعیین شده فرونمی فرستیم. حتّی مقدار نزول باران از آسمان حساب شده است. «و انزلنا من

۱- ۱۵۶. وسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۰.
۲- ۱۵۷. انعام، ۹۱.
۳- ۱۵۸. طه، ۴۰.
۴- ۱۵۹. طلاق، ۷.

٥- ١۶٠. حجر، ٢١.

السماء ماء بقدر»(۱) نه تنها باران، بلکه هر چیز نزد او اندازه دارد. «و کلّ شی ء عنده بمقدار»(۲) چنانکه خورشید و ماه، از نظر حجم و وزن و حرکت و مدار آن حساب و کتاب دقیق دارد. «و الشمس و القمر بحسبان»(۳)

خداوند در شب قدر، امور یک سال را تقدیر می کند، چنانکه قرآن در جایی دیگر می فرماید: «فیها یفرق کلّ امر حکیم»(۴) در آن شب، هر امر مهمّی، تعیین و تقدیر می شود. بنابراین، شب قدر منحصر به شب نزول قرآن و عصر پیامبر نیست، بلکه در هر رمضان، شب قدری هست که امور سال آینده، اندازه گیری و مقدّر می شود.

بیدار بودن شب قدر و احیای آن با دعا و نماز و قرآن، مورد سفارش پیامبر و اهل بیت آن حضرت بوده است و در میان سه شب، بر شب بیست و سوم تأکید بیشتری داشته اند. چنانکه شخصی از پیامبر پرسید: منزل ما از مدینه دور است، یک شب را معیّن کن تا به شهر بیایم. حضرت فرمود: شب بیست و سوم به مدینه داخل شو.(۵)

امام صادق علیه السلام در حالی که بیمار بودند، خواستند که شب بیست و سوم ایشان را به مسجد ببرند(۶) و حضرت زهراعلیها السلام در این شب، با پاشیدن آب به صورت بچه ها، مانع خواب آنها می شدند.(۷) در روایات آمده است که دهه آخر ماه رمضان، پیامبر بستر خواب خود را جمع نموده و ده شب را احیا می داشت.(۸)

طول شب قدر، یک شب کامل کره زمین است که ۲۴ ساعت می شود، نه آنکه مخصوصِ مکان خاصّی همچون مکّه و آن هم به میزان چند ساعت شب آن منطقه باشد. چنانکه مراد از روز عید فطر، یک روز کامل کره زمین است.

ابوذر می گوید: به رسول خدا عرضه داشتم آیا شب قدر در عهد انبیا بوده و امر بر آنان نازل می شده و پس از آنکه از دنیا می رفتند، نزول امر در آن شب تعطیل می شده است؟ حضرت فرمودند: شب قدر تا قیامت هست.(۹)

۱- ۱۶۱. مؤمنون، ۱۸.

۲- ۱۶۲. رعد، ۸.

۳- ۱۶۳. الرّحمن، ۵.

۴- ۱۶۴. دخان، ۴.

۵- ۱۶۵. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۷.

۶- ۱۶۶. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۶۹.

۷- ۱۶۷. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

۸- ۱۶۸. تفسیر مجمع البیان.

۹- ۱۶۹. تفسیر برهان.

در روایات آمده است: «العمل الصالح فیها خیر من العمل فی الف شهر لیس فیها لیله القدر»(۱) کار نیک در شب قدر، بهتر از کار نیک در هزار ماه بدون شب قدر است.

پیام ها:

۱- برای امور مقدّس، زمان مقدّس انتخاب کنید. «لیله القدر خیر من الف شهر»

۲- زمان ها یکسان نیست، بعضی زمان ها بر بعضی دیگر برتری دارد. «لیله القدر خیر من الف شهر»

«۴» تَنَزَّلُ الْمَلآئِكَهُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ

در آن شب، فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان برای انجام هر کاری فرود آیند.

نکته ها:

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا روح همان جبرئیل است؟ فرمود: جبرئیل از ملائکه است و روح برتر از ملائکه است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند.(۲)

در روایات آمده است که با منکران امامت، با سوره قدر احتجاج کنید.(۳) زیرا بر اساس این سوره، فرشتگان هر سال در شب قدر نازل می شوند. در زمان حیات پیامبر بر وجود شریف حضرتش وارد می شدند. پس از آن حضرت بر چه کسانی نازل می شوند؟ روشن است که هر کسی نمی تواند میزبان فرشتگان الهی باشد و باید همچون پیامبر، معصوم بوده و ولایت امور بشر به عهده او باشد و او کسی جز امام معصوم نیست که در زمان ما، حضرت مهدی علیه السلام می باشد وفرشتگان در شب قدر شرفیاب محضرش می شوند.

نگاهی به فرشتگان در قرآن(۴)

فرشتگان، کارگزاران نظام هستی و مأمور انجام فرامین خداوند در اداره امور هستند. در قرآن برای هر دسته از فرشتگان مأموریّت و نقش خاصّی تعیین شده است و با همان مأموریّت نام گزاری شده اند: «النّازعات»(۵)، «الصّافات»(۶)، «الزّاجرات»(۷)،

۱- ۱۷۰. من لایحضر، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲- ۱۷۱. تفسیر برهان.

۳- ۱۷۲. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۱۷۳. در نهج البلاغه، خطبه ۱ و ۹۱ درباره ملائکه مطالبی آمده است.

۵- ۱۷۴. نازعات، ۱.

۶- ۱۷۵. صافّات، ۱.

۷- ۱۷۶. صافّات، ۲.

«النّاشرات»(۱)، «الفارقات»(۲)، «المدبّرات»(۳)

برخی فرشتگان برای حفاظت گماشته شده اند. «انّ علیکم لحافظین»(۴)

بعضـی فرشـتگان بـا اولیـاء الهی گفتگو دارنـد. بـا زکریـا سـخن گفتنـد و او را به فرزنـدی به نـام یحیی بشـارت دادنـد «نـادته الملائکه»(۵) و همین فرشتگان با حضرت مریم گفتگو کردند. «اذ قالت الملائکه یا مریم»(۶)

در مواردی، سخن از امداد فرشتگان به رزمندگان در جبهه های جنگ به میان آمده است. چنانکه در جنگ بدر، خداوند سه هزار فرشته را به یاری مسلمانان فرستاد. «یمدّکم ربّکم بثلاثه ءالاف من الملائکه»(۷)

برخی فرشتگان مسئول گرفتن جان مردم هستند. «یتوفّیکم ملك الموت»(۸) و دسته ای دیگر، مسئول امور عرش. «یحمل عرش ربّک»(۹)

از امتیازات فرشـتگان، عبادت دائمی و خستگی ناپذیر آنهاست: «لایستکبرون عن عبادته ولایستحسرون»(۱۰)، «یسبحون الیل و النهار لایفترون»(۱۱)

از وظایف دیگر فرشـتگان، دعا واستغفار برای مؤمنین «یستغفرون لمن فی الارض»(۱۲) و صلوات بر پیامبر اسلام است. «انّ اللّه و ملائکته یصلّون علی النّبی»(۱۳)

فرشـتگان درجاتی دارند و همه در یک سـطح و مقام نیسـتند. «ما منّا الا له مقام معلوم»(۱۴) خداوند، همان گونه که بعضـی از انبیا را بر برخی دیگر برتری داده، از میان فرشتگان نیز بعضی را برگزیده است. «اللّه یصطفی من الملائکه»(۱۵)

قـدرت تمـام فرشـتگان یکسـان نیست و ظرفیّت های متفاوتی دارنـد. «اولی اجنحه مثنی و ثلث و رباع»(۱۶) بعضـی فرمانبرند و بعضی فرمانده، ولی همه معصوم و امین. «مطاع ثَمَّ امین»(۱۷)

۱- ۱۷۷. مرسلات، ۳.

۲- ۱۷۸. مرسلات، ۴.

۳- ۱۷۹. نازعات، ۵.

۴- ۱۸۰. انفطار، ۱۰.

۵- ۱۸۱. آل عمران، ۳۹.

۶- ۱۸۲. آل عمران، ۴۲.

۷- ۱۸۳. آل عمران، ۱۲۴.

۸- ۱۸۴. سجده، ۱۱.

۹- ۱۸۵. حاقّه، ۱۷.

۱۰- ۱۸۶. سجده، ۱۵.

۱۱- ۱۸۷. انبياء، ۲۰.

۱۲- ۱۸۸. شورى، ۵.

۱۳- ۱۸۹. احزاب، ۵۶.

۱۴- ۱۹۰. صافّات، ۱۶۴.

۱۵- ۱۹۱. حج، ۷۵.

۱۶- ۱۹۲. فاطر، ۲.

۱۷- ۱۹۳. تكوير، ۲۱.

ایمـان به همه فرشـتگان لازم است، «کلّ آمن باللّه و ملائکته»(۱) و انکار آنان در کنار انکار خداونـد آمـده است. «و من یکفر باللّه و ملائکته»(۲)

فرشـتگان، لشـگر الهی هسـتند و تعـدادشان را جز خداونـد هیچ کس نمی داند. «و ما یعلم جنود ربّک الّا هو»(۳) و اگر گاهی سخن از تعـداد به ظاهر انـدک آنان است، نظیر آیه «علیها تسـعه عشـر»(۴) که می فرمایـد: مأموران دوزخ نوزده نفرنـد، دلایل دیگری دارد، نه آنکه به خاطر نداشتن نیرو باشد.

فرشـتگان، اطاعت مطلق از خداونـد دارنـد و هر چه را مأمور شونـد انجام می دهنـد و هرگز نافرمانی ندارنـد. «لایعصون اللّه ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون»(۵)

آنان بر فرمان خداوند پیشی نمی گیرند و فقط فرمان او را عمل می کنند. «لایسبقونه بالقول و هم بامره یعملون»(۶)

اطـاعت آنان آگاهانه و بر اساس تقوای الهی است و در اطاعت، کار خاصّـی را گزینش نمی کننـد، بلکه هر کاری که به آنان محوّل شود انجام می دهند. «یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون»(۷)

پیامبر اسـلام فرمود: آفرینش فرشتگان، همه از نور است. «انّ اللّه عزّ و جلّ خلق الملائکه من النور»(۸) و خداوند هیچ موجودی را به اندازه فرشتگان نیافریده است. «ما من شی ء مما خلق اللّه اکثر من الملائکه»(۹)

امام صادق علیه السـلام فرمود: فرشـتگان، اهل خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی نیستند. «انّ الملائکه لا یأکلون و لا یشربون و لاینکحون»(۱۰)

پیام ها:

۱- فرشتگان بدون اذن خداوند کاری انجام نمی دهند. «تنزّل الملائکه... باذن ربّهم»

۲- تقدیر امور در شب قدر، با نزول و حضور فرشتگان صورت می گیرد. «تنزّل

ص:۱۳۷

۱- ۱۹۴. بقره، ۲۸۵.

۲- ۱۹۵. نساء، ۱۳۶.

۳- ۱۹۶. مدّثر، ۳۱.

۴- ۱۹۷. مدّثر، ۳۰.

۵- ۱۹۸. تحریم، ۶.

۶- ۱۹۹. انبیاء، ۲۷.

۷- ۲۰۰. نحل، ۵۰.

۸- ۲۰۱. اختصاص، ص ۱۰۹.

۹- ۲۰۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۱۰- ۲۰۳. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۷۴.

الملائکه... من کل امر»

۳- تقدیر امور در شب قدر، گوشه ای از ربوبیّت الهی است.«باذن ربّهم من کل امر»

«۵» سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ

(آن شب) تا طلوع فجر، (سراسر) سلام و درود است.

نکته ها:

«سلام»، یکی از نام های خداوند در قرآن است. «...الملک القدوس السلام...»(۱)

مراد از «سلام» در این آیه، لطف و عنایت ویژه الهی نسبت به بندگان در شب قدر است که سلامت و رحمت و برکت را به دنبال دارد و باب نقمت و عذاب را می بندد، زیرا کید و وسوسه شیطان در آن شب مؤثر واقع نشود.(۲)

در شب قدر، فرشتگان به زمین نازل می شوند و بر هر مرد و زنی که در حال عبادت باشند، سلام می کنند.(۳) چنانکه در قیامت نیز با گفتن سلام به استقبال بهشتیان می روند: «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین»(۴)

پیام ها:

۱- شب قدر، شب سلامت فکر و روح آدمی و تعالی به سوی خداوندِ سلام است. «سلام هی حتّی مطلع الفجر»

۲- شب قدر، شب رحمت است و می توان با توبه، الطاف خداوند را به خود جلب کرد. «سلام هی حتّی مطلع الفجر»

۳- تقدیر امور از سوی خداوند، بر اساس سعادت بشر است، مگر آنکه او خود جز این بخواهد. «سلام هی حتّی مطلع الفجر»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۳۸

۱- ۲۰۴. حشر، ۲۳.

۲- ۲۰۵. تفسیر المیزان.

۳- ۲۰۶. تفسیر مجمع البیان.

۴- ۲۰۷. زمر، ۷۳.

سوره بیّنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان.

«۱» لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ مُنفَکِّینَ حَتَّى تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ «۲» رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ یَتْلُواْ صُحُفاً مُطَهَّرَهً «۳» فِیهَا کُتُبٌ قَیِّمَهٌ «۴» وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ إِلاَّ مِن بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنَهُ

کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب و مشرکان، (از راه انحرافی خود) دست برندارند تا آنکه دلیل روشنی برایشان بیاید. پیامبری از سوی خدا که کتاب (آسمانی) را تلاوت کند. در آن ها نوشته هایی استوار و با ارزش است. کسانی که به آنان کتاب داده شد، متفرّق نشدند مگر بعد از آنکه برهان روشن برایشان آمد.

نکته ها:

«بیّنه» به معنای دلیل روشن است که به واسطه آن حق از باطل آشکار گردد.

«قیّمه» به معنای مستقیم، محکم، ارزشمند و گرانبهاست. «قیّم» به کسی گویند که دلسوز است و به مصالح دیگران قیام می کند. حرف تاء در کلمه «قیمه» برای مبالغه است نظیر علاّمه، نه تأنیث.

این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند: طبق یک تفسیر سخن از بی وفائی و عدم صداقت اهل کتاب و مشرکان است و در تفسیر دیگر سخن از اتمام حجت برای آنان است.

ادعای کفار این بود که تا دلیل روشنی به ما نرسد، در راه خود باقی هستیم، ولی بعد از آن که دلیل روشنی رسید، باز هم در راه خود باقی ماندند و جز عده ای ایمان نیاوردند.

ص:۱۳۹

شبیه این مضمون، در آیه ۸۹ سوره بقره آمده است که قبل از ظهور اسلام در انتظار آمدن پیامبر جدیدی بودند و به خود نوید می دادند، ولی «فلما جائهم ما عرفوا کفروا» همین که آمد برای آنان چیزی را که می شناختند نپذیرفتند.

«صُحُف» جمع «صحیفه» است. گویا هر بخش از کتاب آسمانی به تنهایی صحیفه ای است. تورات یک کتاب است ولی قرآن در باره آن می فرماید: «صحف ابراهیم و موسی»(۱)

پیام ها:

۱- بدون دلیل روشن انتظار نداشته باشید که مردم دست از عقیده و راه خود بردارند. «لم یکن... منفکّین حتی تأتیهم البیّنه»

۲- در اتمام حجّت، کفّار و مشرکان از یکدیگر جدا نیستند. خداوند برای همه مردم، چه کفّار و چه مشرکان، با فرستادن بیّنه، اتمام حجّت می کند. «تأتیهم البیّنه»

۳- از اهل کتاب توقع بیشتری است. (با اینکه در آیه اول سخن از اهل کتاب و مشرکان بود ولی در آیات بعد انتقاد تنها از اهل کتاب است.) «و ما تفرّق الّذین اوتوا الکتاب»

۴- اتمام حجت خداوند از طریق پیامبری آسمانی و کتاب پاک است. «رسول... یتلوا صُحُفًا مطهّره»

۵ - قرآن از هر خطا و انحراف و لغو و باطل وتحریف دور است. «صحفاً مطهّره»

۶- در قرآن، دستورات قوام بخش است.(۲) «فیها کتب قیّمه»

۷- قرآن هم خود کتابی معتدل و دور از اعوجاج است(۳) و هم سبب اعتدال و قوام جامعه است.(۴) «قیّمه»

ص:۱۴۰

۱- ۲۰۸. اعلی، ۱۹.
۲- ۲۰۹. کلمه «کُتب» می تواند به معنای دستورات دینی باشد، نظیر آیه «کتب علیکم الصیام» که کتاب به معنای دستور است.
۳- ۲۱۰. اگر «قیمه» را به معنای ثابت و پایدار و به اصطلاح ادبی فعل لازم بدانیم.
۴- ۲۱۱. اگر «قیمه» را به معنای برپا کننده و به اصطلاح ادبیات عرب متعدی و دارای مفعول بدانیم.

۸ - با وجود هوای نفس، علم و دانش مشکل گشا نیست. اهل کتاب حق را به روشنی فهمیدند ولی به خاطر هواهای نفسانی، دست خوش تفرقه شدند. «و ما تفرّق الّذین اوتوا الکتاب...»

«۵» وَ مَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَآءَ وَ يُقِيمُواْ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُواْ الزَّكَاةَ وَذَ لِكَ دِينُ الْقَيِّمَهِ

به اهل کتاب فرمانی داده نشده جز آنکه خدا را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص ساخته و گرایش به حق داشته باشند و نماز را به پا دارند و زکات بپردازند و این است دین استوار.

نکته ها:

«حنفاء» جمع «حَنیف» به معنای گرایش به حق است، در برابر کلمه «جَنیف» که به معنای گرایش به باطل است.

اگر آیه «ذلک دین القیّمه» را در کنار آیه «فاقم وجهک للدّین حنیفاً فطره اللّه»(۱) بگذاریم می توان استفاده کرد که عبادت خالص و بی پیرایه و رابطه با خدا (نماز) و کمک به دیگران (زکات)، از امور فطری هر انسانی است.

پیام ها:

۱- سلیقه ها و هوسهای دیگران متغیّر است. دین پایدار و ثابت، سرسپردگی خالصانه به خدای ثابت است. «مخلصین له الدین... ذلک دین القیّمه»

۲- ایمان بدون نماز و زکات استوار نیست. «یقیموا الصّلاه و یؤتوا الزکاه و ذلک دین القیّمه»

۳- توجه به سابقه لجاجت ها و تفرقه ها، سبب تسلّی پیامبر و پیروان است. «و ما تفرّق الّذین... الّا من بعد ما جاءتهم البیّنه»

۴- توحید و پرستش خالصانه خداوند، عامل وحدت است. «و ما تفرّق الّذین اوتوا الکتاب... و ما امروا الّا لیعبدوا اللّه»

ص:۱۴۱

۱- ۲۱۲. روم، ۳۰.

۵ – پیامبران، مردم را به سوی خدا دعوت می کردند نه خود. «و ما امروا الّا لیعبدوا اللّه»

۶- خالص و بی پیرایه بودن، رمز بقاء است. «مخلصین... ذلک دین القیّمه»

۷- فرمان توحید و نماز و زکات در تمام ادیان آسمانی بوده است. «و ما امروا الّا لیعبدوا اللّه...»

«۶» إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَآ أُوْلَئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ «۷» إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ

همانا کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند، در آتش دوزخند، در آن جاودانه اند. آنانند بدترین مخلوقات. بی شک کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند آنانند خود بهترین مخلوقات.

نکته ها:

کلمه «بَریّه» یا از «بَری» به معنای خاک و مراد از آن تمام خاکیان از جمله بشر است و یا از «بَرَءَ» به معنای خلق است و «بَریّه» به معنای مفعول یعنی مخلوقات است.

در روایاتی از شیعه و سنی نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علیّ بن ابیطالب فرمودند: تو و یاران تو خیر البریّه هستید.(۱)

مشابه این آیه، در جای دیگر قرآن چنین آمده است: «انّ شرّ الدّوابّ عند اللّه الصُمّ البُکم الّذین لایعقلون»(۲)

دلیل بدترین بودن انسان آن است که رسول و کتاب به سراغش آمده و او حقیقت را می فهمد ولی به خاطر غرور و تکبر لجاجت می کند. «کفروا من اهل الکتاب... هم شرّ البریّه»

پیام ها:

۱- کسی که اسلام را نپذیرد، خواه مشرک باشد، خواه اهل کتاب، کافر است. «انّ

۱- ۲۱۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷، به نقل از تفسیرنمونه.

۲- ۲۱۴. انفال، ۲۲.

الّذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین»

۲- سرنوشت اهل کتاب و مشرکان یکی است. «اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم»

۳- گل سر سبد هستی یعنی انسان، به خاطر پشت پا زدن به منطق و بیّنه، بدترین مخلوقات می شود. «شرّ البریّه»

۴- انسان با انتخاب خود جایگاه خود را تعیین می کند، یا شرّ البریّه و جهنمی، یا خیر البریّه و بهشتی. «کفروا... شرّ البریّه... آمنوا... خیر البریّه»

۵ - مقایسه میان کفر و ایمان و پایان کار آنان، بهترین نوعِ روشنگری است. «شرّ البریّه - خیر البریّه»

۶- رشد یا سقوط دیگر موجودات، محدود است ولی رشد و سقوط انسان، بی نهایت است. «شرّ البریّه - خیر البریّه» (انسان در اثر ایمان و عمل صالح می تواند حتی از فرشتگان برتر باشد.)

۷- بهترین شدن در گرو ایمان است و بدترین ها اهل کفرند. (در کلمه «هُم» معنای انحصار است) «اولئک هم شرّ البریّه... هم خیر البریّه»

۸ - ایمان به شرطی ثمربخش است که همراه با عمل صالح باشد «آمنوا و عملوا الصالحات» (ولی کفر به تنهایی سبب دوزخ است.)

«۸» جَزَآؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَآ أَبَداً رَّضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ ذَ لِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ

پاداش آن گروه در نزد پروردگارشان، باغهای جاودانه ای است که زیر آن نهرها جاری است. (آنان) برای همیشه در بهشت جاودانه اند، خدا از آنان راضی است و آنان نیز از او راضی. این مقام مخصوص کسی است که از پروردگارش خشیت دارد.

نکته ها:

«خَشیت» به آن خوفی گفته می شود که بر اساس تعظیم و عظمت باشد.

این آیه می فرماید: بهشت مخصوص اهل خشیت است. «ذلک لمن خشی ربّه» و آیه ای دیگر می فرماید: تنها علما اهل خشیت هستند: «انّما یخشی اللّه من عباده

ص:۱۴۳

العلماء»(۱) پس بهشت مخصوص علما است.

از طرفی می دانیم که تمام علما و دانشمندان اهل بهشت نیستند. زیرا قرآن بسیاری از دوزخیان را کسانی می داند که بعد از علم و آگاهی گمراه شدند: «اضلّه اللّه علی علم»(۲) و همچنین تمام بی سوادان دوزخی نیستند.

پس آن علمی که سبب خشیت می شود این علم اصطلاحی نیست، بلکه مراد یک فهم طبیعی و الهی است که سبب نورانیّت دل شود.

پیام ها:

۱- بهشت جسم، باغ و نهر و بهشت روح، رضای خداوند است. «جنّات عدن... رضی اللّه عنهم»

۲- خشیت الهی، سرچشمه عمل به دستورات الهی است. «آمنوا و عملوا الصالحات... جزاؤهم... جنّات... ذلک لمن خشی ربّه»

۳- جاودانگی بهشت برای مؤمنان قطعی است. (کلمات «عدن»، «خالدین» و «ابداً» همه بیانگر قطعی بودن خلود است.) «جنّات عدن... خالدین فیها ابداً»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۴۴

۱- ۲۱۵. فاطر، ۲۸.

۲- ۲۱۶. جاثیه، ۲۳.

سوره زلزله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَا «۲» وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا «۳» وَ قَالَ الإِنسَانُ مَا لَهَا «۴» يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا «۵» بِأَنَّ رَبَّکَ
أَوْحَى لَهَا «۶» يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِّيُرَوْاْ أَعْمَالَهُمْ «۷» فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ «۸» وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ

آن گاه که زمین به لرزش شدید خود لرزانده شود. و زمین بارهای سنگین خود را بیرون افکند. و انسان بگوید: زمین را چه شده است؟ (که اینگونه سخت می لرزد). در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو کند. چرا که پروردگارت به آن وحی کرده است. در آن روز مردم به طور پراکنده (از قبرها) بیرون آیند تا کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هر کس به مقدار ذرّه ای کار نیک کرده باشد همان را ببیند. و هرکس هم وزن ذره ای کار بد کرده باشد آن را ببیند.

نکته ها:

مراد از «اثقالها»، مردگان هستند که در قیامت، زمین آنها را بیرون می افکند. چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «و القت ما فیها و تخلّت»(۱)

حضور مردم در قیامت بطور پراکنده است. چنانکه در آیات دیگر می فرماید: «اشتاتاً»، «کانّهم جراد منتشر»(۲)، «کالفراش المبثوث»(۳) حضور متفرق مردم در قیامت یا به

۱- ۲۱۷. انشقاق، ۴.

۲- ۲۱۸. قمر، ۷.

۳- ۲۱۹. قارعه، ۴.

خاطر آن است که هر کس همراه رهبری که در دنیا انتخاب کرده، می باشد یا آنکه خوبان و بدان از یکدیگر جدا می شوند.

با اراده خدا در قیامت، جمادات نیز به سخن می آیند، نه فقط زمین، بلکه اعضای بدن انسان علیه او گواهی می دهند. «و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا اللّه الّذی انطق کلّ شی ء»(۱)

در روایات آمده است که در مکان های مختلف نماز بخوانید، زیرا آن مکان در قیامت برای شما شهادت می دهد.(۲)

در روایت دیگری آمده است که در بیابانها نیز اذان بگویید، زیرا به هر سنگ و کلوخی که صدای شما برسد، گواه قیامت شماست.

حضرت علی علیه السلام پس از آنکه بیت المال را تقسیم می کرد، دو رکعت نماز می خواند و به زمین خطاب می کرد: «اشهدی انّی ملئتک بحقّ و فرغتک بحق»(۳) ای زمین گواهی بده که من تو را از بیت المال بر اساس حق پر کردم و سپس بر اساس حق خالی کردم.

در روایات است که نحوه خبر دادن زمین این گونه است که می گوید: فلانی در فلان زمان فلان عمل را روی من انجام داد.(۴)

«مثقال» از «ثقیل» به معنای میزان سنگینی است و کلمه «ذرّه» یا به معنای کوچک ترین مورچه است و یا به معنای ذرات سبک پراکنده در هوا. البته امروز به اتم نیز ذرّه می گویند. ولی به هر حال مراد از آن کوچک ترین واحد وزن است.

در روایات می خوانیم: مرد عربی وارد مسجد پیامبر اکرم شد و گفت: «علّمنی بما علمک اللّه» از آنچه خدا به تو یاد داده مرا یاد بده! حضرت شخصی را مأمور آموزش قرآن به او کردند. معلم برای او سوره اذا زلزلت... را خواند، همین که به آیه «فمن یعمل مثقال...» رسید، مرد عرب گفت: «کفانی» مرا بس است و سپس رفت. پیامبر فرمود: «رجع فقیهاً»(۵)

در سوره لقمان نیز، لقمان به فرزندش می فرماید: اگر به اندازه وزن خردلی عمل نیک

۱- ۲۲۰. فصّلت، ۲۱.
۲- ۲۲۱. تفسیر مجمع البیان.
۳- ۲۲۲. لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۷۹.
۴- ۲۲۳. تفسیر نورالثقلین.
۵- ۲۲۴. تفاسیر نمونه و نورالثقلین.

یا بـد داشـته باشـی، در دل سـنگ یا در اوج آسـمان یا در زمین باشد، خداوند در قیامت برای حساب می آورد. «یا بنیّ انّها اِن تکُ مثقال حبّه من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الارض یأت بها اللّه»(۱)

گواهی و شهادت زمین در قیامت، بیانگر آن است که در همین حال، زمین آگاهانه کارهای ما را درک می کند و در آن روز با فرمان و وحی الهی بازگو می کند.

جناب آقای حسان در دیوان خود، آیات سوره زلزال را این گونه به نظم در آورده است:

این زمین در آن زمان پر بلا

ناگهان چون زلزلت زلزالها

از درونش اخرجت اثقالها

با تعجب قال الانسان مالها

مردگان خیزند بر پا کلّهم

تا همه مردم یروا اعمالهم

هر که آرد ذرّهً خیراً یره

یا که آرد ذرّهً شرّاً یره

آن زمان خورشید تابان کوّرت

کوههای سخت و سنگین سُیّرت

آبها در کام دریا سجّرت

آتش دوزخ به شدت سعّرت

چون در آن هنگام جنّت ازلفت

خود بداند هرکسی ما احضرت

اضافه شـدن زلزله به زمین «زلزالها» هم رمز عظمت زلزله است و هم رمز گستردگی آن در تمام زمین. در اولین آیه سوره حج نیز عظمـت ایـن زلزلـه مطرح شـده است: «انّ زَلزله السـاعه شـی ءٌ عظیم» در خطبه ۱۵۷ نهـج البلاـغه نیز می خوانیم: «عبـاد اللّه

احذروا یوما تفحص فیه الاعمال و یکثر فیه الزلزال و تشیب فیه الاطفال» بندگان خدا! بترسید از روزی که در آن، تمام اعمال بررسی شود، زلزله ها زیاد می شود و کودکان (به خاطر طولانی بودن یا سختی آن روز) پیر می شوند.

پیام ها:

۱- زلزله بزرگ زمین در آستانه قیامت، امری قطعی و حتمی است. «اذا زلزلت الارض زلزالها» (کلمه اذا در موردی بکار می رود که امر قطعی باشد)

۲- معاد جسمانی است. (جسم انسانها در زمین دفن شده که در قیامت خارج

۱- ۲۲۵. لقمان، ۱۶.

می شود، نه روح آنها) «اخرجت الارض اثقالها»

۳- قیامت روز تحیّر انسان است. «قال الانسان ما لها»

۴- هستی شعور دارد. «یومئذ تحدث اخبارها»

۵ - زمین از گواهان قیامت است. «یومئذ تحدّث اخبارها»

۶- در قیامت راه هرگونه انکار بسته است. «یروا اعمالهم»

۷- همه مردم در دادگاه عدل الهی یکسان اند. «فمن یعمل... فمن یعمل...»

۸ - کیفر و پاداش الهی، بر اساس عمل است. «فمن یعمل... فمن یعمل...»

۹- عمل هر چه هم کوچک باشد، حساب و کتاب دارد. لذا نه گناهان را کوچک شمرید و نه عبادات را. «مثقال ذرّه»

۱۰- تجسم و دیدن عمل در آن روز خود عذاب یا لذت است. «یره»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۴۸

سوره عادیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحاً «۲» فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً «۳» فَالمُغِيرَاتِ صُبْحاً «۴» فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً «۵» فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً «۶» إِنَّ الإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ «۷» وَإِنَّهُ عَلَى ذَ لِكَ لَشَهِيدٌ «۸» وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ «۹» أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِى الْقُبُورِ «۱۰» وَ حُصِّلَ مَا فِى الصُّدُورِ «۱۱» إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

سوگند به اسبان دونده که (در میدان جهاد) نفسشان به شماره افتاد. و (به هنگام تاختن، از برخورد نعل اسبان با سنگ های بیابان) به شدّت برق افروزند. و صبحگاهان بر دشمن هجوم برند. و گرد و غبار برانگیزند. و در میان معرکه و جمع دشمنان در آمده اند. همانا انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. و بی شک بر این (ناسپاسی) گواه است. و همانا او علاقه شدیدی به مال دارد. آیا انسان نمی داند که وقتی آنچه در گورهاست برانگیخته شود. و آنچه در سینه هاست فاش شود. همانا خداوند در آن روز به کارشان آگاه است.

نکته ها:

«عَدْو» به معنای تجاوز است. چون دویدن، تجاوز از حدّ حرکت عادی است، به آن «عَدْو» گفته می شود. «ضَبْح» صدای نفس اسب است. «قَدْح» خروج آتش از سنگ چخماق، «المغیرات» از «اِغاره» تاختن سریع، «صُبحا» کنایه از غافلگیر کردن دشمن و پنهان کردن زمان هجوم است. «أثَرن» از «اِثاره» به معنای منتشر ساختن، «نَقْع» به معنای غبار و «کَنود» به معنای کَفور است. در کلمه «بُعثر» معنای بعث و اثاره نهفته

است یعنی بیرون کشیدن و زیرو رو کردن. «حُصّل» به معنای استخراج مغز از پوسته و متمایز شدن خصلت های نیک و بد در آن روز از یکدیگر است.

قرآن در برخی آیات، انسان را به خاطر برخی صفات، مورد سرزنش قرار داده و او را «ظلوماً جهولاً»(۱) (ستمگر و نادان)، «هلوعاً»(۲) (حریص)، «یؤوساً»(۳) (ناامید)، «کفوراً»(۴) (ناسپاس)، «جزوعاً»(۵) (بی صبر)، «منوعاً»(۶) (بخیل) خوانده است. ولی از سوی دیگر درباره انسان می فرماید: «کرّمنا» (گرامی داشتیم)، «فضّلنا»(۷) (برتری دادیم)، «احسن تقویم»(۸) (بهترین قوام را به او دادیم)، «نفخت فیه من روحی»(۹) (روح الهی در او دمیدیم) و این دوگانگی به خاطر آن است که در انسان دو نوع عامل حرکت وجود دارد: یکی عقل و یکی غریزه. اگر در مسیر بندگی خدا و تربیت اولیای خدا قرار گیرد، به گونه ای است و اگر در مسیر هوسها و طاغوت ها و وسوسه ها قرار گیرد، به گونه دیگر.

قرآن از مال دنیا به «خیر» تعبیر کرده است: «لحبّ الخیر» تا بفهماند مال باید از راه خیر بدست آید و در راه خیر با نیت خیر و با شیوه خیر مصرف گردد.

پیام ها:

۱- جهاد و دفاع به قدری ارزش دارد که خداوند به نفس اسب های زیر پای جهادگران سوگند یاد می کند. «و العادیات ضَبحا»

۲- مسلمانان باید اسب سوار و چابک باشند. (در سوگند به نفس اسب، نوعی تشویق به اسب سواری هدفدار است.) «و العادیات ضَبحا»

۳- اسبان در راه خدا می دوند، ولی انسان در برابر خدا سرسختی می کند. «والعادیات... انّ الانسان لربّه لکنود»

۴- در جهاد با دشمن، سرعت عمل یک ارزش است. «و العادیات ضَبحا»

۵ - هنگام غفلت دشمن برای حمله استفاده کنید. «فالمغیرات صُبحا»

۱- ۲۲۶. احزاب، ۷۲.

۲- ۲۲۷. معارج، ۱۹.

۳- ۲۲۸. اسراء، ۸۳.

۴- ۲۲۹. اسراء، ۶۷.

۵- ۲۳۰. معارج، ۲۰.

۶- ۲۳۱. معارج، ۲۱.

۷- ۲۳۲. اسراء، ۷۰.

۸- ۲۳۳. تین، ۴.

۹- ۲۳۴. حجر، ۲۹.

۶- دشمن را چنان غافلگیر کنید که ناگاه در وسط آنان باشید تا فرصت مقابله با شما را نداشته باشند. «فوسطن به جمعًا»

۷- ناسپاسی و مال دوستی انسان را در برابر جبهه حق قرار می دهد. «و العادیات... انّ الانسان لربّه لکنود... لحبّ الخیر لشدید»

۸ - شهدای جبهه ها و امدادهای الهی را فراموش نکنید. «انّ الانسان لربّه لکنود»

۹- پیروزی و امنیّت انسان را مغرور می کند، هشدار لازم است. «لربّه لکنود»

۱۰- وجدان انسان آگاه است؛ حتی در مواردی که عذر و بهانه می آورد خود می داند که چه کاره است. «و انّه علی ذلک لشهید»

۱۱- در فرهنگ اسلامی، ثروت و مال خیر است. «انّه لحبّ الخیر لشدید»

۱۲- علاقه به مال، امری فطری است، آنچه مذموم است علاقه افراطی است که انسان از یک سو دست به هر نوع درآمدی می زند و از سوی دیگر حقوق واجب الهی را نمی پردازد. «لشدید»

۱۳- معاد جسمانی است زیرا سخن از قبر است. «بعثر ما فی القبور» (در آیه ای دیگر می فرماید: «یبعث من فی القبور»(۱))

۱۴- یاد قیامت، عامل هشدار به ناسپاسان و مال پرستان است. «أفلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور»

۱۵- در قیامت اسرار درونی کشف وحسابرسی خواهد شد. «حصّل ما فی الصّدور»

۱۶- خداوند بر افکار و اعمال ما آگاهی کامل دارد. («خبیر» به معنای آگاهی از ظاهر و باطن است) «انّ ربّهم بهم... لخبیر»

۱۷- خداوند در دنیا نیز به امور مردم آگاه است، امّا در قیامت، این خبیر بودن برای همه ظاهر می شود. «یومئذ»

۱۸- چون خداوند خبیر است، حسابرسی او نیز دقیق است. «یومئذ لخبیر»

۱۹- انسان در برابر دیگران این همه سرکشی ندارد، کفر و ناسپاسی شدید انسان تنها در برابر پروردگارش است. «لربّه لکنود»
«والحمدللّه»

۱- ۲۳۵. حج، ۷.

سوره قارعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» الْقَارِعَهُ «۲» مَا الْقَارِعَهُ «۳» وَمَآ أَدْرَاکَ مَا الْقَارِعَهُ «۴» یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ «۵» وَتَکُونُ الْجِبَالُ کَالعِهْنِ الْمَنفُوشِ «۶» فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ «۷» فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رَّاضِیَهٍ «۸» وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ «۹» فَأُمُّهُ هَاوِیَهٌ «۱۰» وَمَآ أَدْرَاکَ مَاهِیَهْ «۱۱» نَارٌ حَامِیَهٌ

حادثه کوبنده. آن حادثه کوبنده چیست؟ و تو چه دانی آن حادثه کوبنده چیست؟ روزی که مردم مانند پروانه ها پراکنده باشند. و کوهها مانند پشمِ رنگارنگِ زده شده. پس هر کس کفّه های (عمل خیرش در) ترازویش سنگین باشد، پس او در زندگی رضایت بخشی است. ولی هر کس کفّه های (کار خیرش در) ترازویش سبک باشد، پس در آغوش آتش است. و تو چه دانی آن چیست؟ آتشی سوزان.

نکته ها:

«قارعه» از «قرع» به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است. یکی از نام های قیامت، «قارعه» است، زیرا با صیحه ی کوبنده آغاز می شود و عذاب آن کوبنده است.

در روایات می خوانیم: حضرت علی علیه السلام و فرزندان معصومش، میزان و معیار سنجش اعمال انسان ها در قیامت هستند.(۱)

ص:۱۵۲

۱- ۲۳۶. بحارالانوار، ج ۷، ص:۲۵۲.

شاید دلیل آنکه کلمه «موازین» به صورت جمع آمده، این باشد که کارهای گوناگون انسان با ابزارهای گوناگون سنجیده می شود و هر کار، میزان مخصوص به خود را دارد.

«موازین» جمع «میزان» به معنای وسیله سنجش است و روشن است که اعمال انسان، امری مادی و دارای وزن و جرم نیست که با ترازوهای معمولی سنجیده شود، بلکه هر دسته از اعمال انسان، معیار سنجش مخصوص به خود دارد.

مادر برای همه فرزندان، مأوی و پناهگاه است، اما در آنجا مادر و پناهگاه گروهی از انسان ها دوزخ است.

«هاویه» از «هَوی» به معنای سقوط است و دوزخ، محلّ سقوط گروهی است.

«حامیه» از «حَمی» به معنای شدّت حرارت است.

کوه های رنگارنگ در اثر قطعه قطعه شدن و خورد و خاک شدن، مثل پشم زده رنگارنگ می شوند. «کالعهن المنفوش» «منفوش» از «نفش» به معنای باز کردن و کشیدن پشم است تا آنجا که اجزای آن از هم بگسلد.(۱)

سبک و سنگینی مخصوص مادیات نیست. لذا به سخنان بی محتوی می گویند: سخن سبک. شاید مراد از «ثقلت موازینه» و «خفّت موازینه» ارزش و کیفیّت عمل باشد و شاید هم مراد، قلّت و کثرت آن باشد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: مراد از سبکی عمل، کم بودن عمل و مراد از سنگینی عمل، زیادی آن است. «قلّه الحساب و کثرته»(۲)

شخصی سلمان را تحقیر کرد که تو کیستی و چیستی؟ سلمان پاسخ داد: اول من و تو نطفه و آخر من و تو مردار است. این دنیاست، اما در قیامت، «مَن ثقلت موازینه فهو الکریم و من خفّت موازینه فهو لئیم»(۳) هر کس میزان او سنگین باشد، تکریم می شود و هر کس میزان عملش سبک باشد، تحقیر و ملامت خواهد شد.

۱- ۲۳۷. تفسیر راهنما.

۲- ۲۳۸. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۶۳. به نقل راهنما.

۳- ۲۳۹. تفسیر نور الثقلین.

پیام ها:

۱- قیامت، کوبنده مستکبران و روحیه های متکبّرانه است. «القارعه ما القارعه»

۲- قیامت فراتر از فکر بشر است. حتی پیامبر بدون بیان الهی از آن خبر ندارد. «و ما ادراک ما القارعه»

۳- قیامت روز تحیّر و سرگردانی بشر است. «کالفراش المبثوث»

۴- بهشت را به بها دهند نه بهانه. «من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه»

۵ - زندگیِ سراسر شاد، مخصوص قیامت است. زیرا در دنیا در کنار کامیابی ها، دغدغه بیماری، سرقت، حسادت، از دست دادن و گذرا بودن هست. «عیشه راضیه»

۶- رضایت از زندگی، از نشانه های جامعه بهشتی است. «فهو فی عیشه راضیه»

۷- مبنای کیفر و پاداش، عمل است که با ترازوی عدل سنجیده می شود. «ثقلت موازینه... خفّت موازینه»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۵۴

سوره تکاثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ «۲» حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَـابِرَ «۳» كَلاَّـ سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۴» ثُمَّ كَلاَّـ سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۵» كَلاَّـ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ «۶» لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ «۷» ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ «۸» ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

فزون طلبی (و تفاخر) شما را سرگرم کرد. تا آنجا که به زیارت مقبره ها رفتید. چنین نیست (که می پندارید) به زودی خواهید فهمید. باز چنین نیست (که می پندارید)، در آینده خواهید دانست. چنین نیست (که می پندارید)، اگر شما (به آخرت) علم یقینی داشتید. قطعاً دوزخ را می دیدید. سپس آن را با عین الیقین می دیدید. سپس در آن روز از نعمت ها سؤال خواهید شد.

نکته ها:

«تکاثر» از «کثرت» به معنای فزون طلبی و فخرفروشی به دیگران به واسطه کثرت اموال و اولاد است.

جلوه های تکاثر

تکاثر در شرک و چند خدایی. «ءَاَرباب متفرّقون خیرٌ ام اللّه الواحد القهّار»(۱) (حضرت یوسف به هم زندانی های خود که مشرک بودند، گفت: آیا ارباب متفرق بهتر است یا خداوند یکتای قهّار؟)

ص:۱۵۵

۱- ۲۴۰. یوسف، ۲۹.

تکاثر در غذا. بنی اسرائیل می گفتند: ما بر یک نوع غذا صبر نداریم «لن نصبر علی طعام واحد» ما خوردنی های دیگر همچون پیاز و سیر و عدس و خیار می خواهیم. «قثائها و فومها و عدسها و بصلها»(۱)

تکاثر در عمر. چنان که بعضی دوست دارند هزار سال عمر کنند. «یَوَدّ احدهم لو یعمّر الف سنه»(۲)

تکاثر در مال. قرآن می فرماید: برخی افراد به دنبال جمع مال و شمارش آن هستند. «الّذی جمع مالاً و عدّده»(۳)

تکاثر در مسکن. قرآن در مقام سرزنش بعضی می فرماید: در دامنه هر کوهی ساختمان های بلند بنا می کنید. «أتبنون بکلّ ریع آیه تعبثون»(۴)

تکاثر در شهوت. اسلام برای مسئله جنسی، راه ازدواج را تجویز کرده و بهره گیری از همسر را بدون ملامت شمرده: «الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین»(۵) و ارضای شهوت از غیر راه ازدواج را تجاوز دانسته است. «فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون»(۶)

«الهاکم» از «لهو» به معنای سرگرم شدن به امور جزئی و ناچیز است که انسان را از اهداف بلند باز دارد.

«زُرتم» از زیارت و «مقابر» جمع مقبره است.

میان دو قبیله بر سر تعداد نفرات گفتگو شد، تصمیم گرفتند سرشماری کنند بعد از زنده ها به قبرستان رفتند تا آمار مردگان را نیز به حساب آورند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه، بعد از تلاوت این سوره مطالبی دارند که ابن ابی الحدید در شرح آن می گوید: در طول پنجاه سال، بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام و عظمت این خطبه به قدری است که سزاوار است بهترین گویندگان عرب جمع شوند و این خطبه برایشان تلاوت شود و همه به سجده افتند، همانگونه که هنگام

۱- ۲۴۱. بقره، ۶۱.

۲- ۲۴۲. بقره، ۹۶.

۳- ۲۴۳. همزه، ۲.

۴- ۲۴۴. شعراء، ۱۲۸.

۵- ۲۴۵. مؤمنون، ۶.

۶- ۲۴۶. مؤمنون، ۷.

تلاوت بعضی از آیات قرآن، همه به سجده می افتند.(۱) ما دو جمله از آن خطبه را در اینجا بازگو می کنیم:

«ابائهم یفخرون» آیا به مقبره پدرانشان افتخار می کنند؟

«ام بعدید الهلکی یتکاثرون» یا به تعداد معدومین فزون طلبی می کنند؟

«اجساد خرّت و حرکات سکنت» آنان جسدهایی بودند که متلاشی شدند و متحرک هایی بودند که ساکن شدند.

«و لئن یکونوا عبراً احقّ من ان یکونا مفتخرا» آن جسدها سزاوارترند که سبب عبرت شوند تا مایه افتخار.

از حضرت علی علیه السلام حدیثی نقل شده که فرمودند: اولین «سوف تعلمون» مربوط به عذاب قبر است و دومی مربوط به عذاب آخرت.(۲)

یقین، باور قلبی است که عمیق تر از دانستن است. مثلا همه مردم می دانند که مرده کاری به کسی ندارد ولی حاضر نیستند در کنار مرده بخوابند، ولی مرده شور در کنار مرده به راحتی می خوابد، زیرا مردم فقط می دانند ولی مرده شور باور کرده و به یقین رسیده است. راه بدست آوردن یقین عمل به دستورات الهی است، همانگونه که مرده شور در اثر تکرار عمل به این باور رسیده است.

بر اساس روایات، نشانه یقین، توکل بر خداوند و تسلیم او شدن و راضی بودن به مقدرات او و واگذاری امور به اوست.(۳)

یقین درجاتی دارد که دو مرحله اش در این سوره آمده و مرحله دیگرش در آیه ۹۵ سوره واقعه آمده است. مراحل یقین عبارتند از: علم الیقین، حق الیقین و عین الیقین. انسان، گاهی از دیدن دود پی به آتش می برد که این علم الیقین است، گاهی خودِ آتش را می بیند که عین الیقین است و گاهی دستی بر آتش می نهد و سوزندگی آن را احساس می کند که حق الیقین است.

مراد از دیدن آتش در «لَترونّ الجحیم»، یا دیدن آن در قیامت است و یا دیدن آن با

ص:۱۵۷

۱- ۲۴۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.
۲- ۲۴۸. تفسیر کبیر فخررازی.
۳- ۲۴۹. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸.

چشم برزخی و مکاشفه در همین دنیا که این معنا با یقین سازگارتر است.

بر اساس احادیث، مراد از نعمتی که در قیامت مورد سوال قرار می گیرد، آب و نان نیست، که بر خداوند قبیح است از این امور سؤال کند. بلکه مراد نعمت ولایت و رهبری معصوم است(۱) امام رضا علیه السلام فرمود: سؤال از آب و نان و... از مردم قبیح است تا چه رسد به خداوند، بنابراین مراد از سؤال از نعمت، همان نعمت رهبری معصوم است.(۲)

تکاثر تنها در آمار و نفرات جمعیّت نیست، بلکه گاهی در ثروت و فرزند است. «و تکاثر فی الاموال و الاولاد»(۳) و لذا در قرآن سفارش شده که مال و فرزند شما را سرگرم نکند. «لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم»(۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دنبال تلاوت این سوره فرمودند: «تکاثر الاموال جمعها من غیر حقها و منعها من حقها و سدّها فی الاوعیه»(۵) گردآوری اموال از راه نامشروع و نپرداختن حقوق واجب آنها و نگهداری آنها در صندوق ها تکاثر است.

در شعری منسوب به حضرت علی علیه السلام آمده است:

یا من بدنیاه اشتغل

قد غرّه طول الامل

الموت یأتی بغته

والقبر صندوق العمل

پیام ها:

۱- فزون طلبی و فخرفروشی انسان را به کارهای بیهوده و عبث می کشاند. «الهاکم التکاثر»

۲- فزون طلبی، عامل غفلت از حساب قیامت است. «الهاکم التکاثر - لتسئلنّ یومئذ عن النعیم»

۳- دامنه فزون طلبی تا شمارش مردگان پیش می رود. «حتی زرتم المقابر»

۴- بی خبری از احوال قیامت، انسان را به انحراف می کشاند. «الهاکم التکاثر... کلّا لو تعلمون»

۵ - در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «کلّا - ثمّ کلّا - کلّا»

۱- ۲۵۰. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۲۵۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳- ۲۵۲. حدید، ۲۰.

۴- ۲۵۳. منافقون، ۹.

۵- ۲۵۴. تفسیر نور الثقلین.

۶- از طریق ایمان و یقین انسان می تواند آینده را ببیند. «لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم»

۷- در فرهنگ جاهلی، کمیّت و جمعیّت، تا آنجا ارزش دارد که حتی مردگان را در شمارش به حساب می آورند. «حتی زرتم المقابر»

۸ - تکاثر و تفاخر، کیفر سختی دارد. «الهاکم التکاثر... لترونّ الجحیم»

۹- عاقبت اندیشی مانع فخر فروشی است. «کلاّ سوف تعلمون...»

۱۰- باید برای رسیدن به یقین و شناخت حقایق تلاش کرد تا از خطرات قیامت درامان بود. «لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم»

۱۱- کسانی که به دنیا سرگرم هستند، هرگز به درجه یقین نمی رسند. «لو تعلمون علم الیقین» (کلمه لو در موارد نشدنی بکار می رود.)

۱۲- ایمان و یقین، درجاتی دارد. «علم الیقین... عین الیقین»

۱۳- حساب قیامت بر اساس امکاناتی است که خداوند به هرکس داده است و لذا هر کس متفاوت از دیگری است. «لتسئلنّ یومئذ عن النعیم»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

سوره عصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالْعَصْرِ «۲» إِنَّ الإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ «۳» إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْاْ بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْاْ بِالصَّبْرِ

به روزگار سوگند. همانا انسان در خسارت است. مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده و یکدیگر را به حق و استقامت سفارش می کنند.

نکته ها:

در صدر اسلام، مسلمانان هنگام خدا حافظی و جدا شدن از یکدیگر این سوره را تلاوت می کردند.(۱)

خداوند در قرآن، به همه مقاطع زمانی سوگند یاد کرده است. فجر: «والفجر»(۲)، صبح: «و الصبح»(۳)، روز: «و النّهار»(۴)، شب: «و الّیل»(۵)، چاشت: «و الضُحی»(۶)، سحر: «والّیل اذ ادبر»(۷) عصر: «و العصر» گر چه به سحر چند بار سوگند یاد کرده است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که منظور، عصر خروج حضرت مهدی علیه السلام است.(۸)

بعضی مراد از عصر را عصر ظهور اسلام گرفته اند. بعضی عصر را به معنای لغوی آن یعنی فشار گرفته اند، زیرا که فشارها سبب غفلت زدائی و تلاش و ابتکار انسان هاست. بعضی مراد از عصر را عصاره هستی یعنی انسان کامل گرفته اند و بعضی آن را هنگام

۱- ۲۵۵. تفاسیر نمونه و درّ المنثور.

۲- ۲۵۶. فجر، ۱.

۳- ۲۵۷. تکویر، ۱۸.

۴- ۲۵۸. لیل، ۲.

۵- ۲۵۹. لیل، ۱.

۶- ۲۶۰. ضحی، ۱.

۷- ۲۶۱. مدّثر، ۳۳.

۸- ۲۶۲. تفسیر نور الثقلین.

نماز عصر دانسته اند.(۱)

خسارت در مال قابل جبران است، امّا خسارت در انسانیّت، بالاترین خسارتهاست. «ان الخاسرین الّذین خسروا انفسهم»(۲)

سفارش دیگران به حق، ممکن است عوارض تلخی داشته باشد که باید با صبر و استقامت به استقبال آن رفت. «تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصبر»

فخر رازی می گوید: انسان در دنیا مانند یخ فروشی است که هر لحظه سرمایه اش آب می شود و باید هرچه زودتر آن را بفروشد و گرنه خسارت کرده است.(۳)

با اینکه سفارش به حق و صبر جزء اعمال صالح است ولی به خاطر اهمیّت جداگانه بیان شده اند. همان گونه که صبر و استقامت نیز حق است ولی به خاطر اهمیّت صبر جداگانه آمده است. «تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر»

بازار دنیا

نگاه اجمالی به آیات قرآن ما را به این نکته اساسی می رساند که دنیا بازار است و تمام مردم عمر و توان و استعداد خودشان را در آن عرضه می کنند و فروش جنس در این بازار اجباری است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «نفس المرء خطاه الی اجله»(۴) یعنی نفس کشیدن انسان گامی به سوی مرگ است. پس انسان الزاماً سرمایه عمر را هر لحظه از دست می دهد و ما نمی توانیم از رفتن عمر و توان خود جلو گیری کنیم. بخواهیم یا نخواهیم توان و زمان ما از دست ما می رود. لذا در این بازار آنچه مهم است انتخاب مشتری است. افرادی با خدا معامله می کنند و هر چه دارند در طبق اخلاص گذاشته و در راه او و برای رضای او گام بر می دارند این افراد، عمر فانی را باقی کرده و دنیا را با بهشت و رضوان الهی معامله می کنند. این دسته برندگان واقعی هستند، زیرا اولاً خریدار آنها خداوندی است که تمام هستی از اوست.

ثانیاً اجناس ناچیز را هم می خرد. «فمن یعمل مثقال ذرّه خیراً یره»(۵)

ثالثاً گران می خرد و بهای او بهشت ابدی است. «خالدین فیها»(۶)

۱- ۲۶۳. تفسیر نمونه.

۲- ۲۶۴. زمر، ۱۵.

۳- ۲۶۵. تفسیر کبیر.

۴- ۲۶۶. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

۵- ۲۶۷. زلزال، ۷.

۶- ۲۶۸. آل عمران، ۱۵.

رابعاً اگر به دنبال انجام کار خوب وبدیم امّا موفق به عمل نشدیم باز هم پاداش می دهد. «لیس للانسان الا ما سعی»(۱) یعنی اگر کسی سعی کرد گرچه عملی صورت نگرفت کامیاب می شود.

خامساً پاداش را چند برابر می دهد. «اضعافاً مضاعفه»(۲) به قول قرآن تا هفتصد برابر پاداش می دهد و پاداش انفاق های نیک مثل دانه ای است که هفت خوشه از آن بروید و در هر خوشه صد دانه باشد.

امّا کسانی که در این بازار، عمر خود را به هوسهای خود یا دیگران بفروشند و به فکر رضای خدا نباشند، خسارتی سنگین کرده اند که قرآن چنین تعبیراتی در مورد آنها دارد:

تجارت بد انجام داده اند. «بئسما اشتروا به انفسهم»(۳)

تجارتشان سود ندارد. «فما ربحت تجارتهم»(۴)

زیان کردند. «خسروا انفسهم»(۵)

زیان آشکار کردند. «خسراناً مبیناً»(۶)

در زیان غرق شدند. «لفی خسر»(۷)

در دید این گروه، زرنگ و زیرک کسی است که بتواند با هر کار و کلام و شیوه ای، خواه حق و خواه باطل، زندگی مرفهی درست کند و در جامعه شهرت و محبوبیّتی یا مقام و مدالی کسب کند و در غیر این صورت به او لقب باخته، عقب افتاده و بدبخت می دهند.

امّا در فرهنگ اسلامی، زیرک کسی است که از نفس خود حساب بکشد و آن را رها نکند، برای زندگی ابدی کار کند و هر روزش بهتر از دیروزش باشد. از مرگ غافل نباشد و به جای هرزگی و حرص و ستم به سراغ تقوا و قناعت و عدالت برود.

امام هادی علیه السلام فرمودند: «الدّنیا سوق ربح قوم و خسر آخرون» دنیا بازاری است که گروهی سود بردند و گروهی زیانکار شدند.(۸)

۱- ۲۶۹. نجم، ۳۹.

۲- ۲۷۰. آل عمران، ۱۳۰.

۳- ۲۷۱. بقره، ۹۰.

۴- ۲۷۲. بقره، ۱۶.

۵- ۲۷۳. اعراف، ۵۳.

۶- ۲۷۴. نساء، ۱۱۹.

۷- ۲۷۵. عصر، ۲.

۸- ۲۷۶. تحف العقول، کلمات امام هادی.

پیام ها:

۱- دوران تاریخ بشر، ارزش دارد و خداوند به آن سوگند یاد کرده است. پس از عبرت های آن پند بگیریم. «والعصر»

۲- انسان از هر سو در خسارت است. «لفی خسر»

۳- انسان که در مدار تربیت انبیا نباشد، در حال خسارت است. «انّ الانسان لفی خسر»

۴- تنها راه جلوگیری از خسارت، ایمان و عمل است. «آمنوا و عملوا الصالحات»

۵ - به فکر خود بودن کافی نیست. مؤمن در فکر رشد و تعالی دیگران است. «تواصوا بالحقّ»

۶- سفارش به صبر به همان اندازه لازم است که سفارش به حق. «بالحقّ - بالصبر»

۷- ایمان بر عمل مقدم است، چنانکه خودسازی بر جامعه سازی مقدم است. «آمنوا و عملوا... و تواصوا»

۸ - بدون ایمان و عمل و صالح و سفارش دیگران به حق و صبر، خسارت انسان بسیار بزرگ است. «لفی خسر» (نکره بودن «خُسر» و تنوین آن نشانه عظمت خسارت است.)

۹- اقامه ی حق به استقامت نیاز دارد. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»

۱۰- جامعه زمانی اصلاح می شود که همه مردم در امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند. هم پند دهند و هم پند بپذیرند. «تواصوا بالحقّ» (کلمه «تواصوا» برای کار طرفینی است)

۱۱- نجات از خسارت زمانی است که انسان در صدد انجام تمام کارهای نیک باشد گرچه موفق به انجام آنها نشود. «عملوا الصالحات» (کلمه «الصالحات» به صورت جمع محلّی به الف و لام آمده است)

۱۲- ایمان باید جامع باشد نه جزئی. ایمان به همه اجزا دین، نه فقط برخی از آن. «الّا الّذین آمنوا» (ایمان، مطلق آمده است تا شامل تمام مقدسات شود.)

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۶۳

سوره هُمَزه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ «۲» الَّذِى جَمَعَ مَالاً وَ عـدَّدَهُ «۳» يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ «۴» كَلَّا لَيُنبَذَنَّ فِى الْحُطَمَهِ «۵» وَمَآ أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَهُ «۶» نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ «۷» الَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى الأَفْئِدَهِ «۸» إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَهٌ «۹» فِى عَمَدٍ مُّمَدَّدَهٍ

وای بر هر عیب جوی طعنه زن. آنکه مالی جمع کرد و شماره اش کرد. او خیال می کند که اموالش او را جاودان ساخته است. چنین نیست (که می پندارد) قطعاً او در (آتش) شکننده ای افکنده شود. و تو چه دانی که (آتش) خورد کننده چیست؟ آتش افروخته الهی، که بر دلها راه یابد. آن آتش بر آنان فرو بسته شده (و راه گریزی از آن نیست.) در ستونهایی بلند و کشیده.

نکته ها:

«همزه» از «هَمز» به معنای عیب جویی از طریق چشم و ابرو و اشاره است. «لَمز» عیب جویی با زبان است. حرف (ه) در پایان این دو کلمه برای مبالغه است، نظیر «ضحکه» به معنای کسی که زیاد می خندد. «حطمه» به معنای خورد کردن و شکستن کامل است. «موصده» به حفره ای گفته می شود که در کوه ایجاد کنند و درب آن را محکم ببندند.

منظور از «عمد ممدّده» (ستون های بلند و کشیده)، یا میخ های بلندی است که اهل عذاب را با آن میخکوب و زندانی می کنند و یا شعله های عظیم آتش که همچون ستون های بلند، کشیده است.

در لسان قرآن اگر بعد از توجه به خدا به سراغ مال رفتید ارزش است، «قضیت الصّلاه

ص:۱۶۴

فانتشروا فی الارض وابتغوا...»(۱) ولی اگر به جای یاد خدا به سراغ مال رفتید مورد انتقاد است. «و اذا رأوا تجاره او لهوًا انفضوا...»(۲)

عیب جویی و طعنه به هر شکلی ممنوع و حرام است. غیابی یا حضوری، با زبان یا اشاره، شوخی یا جدی، کوچک یا بزرگ مربوط به کار و صنعت یا آفرینش طبیعت.

برخی از شمارش اموال خود و به رخ کشیدن آن و سرگرم شدن به آن لذت می برند و گمان می کنند این ثروت همیشگی است و آنها را برای همیشه در دنیا نگه می دارد و دیگر بیماری و مرگ به سراغ آنها نمی آید. قرآن این دیدگاه را مذمّت کرده و می فرماید: این نگاه، انسان را دوزخی می کند. وگرنه داشتن مال و بهره بردن از آن مذمّتی ندارد.

پیام ها:

۱- یکی از آفات وخطرات ثروت اندوزی، تحقیر دیگران است. «همزه لمزه... جمع مالاً و عدده»

۲- مسائل اخلاقی جزء دین است و انسان مؤمن، باید زبان و نگاه خود را کنترل کند. «ویل لکلّ همزه لمزه»

۳- مراقب باشیم فریب دنیا را نخوریم و مغرور نشویم. «یحسب انّ ماله اخلده»

۴- آنان که به جای انفاق مال، در فکر جمع و احتکار اموال هستند، منتظر عذاب خُرد کننده قیامت باشند. «جمع مالاً ـ و عدّده... لینبذنّ فی الحطمه»

۵ - نیش زبان و طعنه زدن، از گناهان کبیره است، زیرا درباره آن وعده عذاب آمده است. «ویل لکلّ همزه لمزه... لینبذنّ فی الحطمه»

۶- آتشی که خدا بیفروزد، نه فقط بر جسم، بلکه بر جان و دل مجرمان نفوذ می کند. «نار اللّه الموقده الّتی تطلع علی الافئده»

۷- فکر بشر از درک حقایق دوزخ و بهشت عاجز است. «و ما ادراک ما الحطمه»

۸ - ستون های بلند آتش، راه فرار را بر دوزخیان می بندد. «مؤصده فی عمد ممدده»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۶۵

۱- ۲۷۷. جمعه، ۱۰.

۲- ۲۷۸. جمعه، ۱۱.

سوره فیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ «۲» أَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ «۳» وَأَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبَابِیلَ «۴» تَرْمِیهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّیلٍ «۵» فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَّأْکُولٍ

آیا ندیدی که پرودگارت با یاران فیل (کسانی که سوار فیل شده و برای انهدام مکه آمده بودند) چه کرد؟ آیا نیرنگشان را بی اثر نساخت؟ خداوند بر سر آنان پرندگانی را فوج فوج فرستاد. که بر آنان سنگریزه هایی از گل سفت پرتاب کردند. پس آنان را مثل کاه خورد شده قرار داد.

نکته ها:

بر خلاف آنچه در میان مردم مشهور شده است، «ابابیل» نام پرنده ای خاص نیست، بلکه به معنای دسته دسته و گروه گروه است. «طیراً ابابیل» یعنی پرندگانی فوج فوج در دسته های پراکنده بر سر آنها فرود آمدند. کلمه «طیراً» به معنای جنس پرندگان است، نه به معنای مفرد پرنده.

در شأن نزول این آیه می خوانیم: پادشاهی به نام ابرهه در یمن معبدی از سنگ مرمر ساخت و دستور داد مردم آن را زیارت و طواف کنند. مرد عربی به این معبد جسارت کرد. او لشکری فیل سوار را تا نزدیک مکه آورد تا به انتقام آن جسارت، کعبه را خراب کند. خداوند نیز پرندگانی را که در منقارشان سنگریزه ای داشتند به سوی آنان فرستاد. با بارش سنگریزه ها، لشکر ابرهه مانند کاه خورد شده به زمین ریختند و نابود شدند. آن

سال را عام الفیل نامیدند و پیامبر اسلام نیز در همان سال به دنیا آمد.(۱)

اصحاب فیل هم خُرد شدنـد، هم تحقیر. «عصف مأکول» تشبیه به کاهی که خوراک حیوان شده یعنی سرگین، بدترین تحقیر است.

پیام ها:

۱- برای هشدار به مجرمان، از نمونه های پیش رو و نزدیک استفاده کنید. (شهرت اصحاب فیل به قدری بوده که گویا جلو چشم است و نیازی به دلیل ندارد.) «اَلَم تَر»

۲- تاریخ را فراموش نکنید. «الم تر»

۳- کعبه قبل از اسلام نیز مقدس بوده و شکستن حرمت مقدسات کیفر دارد. «کیف فعل ربّک باصحاب الفیل»

۴- قهر الهی نسبت به مجرمان، جلوه ای از ربوبیّت الهی است. «فعل ربّک»

۵ - پرندگان مأموران خداوند هستند و شعور دارند. «ارسل علیهم طیراً ابابیل»

۶- اطلاع از طرح و نقشه دشمن و نقش بر آب کردن آن، مهم است. «یجعل کیدهم فی تضلیل»

۷- دشمن از بزرگ ترین تجهیزات جنگی (همچون فیل) برای هجوم استفاده می کند، امّا خداوند با استفاده از کوچک ترین حیوانات یعنی پرندگان آسمان، آنها را نابود می کند. «اصحاب الفیل... طیراً ابابیل»

۸ - دشمنان خدا هر چند مجهز باشند ناتوانند. «اصحاب الفیل... کعصف مأکول»

۹- سخت ترین کیفر برای اهانت به مقدسات است. (اقوام دیگر که هلاک شدنـد هیـچ کدام مثل کاه جویده نشدند، بلکه یا روی خاک افتادند یا در آب غرق شدند.) «فجعلهم کعصف مأکول» «والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۶۷

۱- ۲۷۹. در سال ۱۳۵۸ شمسی، به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان، آمریکا برای آزادی گروگان های خود و ساقط کردن رژیم اسلامی، تعدادی هواپیما و هلی کوپتر را به سوی ایران فرستاد امّا به اراده خداوند شنهای کویر طبس چنان طوفانی ایجاد کردند که بخشی از هواپیماها زمین گیر شدند و خلبانان آنها سوختند و بخشی هم پا به فرار گذارده و منطقه را ترک کردندآنها را نابود کرد.

سوره قریش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» لِإِیلَافِ قُرَیْشٍ «۲» إِیلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَآءِ وَ الصَّیْفِ «۳» فَلْیَعْبُدُواْ رَبَّ هَذَا الْبَیْتِ «۴» الَّذِی أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَ آمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ

برای الفت دادن قریش (به این سرزمین، سپاه فیل را نابود کردیم تا مقدمه ای برای ظهور اسلام باشد). الفت آنان در سفرهای زمستانی و تابستانی. پس (به شکرانه این نعمت) باید پرورگار این خانه را پرستش کنند. همان که آنان را از گرسنگی (و قحطی نجات داد و) سیرشان کرد و از ترس (دشمن) امانشان داد.

نکته ها:

برخی مفسران، این سوره را ادامه سوره قبل دانسته و به روایاتی استناد می کنند که جدا کردن آن دو را در نماز جایز نمی داند. نظیر دو سوره ضحی و انشراح. اگر ابرهه پیروز می شد معاش قریش از هم می پاشید و به خاطر حفظ معاش قریش، خداوند اصحاب فیل را نابود کرد.

«رِحله» پیمودن راه بر روی راحله و مرکب است. قریش سالی دو بار سفر تجاری داشتند، یکی در زمستان به منطقه یمن و یکی در تابستان به منطقه شام.

در برابر رسم جاهلیّت که خونریزی و جنگ را ارزش می دانست، تکرار کلمه ایلاف و الفت، بیانگر لطف و رحمت الهی به قریش است.

سفرهای تجاری موجب رونق صادرات و واردات می شود و بهبود زندگی و تبادل

ص:۱۶۸

فرهنگ را به دنبال دارد.

پس از انهدام اصحاب فیل، مردم برای اهل حرم، حریم خاص قائل بودند.

پیام ها:

۱- شکست دشمنان عامل همبستگی شماست. «فجعلهم کعصف مأکول»

۲- وحدت و الفت میان اقشار جامعه، از نعمتهای الهی است. «لایلاف قریش»

۳- تا مسائل اقتصادی و امنیّتی جامعه حل نشود، نمی توان آنان را به عبادت دعوت کرد. «فلیعبدوا... الّذی اطعمهم... و آمنهم»

۴- یکی از فلسفه های عبادت، شکر مُنعم است. «فلیعبدوا ربّ هذا البیت»

۵ - خداوند امور مکّه و کعبه را تدبیر می کند. «ربّ هذا البیت»

۶- تأمین معیشت و امنیّت جامعه، باید در مسیر بندگی و عبادت خدا باشد. «فلیعبدوا... الّذی اطعمهم... و آمنهم»

۷- گرسنگی و نیاز به غذا، ویژگی بشر است و تأمین این نیاز، نشانه لطف و رحمت خداوند است. «اطعمهم من جوع»

۸ - برقراری امنیّت و برطرف کردن عوامل ترس، کار خدایی است. «آمنهم من خوف»

۹- سفر برای کسب درآمد، مورد پذیرش اسلام است. «رحله الشتاء و الصیف»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۶۹

سوره ماعون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَرَأَيْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بالدِّینِ «۲» فَذَلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ «۳» وَ لَا یَحُضُّ عَلَی طَعَامِ الْمِسْکِینِ «۴» فَوَیْلٌ لِّلْمُصَلِّینَ «۵» الَّذِینَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ «۶» الَّذِین هُمْ یُرَآءُونَ «۷» وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

آیا کسی که قیامت را انکار می کند دیده ای؟ او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند. و دیگران را بر اطعام مسکین تشویق نمی کند. پس وای به حال نمازگزاران. آنان که از نمازشان غافلند. آنان که پیوسته ریا می کنند. و از دادن زکات (و وسایل ضروری زندگی) باز می دارند.

نکته ها:

این سوره سیمای افراد منفی را معرفی می کند:

کسانی که نسبت به دین، دیدگاه منفی دارند. «یکذّب بالدّین»

نسبت به یتیم و مسکین منفی هستند و آنان را طرد می کنند. «یدعّ الیتیم و لا یحضّ»

در عبادت و نماز منفی هستند و اخلاص ندارند. «ساهون - یراءون»

در خدمت به مردم منفی هستند. «یمنعون الماعون»

مراد از «دین» در اینجا روز قیامت است، مانند «مالک یوم الدین»

«دَعّ» راندن همراه با خشونت و «حَضّ» تشویق و ترغیب دیگران است.

مراد از تکذیب دین و معاد در این سوره، تکذیب قلبی است، نه قولی؛ زیرا مخاطب سوره، کسانی هستند که نماز می خوانند ولی نمازشان همراه با ریا و خودنمایی و سهو و غفلت است.

ص:۱۷۰

«مـاعون» از «مَعن» به معنـای ابزار و وسـایلی است که معمولاً ـ همسایگـان به یکـدیگر عاریه می دهنـد تا آنکه نیازشان برطرف شود. مثل ظروف غذاخوری در مهمانی ها.

دین یک مجموعه به هم پیوسته است. نمازش از اطعام مسکین و رسیدگی به محرومین جدا نیست.

در روایات، «ساهون» به معنای سستی، ترک و ضایع کردن نماز آمده است.(۱)

حساب حضور در نماز جماعت، به خاطر حفظ شعائر الهی، از حساب ریا و خودنمائی به خاطر اهداف نفسانی جداست.

در حدیث می خوانیم: کسـی که از دادن لوازم منزل خود به همسایگان دریغ ورزد، خدا روز قیامت لطف خود را نسـبت به او دریغ خواهد کرد.(۲) البته در حـدیث دیگری می خوانیم که پرسـیدند: مـا همسایگـانی داریم که هرگاه وسائلی به آنان عاریه می دهیم، می شکنند یا خراب می کنند، آیا گناه است که به آنان ندهیم؟ حضرت فرمود: در این صورت مانعی ندارد.(۳)

در حدیث می خوانیم: هر کس به اوقات نماز بی اعتنائی کند و نماز را در اول وقت نخواند، ویل دارد.(۴)

امام صادق علیه السلام فرمودند: ماعون، شامل قرض الحسنه و هر کار نیک درباره دیگران و در اختیار قراردادن وسائل خانه و از جمله زکات است.(۵)

سنگدلی انسان به جائی می رسد که:

نسبت به سخت ترین نوع فقر که مسکین است.

نسبت به ضروری ترین نیاز که خوراک است.

آن هم به مقدار مصرف نه ذخیره.

نه خود اقدامی می کند و نه دیگران را تشویق می کند.

۱- ۲۸۰. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۲۸۱. تفسیر کنزالدقائق.

۳- ۲۸۲. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۲۸۳. تفسیر نورالثقلین.

۵- ۲۸۴. کافی، ج ۳، ص ۴۹۹.

نگاهی به مسئله ریا

ریا و سُـمعه دو خطر و آفت بزرگ هسـتند که افراد مؤمن را تهدیـد می کند. ریا آن است که انسان کاری را برای دیدن مردم انجام دهـد و سُـمعه آن است که کاری را بجا آورد و هـدفش آن باشـد که کارش به گوش مردم برسـد. این دو کار از نشانه های نفاق است. چنانکه قرآن درباره منافقان می فرمایـد: «اذا قاموا الی الصّـلاه قاموا کسالی یراءون النّاس»(۱) چون به نماز می ایسـتند، نمازشان با کسالت و ریاکاری است، چنانکه به دیگران کمک نمی کننـد مگر با کراهت و نارضایتی. «و لا ینفقون الا و هم کارهون»(۲)

بر اسـاس روایات، ریاکار ظاهری زیبا و باطنی مریض دارد؛ در ظاهر اهل خشوع و تواضع است، ولی در باطن دست از گناه بر نمی دارد. او در ظاهر گوسفند و در باطن گرگ است. به جای آنکه از دنیا آخرت را بدست آورد، از آخرت به سراغ دنیا می رود و از پرده پوشـی خداوند سوء اسـتفاده کرده و گناه می کند. پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: سـخت ترین عذاب ها برای کسـی است که مردم در او خیر ببیننـد در حـالی که در او خیری نیست. فرشـتگان اعمـال برخی انسان ها را بالا می برنـد، ولی خطاب می رسد: هدفش خدا نبوده است، آن را برگردانید.

در فرهنگ اسـلامی، ریا، نوعی شرک است و امام صادق علیه السلام درباره کسی که عمل نیکی انجام دهد، اما نه برای خدا، بلکه برای اینکه مردم بشـنوند و او را ستایش کنند، فرمود: او مشرک است، سپس آیه «لا یشرک بعباده ربه احدًا»(۳) را تلاوت فرمود.(۴)

علامت ریاکار آن است که اگر سـتایش شود کار نیکش را توسـعه می دهد و اگر ستایش نشود از کار خود می کاهد. ناگفته نمانـد که این همه توبیخ و انتقـاد برای کسـانی است که از ابتـدا، کار را برای غیر خداونـد انجام می دهنـد، ولی اگر انسان از آغاز هـدفی جز خداونـد نداشت، و مردم از کار او آگاه شدند، مانعی ندارد. امام باقرعلیه السـلام فرمود: هیچ کس نیست مگر آنکـه دوسـت دارد خـوبی هـایش در مردم ظـاهر شـود، بـه شـرط آنکـه از ابتـدا نیّـت او مردم نباشـد. «اذا لم یکن صـنع ذلک لذلک»(۵)

ص:۱۷۲

۱- ۲۸۵. نساء، ۱۴۳.

۲- ۲۸۶. توبه، ۵۴.

۳- ۲۸۷. کهف، ۱۱۰.

۴- ۲۸۸. مجموعه روایات، از میزان الحکمه بحث ریا.

۵- ۲۸۹. کافی، ج ۲، ص ۲۹۷.

اخلاص

در برابر ریا و سـمعه، اخلاص است که در حـدیث می خوانیم: خداوند جز خالصان را نمی پذیرد «الا للّه الدّین الخالص»(۱) و هر کس چهل روز خود را خالص کند، چشـمه های حکمت از قلب او به زبانش جاری می شود. «من اخلص للّه اربعین صباحاً ظهرت ینـابیع الحکمه من قلبه الی لسانه»(۲) و نشـانه ایمان کامل آن است که حُب و بغض و بخشـیدن و نبخشـیدن برای خـدا باشـد و افضـل عبادت اخلاص است و از فاطمه زهراعلیها السـلام نقل شـده که فرمود: « من اَصـعد الی اللّه خالص عبادته اهبط اللّه عزّ و جلّ افضل مصلحته»(۳) هر کس عبادت خالص به درگاه خداوند فرسـتاد، خداوند بهترین مصـلحت او را برایش نازل می کند.

پیام ها:

۱- تکذیب عملی قیامت از سوی اهل ایمان، امری شگفت آور و جای سؤال است. «اَرایت الّذی»

۲- طرد یتیم انسان را از خدا دور می کند. «یکذّب بالدّین... یدعّ الیتیم»

۳- نشـانه ایمان، یتیم نوازی و توجه به گرسـنگان و محرومان است و هرکس بی توجه باشـد بی دین است. «یکـذّب بالـدّین... یدعّ الیتیم»

۴- میـان عقیـده و عمـل رابطه تنگاتنـگ است. (مسائـل جزئی مثـل طرد یتیم را جزئی نگیریـد که گـاهی از مسائـل مهمی مثل تکذیب دین خبر می دهد). «یکذّب بالدّین... یدعّ الیتیم»

۵ - نیازهـای عـاطفی، مقـدم بر نیازهـای جسـمی است. (اول محبت به یـتیم، سـپس سـیر کردن مسـکین) «یـدعّ الیـتیم... طعـام المسکین»

۶- هر نمازی ارزش ندارد و هر نمازگزاری بهشتی نیست. «فویل للمصلّین»

۷- سهو اگر برخاسته از تقصیر و بی اعتنائی باشد، سرزنش دارد. «عن صلاتهم ساهون»

۱- ۲۹۰. زمر، ۳.

۲- ۲۹۱. جامع الاخبار، ص ۹۴.

۳- ۲۹۲. بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

۸ – سهو در نماز قابل جبران و بخشش است ولی سهو از نماز، به معنای رها کردن آن، قابل بخشش نیست. «عن صلاتهم» (نه «فی صلاتهم»)

۹- خطر آنجاست که کار زشت سیره دائمی انسان شود. «یکذّب... یدعّ... لا یحضّ» (قالب فعل مضارع بیانگر استمرار کار است)

۱۰- اخلاص، شرط قبولی نماز و عبادت است. «فویل للمصلّین الّذین... یراءون»

۱۱- اطعام فقرا مخصوص توانگران نیست، همه وظیفه دارند، گرچه از طریق تحریک و تشویق دیگران باشد. «لا یحضّ علی طعام المسکین»

۱۲- کسی که گاهی از نماز غافل می شود، مشمول ویل است، پس وضع تارکان دائم نماز چیست! «فویل للمصلّین... عن صلاتهم ساهون»

۱۳- بی تفاوتی نسبت به نیازهای ضروری مردم کیفر دارد. «فویل للمصلین... یمنعون الماعون»

۱۴- خدمت به مردم در کنار نماز است. «فویل للمصلین... یمنعون الماعون»

۱۵- غفلت از نماز، بستر غفلت از مردم است. «عن صلوتهم ساهون... یمنعون الماعون»

۱۶- بی اعتنائی به گرسنگان، نشانه بی اعتقادی به قیامت است. «یکذّب بالدّین... و لا یحض علی طعام المسکین»(۱)

۱۷- سهو از اصل و حقیقت نماز مهم است، نه از تعداد رکعات که گاهی عارض می شود و قابل جبران است. «عن صلاتهم ساهون»

۱۸- افرادی که از خدا جدا شوند، به دنبال کسب جایگاهی در نزد دیگران با ریا کاری هستند. «یکذّب... یراءون»

۱۹- بخل، ویژگی منکران معاد است، که حتی از عاریه دادن چیزهای کوچک و ناچیز بخل می ورزند. «یکذّب... یمنعون الماعون»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

۱- ۲۹۳. حاقّه، ۳۴.

سوره کوثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِنَّآ أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ «۲» فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ «۳» إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الأَبْتَرُ

همانا ما به تو خیر کثیر عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بگزار و (شتر) قربانی کن. همانا دشمن تو بی نسل و دم بریده است.

نکته ها:

آنجا که خداوند در مقام دعوت به توحید است، ضمیر مفرد به کار می برد، همانند «أنا ربّکم فاعبدون»(۱) پروردگار شما من هستم، پس مرا عبادت کنید. «أنَا ربّکم فاتَّقون»(۲) من پروردگار شما هستم، از من پروا کنید. «انّنی أنَا اللّه»(۳) همانا من خداوند یکتا هستم.

همچنین در مواردی که خداوند کاری را بدون واسطه انجام می دهد یا در مقام بیان ارتباط تنگاتنگ خالق با مخلوق است، ضمیر مفرد به کار می رود، همانند: «و أنَا الغفور الرحیم»(۴) تنها من بخشنده مهربانم. «فانّی قریب»(۵) من به بندگانم نزدیکم.

اما گاهی آیه در مقام بیان عظمت خداوند و شرافت نعمت است که در این موارد ضمیر جمع همچون «اِنّا» به کار می رود، چنانکه در این آیه می فرماید: «اِنّا اعطیناک الکوثر» زیرا عطای الهی به بهترین خلق خدا، آن هم عطای کوثر، به گونه ای است که باید با

۱- ۲۹۴. انبیاء، ۹۲.

۲- ۲۹۵. مؤمنون، ۵۲ .

۳- ۲۹۶. طه، ۱۴.

۴- ۲۹۷. حجر، ۴۹.

۵- ۲۹۸. بقره، ۱۸۶.

عظمت از آن یاد شود.

همچنین در مواردی که خداوند کاری را با واسطه انجام می دهد، نظیر باران که با واسطه تابش خورشید و پیدایش بخار و ابر می بارد، از ضمیر جمع استفاده می شود، چنانکه می فرماید: «وانزلنا من السماء ماءً»(۱) ما از آسمان آبی فرو فرستادیم.

از میان یکصد و چهارده سوره قرآن، چهار سوره با کلمه «اِنّا» آغاز شده است: سوره های فتح، نوح، قدر و کوثر.

در آغاز یکی از این چهار سوره، از حضرت نوح که اولین پیامبر اولوا العزم است و بعد از حضرت آدم، پدر دوم انسان محسوب می شود، سخن به میان آمده است. در آغاز سه سوره دیگر، به نعمت های ویژه ای همچون نزول قرآن، پیروزی آشکار و عطای کوثر، اشاره شده است. شاید میان این چهار موضوع ارتباطی باشد که یکی رسالت اولین پیامبر اولوا العزم، دیگری نزول آخرین کتاب آسمانی، سوّمی پیروزی مکتب اسلام و چهارمی تداوم خط رسالت و ابتر نماندن آن را بیان می کند.

کلمه «کوثر» از «کثرت» گرفته شده و به معنای خیر کثیر و فراوان است. و روشن است که این معنا می تواند مصادیق متعدّدی همچون وحی، نبوّت، قرآن، مقام شفاعت، علم کثیر و اخلاق نیکو داشته باشد، ولی آیه آخر سوره، می تواند شاهدی بر این باشد که مراد از کوثر، نسل مبارک پیامبر اکرم است. زیرا دشمنِ کینه توز با جسارت به پیامبر، او را ابتر می نامید و خداوند در دفاع از پیامبرش فرمود: «انّ شانئک هو الابتر» دشمن تو، خود ابتر است. بنابراین اگر مراد از کوثر، نسل نباشد، برای ارتباط آیه اول و سوم سوره، توجیه و معنایی دل پسند نخواهیم داشت.

کلمه «ابتر» در اصل به حیوان دم بریده و در اصطلاح به کسی گفته می شود که نسلی از او به یادگار باقی نمانده باشد. از آنجا که فرزندان پسر پیامبر در کودکی از دنیا رفتند، دشمنان می گفتند: او دیگر عقبه و نسلی ندارد و ابتر است. زیرا در فرهنگ جاهلیّت دختر لایق آن نبود که نام پدر را زنده نگاه دارد. بنابراین جمله «انّ شانئک هو الابتر» دلیل آن است که مراد از کوثر، نسل کثیر پیامبر است که بدون شک از طریق حضرت

۱- ۲۹۹. مؤمنون، ۱۸.

زهراعلیها السلام می باشد.

این نسل پر برکت از طریق حضرت خدیجه نصیب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شد. آری خدیجه مال کثیر داد و کوثر گرفت. ما نیز تا از کثیر نگذریم به کوثر نمی رسیم.

فخررازی در تفسیر کبیر می گوید: چه نسلی با برکت تر از نسل فاطمه که مثل باقر و صادق و رضا از آن برخاسته است و با آنکه تعداد بسیاری از آنان را در طول تاریخ، به خصوص در زمان حکومت بنی امیّه و بنی عبّاس شهید کردند، امّا باز هم امروز فرزندان او در اکثر کشورهای اسلامی گسترده اند.

در زمانی که خبر تولّد دختر سبب اندوه پدر می شد، به گونه ای که صورتش از غصه سیاه گشته و به فکر فرو می رفت که از میان مردم فرار کند یا دخترش را زنده به گور کند: «یتواری من القوم ام یدُسّه فی التّراب»(۱) در این زمان قرآن به دختر لقب کوثر می دهد تا فرهنگ جاهلی را به فرهنگ الهی و انسانی تبدیل کند.

بر اساس روایات، نام یکی از نهرها و حوض های بهشتی، کوثر است و مؤمنان از آن سیراب می شوند. چنانکه در روایت متواتر ثقلین نیز پیامبر فرمود: «انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» کتاب و عترت از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در قیامت، در کنار حوض به من ملحق شوند.

کوثر الهی، به جنسیّت بستگی ندارد؛ فاطمه، دختر بود امّا کوثر شد. به تعداد کثیر بستگی ندارد؛ فاطمه، یک نفر بود امّا کوثر شد. آری خداوند می تواند کم را کوثر و زیاد را محو کند.

خداوند از اولیای خود دفاع می کند. به کسی که پیامبر را بی عَقَبه می شمرد، پاسخ قولی و عملی می دهد. وجود فاطمه پاسخ عملی و جمله «هو الابتر» پاسخ قولی است. خداوند نه تنها از اولیای خود، بلکه از همه مؤمنان دفاع می کند: «انّ اللّه یدافع عن الّذین آمنوا»(۲)

هدیه کننده خداوند، هدیه گیرنده پیامبر و هدیه شده فاطمه است. لذا عبارت «اِنّا اعطیناک الکوثر» به کار رفته که بیانگر عظمت خداوند و بزرگی هدیه اوست.

۱- ۳۰۰. نحل، ۵۹ .

۲- ۳۰۱. حج، ۳۸.

هر چه ضربه به دین و مقدّسات دینی شدیدتر باشد، دفاع هم باید قوی تر باشد. به پیامبر اسلام جسارت های زیادی کردند و او را ساحر، کاهن، شاعر و مجنون خواندند که همه آنها به نحوی در قرآن جبران شده است.

به پیامبر گفتند: «انّک لمجنون»(۱) تو جنّ زده ای، ولی خداوند فرمود: «ما انتَ بنعمه ربّک بمجنون»(۲) به لطف الهی تو مجنون نیستی.

به آن حضرت گفتند: «لَستَ مُرسلاً»(۳) تو فرستاده خدا نیستی، خداوند فرمود: «انّک لمن المرسلین»(۴) قطعاً تو از پیامبرانی.

به حضرت نسبت شاعری و خیالبافی دادند: «لشاعر مجنون»(۵) خداوند فرمود: «و ما علّمناه الشعر و ما ینبغی له»(۶) ما به او شعر نیاموختیم و برای او سزاوار نیست.

گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازار راه می رود: «و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق»(۷) خداوند فرمود: پیامبران پیش از تو نیز غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند: «و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الّا انّهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق»(۸)

به آن حضرت ابتر گفتند، خداوند فرمود: «انّ شانئک هو الابتر».

آری، پاسخ کسی که به اشرف مخلوقات ابتر بگوید، آن است که خداوند به او کوثری عطا کند که چشم همه خیره و عقل همه مبهوت شود.

خداوند مصداقی برای کوثر در آیه نیاورد تا همچنان مبهم بماند تا شاید اشاره به این باشد که عمق برکت کوثر عطا شده حتّی برای خود پیامبر اکرم در هاله ای از ابهام است.

در این سوره دو خبر غیبی نهفته است: یکی عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مکّه ای که حضرت دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت های بسیار بود.

تاریخ و آمار بهترین شاهد بر کوثر بودن این عطیّه الهی است. هیچ نسلی از هیچ

۱- ۳۰۲. حجر، ۶.

۲- ۳۰۳. قلم، ۲.

۳- ۳۰۴. رعد، ۴۳.

۴- ۳۰۵. یس، ۳.

۵- ۳۰۶. صافّات، ۳۶.

۶- ۳۰۷. یس، ۶۹.

۷– ۳۰۸. فرقان، ۷.

۸– ۳۰۹. فرقان، ۲۰.

قومی در جهان، به اندازه نسل حضرت فاطمه علیها السلام رشد و شکوفایی نداشته است. خصوصاً اگر کسانی را که مادرشان سیّد است، از سادات به حساب آوریم، آمار سادات در جهان نشانه معجزه این خبر غیبی است.

عطا کردن کوثر به شخصی مثل پیامبر، زمانی معنا دارد که عطا کننده سرچشمه علم و حکمت و قدرت و رحمت باشد. بنابراین عطای کوثر نشانه صفات و کمالات الهی است.

در این سوره که سه جمله دارد، پنج بار شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است.

زیرا علاوه بر ضمیر کاف «ک» «اعطیناک»، در خطاب «صلّ» و «لربک» دو بار و در عبارت «انحر» و «شانئک» نیز دو بار، پیامبر مخاطب است. «اعطیناک، فصلّ، لربّک، انحر، شانئک»

در سراسر قرآن نیز، بیش از دویست بار خداوند به پیامبرش می فرماید: «ربّک»

با آن که او پروردگار تمام هستی: «ربّ کلّ شی ء»(۱) و پروردگار همه ی مردم است: «ربّ النّاس»(۲)، ولی از میان واژه های «ربّ» کلمه «ربّک» بیش از همه به کار رفته و این نشانه آن است که خداوند بر پیامبرش عنایت خاصّی دارد.

چنانکه نمونه این عنایت ویژه را در آیات دیگر نیز مشاهده می کنیم، مثلاً خداوند نام اعضا و جوارح پیامبر را در قرآن مطرح کرده است: چهره ات: «وجهک»(۳)، زبانت: «لسانک»(۴) چشمانت: «عینیک»(۵) گردنت: «عنقک»(۶) دستانت: «یدک»(۷) سینه ات: «صدرک»(۸) کمرت: «ظهرک»(۹)

الطاف خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، گاهی با درخواست آن حضرت صورت گرفته است، نظیر «قل ربّ زدنی علماً»(۱۰) پروردگارا! مرا از نظر علمی توسعه بده. امّا کوثر هدیه ای الهی بود که بدون درخواست، به پیامبر عزیز داده شد.

۱- ۳۱۰. انعام، ۱۶۴.

۲- ۳۱۱. ناس، ۱.

۳- ۳۱۲. بقره، ۱۴۴.

۴- ۳۱۳. قیامت، ۱۶.

۵- ۳۱۴. حجر، ۸۸.

۶- ۳۱۵. اسراء، ۲۹.

۷- ۳۱۶. اسراء، ۲۹.

۸- ۳۱۷. اعراف، ۲.

۹- ۳۱۸. ضحی، ۳.

۱۰- ۳۱۹. طه، ۱۱۴.

کوثر چیست؟

از آیه آخر سوره، یعنی «انّ شانئک هو الابتر» استفاده می شود که مراد از کوثر چیزی ضد ابتر است و از آنجا که عرب به افراد بی عقبه و بی نسل که فرزند پسر ندارند و با مردن، آثارشان محو می شود، ابتر می گوید، بهترین مصداق برای کوثر، ذریّه پیامبر است که امامان معصوم از نسل فاطمه می باشند. البتّه کوثر، معنایی عام دارد و شامل هر خیر کثیر می شود.

اگر مراد از کوثر، علم باشد، همان چیزی است که پیامبر مأمور به خواستنش بود. «قل ربّ زدنی علماً»

اگر مراد از کوثر اخلاق نیک باشد، پیامبر دارای خلق عظیم بود. «انّک لعلی خلق عظیم»(۱)

اگر مراد از کوثر عبادت باشد، حضرتش به قدری عبادت می کرد که آیه نازل شد: ما قرآن را نفرستادیم تا این گونه خود را به مشقّت اندازی. «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی»(۲)

اگر مراد از کوثر نسل کثیر باشد که امروزه بیشترین نسل از اوست.

اگر مراد از کوثر امّت کثیر باشد، طبق وعده الهی اسلام بر تمام جهان غالب خواهد شد. «لیظهره علی الدین کلّه»(۳)

اگر مراد از کوثر شفاعت باشد، خداوند تا جایی که پیامبر راضی شود از امّیت او می بخشد. «و لسوف یعطیک ربّک فترضی»(۴)

هر کثیری کوثر نیست. قرآن می فرماید: اموال و اولاد مخالفان، شما را به تعجب واندارد، زیرا که خداوند اراده کرده آنان را در دنیا از طریق همان اموال و اولاد عذاب کند. «فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم انما یرید اللّه لیعذّبهم بها فی الحیاه الدنیا»(۵)

در قرآن سوره ای به نام کوثر داریم و سوره ای به نام تکاثر. امّا کوثر ارزش است و تکاثر ضدّ ارزش، زیرا اولی عطیّه الهی است که دنباله اش ذکر خداست: «اعطیناک

۱- ۳۲۰. قلم، ۴.

۲- ۳۲۱. طه، ۲.

۳- ۳۲۲. توبه، ۳۳.

۴- ۳۲۳. ضحی، ۵ .

۵- ۳۲۴. توبه، ۵۵ .

الکوثر فصلّ» و دومی یک رقابت منفی که دنباله اش غفلت از خداست. «الهاکم التکاثر»

کوثر ما را به مسجد می برد برای نماز: «فصلّ لربّک» و تکاثر ما را به گورستان می برد برای سرشماری مردگان. «حتی زُرتم المقابر»

در عطای کوثر بشارت است: «انّا اعطیناک الکوثر» و در تکاثر تهدیدهای پی در پی. «کلاّ سوف تعلمون ثمّ کلاّ سوف تعلمون»

کوثر، عامل رابطه با خالق است: «اعطیناک الکوثر فصل» و تکاثر، وسیله ای برای سرگرمی با مخلوق. «الهاکم التّکاثر»

کوثر که بزرگ ترین هدیه الهی است در کوچک ترین سوره قرآن مطرح شده است.

هدیه اشرف معبود به اشرف مخلوق چیزی جز کوثر نمی تواند باشد. «انّا اعطیناک الکوثر»

در ماجرای فتح مکّه که مشرکان دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد می شدند، خداوند تنها دستور تسبیح می دهد: «رَأیتَ النَّاس یَدخلون فی دینِ اللّه أفواجا فَسَبّح» ولی برای عطا کردن کوثر می فرماید: «فصلِ لربّک» نماز بگزار. گویا اهمیّت کوثر از اسلام آوردن مشرکان بیش تر است.

عطای استثنایی در سوره استثنایی با الفاظ استثنایی:

عطا بی نظیر است، چون کوثر است؛ سوره بی نظیر است، چون کوچک ترین سوره قرآن است و الفاظ بی نظیرند، چون کلمات «اعطینا»، «الکوثر»، «صلِ»، «انحر»، «شانئک» و «ابتر» تنها در این سوره به کار رفته و در هیچ کجای قرآن شبیه ندارد.

هر زخم زبان و کلامی وزنی دارد. به شخص پیامبر اکرم توهین ها شد، کلماتی از قبیل مجنون، شاعر، کاهن و ساحر به او گفتند و به یاران او نیز توهین ها شد تا آنجا که گفتند: این بیچارگان را از خود دور کن تا ما دور تو جمع شویم. برای هیچ کدام سوره ای مستقل نازل نشد، امّا در نسبت ابتر دادن یک سوره نازل شد که خیر کثیر به تو عطا کردیم و دشمن تو ابتر است و این به خاطر آن است که جسارت به شخص و یاران قابل تحمّل است، امّا جسارت به راه و مکتب که او ابتر و راه او گذرا و بی آینده است، قابل

ص:۱۸۱

تحمّل نیست.

گاهی جسارت برخاسته از لغوگویی است که باید با کرامت از کنارش گذشت. «اذا مرّوا باللغو مرّوا کراما»

گاهی جسارت به خاطر جوّ فاسد و دوستان ناباب است، که باید از آنان اعراض کرد. «اذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم»(۱)

امّا گاهی جسارت به مکتب و رهبر است، آن هم از سوی افراد سرشناس و سیاسی که باید جواب سخت به آن داده شود. «انّ شانئك هو الابتر» همان گونه که منافقان از روی غرور می گفتند: آیا ما مثل افراد بی خرد به پیامبر ایمان بیاوریم. «أنُومن کما آمن السفهاء» قرآن، جسارت اینگونه افراد را چنین پاسخ می دهد: «الا انّهم هم السّـفهاء و لکن لا یعلمون»(۲) آنان خود بی خردند ولی نمی دانند!

شتر در قرآن، هم در بحث توحید مطرح شده است: «أفلا ینظرون الی الابل کیف خلقت»(۳) هم در مورد مقدّمات قیامت نام آن آمده است، «و اذا العشار عطّلت»(۴) هم در احکام و شعائر حج مطرح شده است، «و البُدن جعلناها»(۵) و هم مورد قربانی و کمک رسانی به جامعه قرار گرفته است. «وانحر»

بر اساس روایات، مراد از «وانحر» آن است که به هنگام گفتن تکبیرها در نماز، دستان تا مقابل گودی زیر گلو که محلّ نحر است، بالا آورده شود که این زینت نماز است.(۶)

بر اساس روایات، آن دشمن کینه توزی که به پیامبر اکرم جسارت کرد و او را ابتر خواند، پدر عمرو عاص بود.

خداوند هم سبب ساز است هم سبب سوز. او می تواند از یک فاطمه کوثر بیافریند و می تواند افرادی را که پسران رشید دارند به فراموشی بسپارد.

او می تواند دریا را با زدن عصای موسی خشک، «اِضرب بعصاك البحر فانفلق»(۷) و با

۱- ۳۲۵. انعام، ۶۸.

۲- ۳۲۶. بقره، ۱۳.

۳- ۳۲۷. غاشیه، ۱۷.

۴- ۳۲۸. تکویر، ۴.

۵- ۳۲۹. حج، ۳۶.

۶- ۳۳۰. تفسیر مجمع البیان.

۷- ۳۳۱. شعراء، ۶۳.

زدن همان عصا به سنگ، دوازده چشمه جاری سازد. «و اضرب بعصاک الحجر فانفجرت»(۱)

پیام ها:

۱- خداوند به وعده های خود عمل می کند. در سوره ضحی، خداوند وعده ی عطا به پیامبر داده بود: «و لسوف یعطیک ربّک فترضی»(۲) پروردگارت در آینده عطائی خواهد کرد که تو راضی شوی. در این سوره می فرماید: ما به آن وعده عمل کردیم. «انّا اعطیناک الکوثر»

۲- فرزند و نسل عطیّه الهی است. «انّا اعطیناک الکوثر»

۳- نعمت ها حتّی برای پیامبر اسلام مسئولیّت آور است. «اعطیناک... فَصلِّ»

۴- در قرآن به نماز یا سجده شکر سفارش شده است. «فَصلِّ»

۵ - تشکّر باید فوری باشد. «فَصلِّ» (حرف فاء برای تسریع است)

۶- نوع تشکّر را باید از خدا بیاموزیم. «فَصلِّ»

۷- در نعمت ها و شادی ها خداوند را فراموش نکنیم. «اعطیناک الکوثر فصلّ»

۸ - آنچه می تواند به عنوان تشکّر از کوثر قرار گیرد، نماز است. «فَصلِّ»

(نماز جامع ترین و کامل ترین نوع عبادت است که در آن هم قلب باید حضور داشته باشد با قصد قربت و هم زبان با تلاوت حمد و سوره و هم بدن با رکوع و سجود. مسح سر و پا نیز شاید اشاره به آن باشد که انسان از سر تا پا بنده اوست. در نماز بلندترین نقطه بدن که پیشانی است، روزی سی و چهار بار بر زمین ساییده می شود تا در انسان تکبّری باقی نماند. حضرت زهراعلیها السلام در خطبه معروف خود فرمود: فلسفه و دلیل نماز پاک شدن روح از تکبر است. «تنزیهاً لکم من الکبر»)

۹- دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکّر از نعمت را لازم می داند، دین هم به همان فرمان می دهد. «فصلّ لربّک»

ص:۱۸۳

۱- ۳۳۲. بقره، ۶۰.

۲- ۳۳۳. ضحی، ۵ .

۱۰- چون عطا از اوست: «انّا اعطینا» تشکّر هم باید برای او باشد. «فصلّ لربّک»

۱۱- قربانی کردن، یکی از راههای تشکّر از نعمت های الهی است. (زیرا محرومان به نوایی می رسند.) «و انحر»

۱۲- هر که بامش بیش برفش بیشتر. کسی که کوثر دارد، ذبح گوسفند کافی نیست باید شتر نحر کند و بزرگ ترین حیوان اهلی را فدا کند. «و انحر»

۱۳- رابطه با خداوند بر رابطه با خلق مقدّم است. «فصلّ... و انحر»

۱۴- انفاقی ارزش دارد که در کنار ایمان و عبادت باشد. «فصلّ لربّک وانحر»

۱۵- شکرِ عطا گرفتن از خدا، عطا کردن به مردم است. «اعطیناک الکوثر... وانحر»

۱۶- نمازی ارزش دارد که خالصانه باشد، «لربّک» و انفاقی ارزش دارد که سخاوت مندانه باشد. «وانحر»

۱۷- دشمنان پیامبر و مکتب او ناکام هستند. (کلمه شانِئ اسم فاعل است و شامل هر دشمنی در گذشته و حال و آینده می شود. اگر می گفت: «من شانک هو الابتر» تنها کسانی را که در گذشته دشمنی کرده اند شامل می شد و اگر می گفت: «من یشونک هو الابتر» تنها دشمنان آینده را در برمی گرفت. «انّ شانئک هو الابتر».)

۱۸- توهین به مقدّسات، توبیخ و تهدید سخت دارد. «انّ شانئک هو الابتر»

۱۹- از متلک ها و توهین ها نهراسیم که خداوند طرفداران خود را حفظ می کند. «انّ شانئک هو الابتر»

۲۰- زود قضاوت نکنیم و تنها به آمار و محاسبات تکیه نکنیم که همه چیز به اراده خداوند است. (مخالفان، با مرگ پسر پیامبر و داشتن پسران متعدّد برای خود، قضاوت کردند که پیامبر ابتر است، ولی همه چیز برعکس شد.) «انّا اعطیناک الکوثر... انّ شانئک هو الابتر»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۸۴

سوره کافرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ یَآ أَیُّهَا الْکَافِرُونَ «۲» لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ «۳» وَلَآ أَنتُمْ عَابِدُونَ مَآ أَعْبُدُ «۴» وَ لا أَنَاْ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ «۵» وَ لا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَآ أَعْبُدُ «۶» لَکُمْ دِینُکُمْ وَ لِیَ دِینِ

بگو: ای کافران! من نمی پرستم آنچه شما می پرستید. و نه شما می پرستید آنچه من می پرستم. ونه من می پرستم آنچه شما پرستش کرده اید و نه شما می پرستید آنچه را من می پرستم. (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم.

نکته ها:

در شأن نزول این سوره آمده است که بعضی از سران قریش به پیامبر گفتند: ای محمّد تو یک سال از آیین ما پیروی کن، ما سال بعد از تو پیروی می کنیم. آنگاه هر کدام بهتر بود آن را ادامه می دهیم، اما پیامبر نپذیرفت. گفتند: لااقل خدایان ما را مسّ کن و تبرّک بجوی تا ما نیز خدای ترا بپرستیم، در این هنگام این سوره نازل شد.

گاهی باید مخالفان را به حال خود رها کرد و گفت: «لکم دینکم» چنانکه در سوره قصص آیه ۵۵ می خوانیم: «لنا اعمالنا و لکم اعمالکم» و این نوعی تحقیر و تهدید است نه اجازه برای هر نوع عمل و عقیده.

در مواردی از قرآن تکرار برای تأکید است، نظیر: «کلاّ سوف تعلمون ثمّ کلاّ سوف تعلمون»(۱) و «فقتل کیف قدّر ثم قتل کیف قدّر»(۲) در این سوره نیز تکرار می تواند

ص:۱۸۵

۱- ۳۳۴. تکاثر، ۳ و ۴.

۲- ۳۳۵. مدّثر، ۱۹ و ۲۰.

برای تأکید باشد تا مشرکان از تسلیم شدن مسلمانان قطع امید کنند و می تواند برای تلقین استقامت به مؤمنان باشد تا در مواضع خود پایدار بمانند.

پیام ها:

۱- پیامبر اکرم امین وحی است و هر چه به او نازل شود بازگو می کند. «قل»

۲- مسلمانان باید در برابر پیشنهادات غیر منطقی، صریح و قاطع پاسخ بگویند و دشمنان را از خود مأیوس نمایند. «لا اعبد ما تعبدون»

۳- به نام وحدت، نباید از اصول و ارزشها سرپیچی کرد. «لا اعبد ما تعبدون»

۴- دنیای کفر باید از تسلیم شدن مسلمانان مأیوس باشد. «لا اعبد... و لا انا عابد»

۵ - اعلام برائت از کفار باید مکرّر و مؤکّد و علنی باشد. «قل یا ایّها الکافرون لا اعبد ما تعبدون»

۶- در دین معامله نکنید، با دشمن سازش و مداهنه نکنید و در برابر تکرار پیشنهادهای نابجا، شما نیز موضع خود را قاطعانه تکرار کنید. «لا اعبد... لا انتم عابدون... و لا انا عابد...»

۷- به خاطر جذب دیگران، دست به هر کاری نزنید. «لا اعبد... و لا انتم عابدون»

۸ - قرآن از غیب خبر می دهد. حتی یک نفر از پیشنهاد دهندگان، حاضر به اسلام آوردن نشد. «و لا انتم عابدون ما اعبد»

۹- پایداری و قاطعیّت، شرط رهبری است. «و لا انا عابد...»

۱۰- عبادت و بندگی خدا، ملاک تمایز مؤمن از کافر است. «یا ایّها الکافرون... لا انتم عابدون ما اعبد»

۱۱- انسان در انتخاب دین آزاد است نه مجبور. «لکم دینکم و لی دین»

۱۲- باید صف ها از هم جدا شود، حق از باطل و کفر از ایمان متمایز شود. «لکم دینکم ولی دین»

۱۳- معبود هر کس، بیانگر دین و آیین اوست. «لا انا عابد... لا انتم عابدون... لکم دینکم ولی دین»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۸۶

سوره نصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ «۲» وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِى دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً «۳» فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کَانَ تَوَّابًا

هنگامی که نصرت الهی فرا رسید. مردم را دیدی که دسته دسته در دین خدا وارد می شوند. پس باید سپاسگزارانه پروردگارت را تنزیه کنی و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است.

نکته ها:

عموم مفسرین، این سوره را مربوط به زمان فتح مکه در سال هشتم هجری می دانند که گروهی از مردم به خاطر حقانیّت اسلام، ایمان آوردند و بعضی از ترس به اسلام تظاهر کردند، نظیر ابوسفیان که امام علی علیه السلام درباره آنان فرمود: «ما اسلموا ولکن استسلموا و اسرّوا الکفر»(۱) آنان در ظاهر مسلمان شدند ولی در دل کافر ماندند. در قرآن برای ایمان دو نوع دخول آمده است: یکی دخول مردم در دین که در این سوره می فرماید: «یدخلون فی دین اللّه» و دیگری دخول ایمان در دل مردم که در سوره حجرات می فرماید: «و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم»(۲) هنوز دین داخل قلب های شما نشده است.

در حدیث می خوانیم: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام ظهور کنند، مردم دنیا فوج فوج

ص:۱۸۷

۱- ۳۳۶. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۵.

۲- ۳۳۷. حجرات، ۱۴.

به او ایمان می آورند.(۱)

نصرت خداوند، منوط به یاری مردم از دین اوست. «ان تنصروا اللّه ینصرکم»(۲)

کلمه «توّاب» یـازده بار در قرآن آمـده است که نه بار همراه با واژه رحمت «توّاباً رحیماً»، یکبار همراه با حکمت(۳) و یک بار به طور مطلق در این سوره آمده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از فتح مکه، عفو عمومی اعلام کردند و همه را بخشیدند و مکه بدون خونریزی فتح شد. حتی هنگامی که حضرت دید سعد بن عباده شعار انتقام می دهد و می گوید «الیوم یوم الملحمه» یعنی امروز تلافی می کنیم، حضرت پرچم را از او گرفت و به دست حضرت علی علیه السلام داد و فرمود: شعار را عوض کنید و بگویید: «الیوم یوم المرحمه» امروز روز رحمت است نه انتقام.

در فتح مکه، امید بت پرستان به یأس و مرکز شرک به پایگاه توحید تبدیل شد. موانعی که بر سر راه مؤمنان بود، برچیده شد، اسلام تثبیت گشت و برای صدور به کشورهای دیگر آماده شد.

فرمان استغفار یا برای نورانیّت بیشتر قلب است یا برای زدودن غرور پیروزی یا برای گناهان اُمّت و یا به خاطر معرفت بالای حضرت نسبت به خداوند است.

نگاهی گذرا به فتح مکّه

بعد از صلح حدیبیه، چون مشرکان پیمان شکنی کردند، پیامبر نیرویی فراهم و مکه را بدون خونریزی فتح کرد و شرح ماجرا چنین است: مسلمانان در چند کیلومتری مکه اردو زدند و ابوسفیان که شبانه برای سرکشی از مکه خارج شده بود با عباس عموی پیغمبر ملاقاتی داشت. عباس گفت: پیامبر با ده هزار سرباز به سراغ شما آمده است. ابوسفیان ترسید و به عباس پناهنده شد و پیامبر امان دادن عباس را پذیرفت. پیامبر فرمود: هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد یا به خانه ابوسفیان برود یا در خانه خود بماند، در امان است.

پیامبر به عباس فرمود: ابوسفیان را در تنگه ای که گذرگاه مکه هست ببر تا لشگریان الهی که از آنجا می گذرند، او ببیند. ابوسفیان با دیدن این مانور وحشت کرد و به عباس گفت: سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده است، عباس گفت: سلطنت نیست بلکه

۱- ۳۳۸. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۳۳۹. محمّد، ۷.

۳- ۳۴۰. نساء، ۱۷.

نبوت است. سپس عباس به او گفت: به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشگر اسلام بازدار.

ابوسفیان وارد مسجدالحرام شد و به مردم گفت: محمّد با جمعیّتی وارد مکه می شود که توان مقابله با او را ندارید، پس به مسجد الحرام یا خانه من یا خانه خود پناهنده شوید و اسلام بیاورید تا سالم بمانید.

به هر حال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مکه شد و به یاد روزی که از مکه مخفیانه خارج شد و به شکرانه این پیروزی سجده کرد. سپس پیامبر با تلاوت سوره فتح وارد مسجد الحرام شد و مسلمانان همراه آن حضرت تکبیر می گفتند. حضرت نزدیک کعبه آمد و بت ها را می شکست و می فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل انّ الباطل کان زهوقا»(۱) از آنجا که دست حضرت به بت های بزرگ کعبه نمی رسید، به علی علیه السلام دستور داد تا پا بر دوش پیامبر نهد و بت ها را سرنگون کند. سپس حلقه کعبه را گرفت و از مردم مکه پرسید: شما امروز چه انتظاری از من دارید؟ گفتند: بخشش. اشک در چشم حضرت جمع شد و مردم گریه کردند. حضرت سخن یوسف را که به برادرانش فرمود: «لاتثریب علیکم الیوم»(۲) امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، به زبان آورد و فرمود: همه آزادید. آنگاه جملات «لااله الاّ اللّه وحده وحده انجز وعده نصر عبده...» را خواند و فرمود: هیچ کس از خون های ریخته شده و اموال غارت شده گذشته سخنی نگوید و تمام پرونده های گذشته مختومه و همه مشمول عفو عمومی شدید، پس وارد زندگی نوین شوید.

پیام ها:

۱- پیروزی در سایه نصرت الهی است. «اذا جاء نصر اللّه و الفتح»

۲- نابودی سران کفر و شرک، زمینه برای ورود مردم به توحید و یکتاپرستی است. «اذا جاء نصر اللّه... النّاس یدخلون فی دین اللّه»

۳- مسلمانان وظیفه دارند در حدّ توان و امکان خود تلاش کنند تا زمینه ورود دیگران به اسلام فراهم شود. «اذا جاء نصر اللّه... النّاس یدخلون فی دین اللّه»

۱- ۳۴۱. اسراء، ۸۱.

۲- ۳۴۲. یوسف، ۹۲.

۴-اگر موانع برطرف شود، مردم گروه گروه ایمان می آورند. «یدخلون فی دین اللّه افواجا»

۵ - تا قبل از فتح مکه مردم یکی یکی مسلمان می شدند، ولی بعد از فتح مکه، گروه گروه. «یدخلون فی دین اللّه افواجاً»

۶- فتح و پیروزی شما را مغرور نسازد که هرچه هست از خداست. «اذا جاء نصر اللّه... فسبّح بحمد ربّک»

۷- تنزیه خداوند از عیب و نقص و ظلم، باید همراه با سپاس از نعمت ها و ستایش او باشد. «فسبّح بحمد ربّک»

۸ - سپاس و ستایش و تسبیح خداوند، مقدمه استغفار و آمرزش طلبی است. «فسبح بحمد واستغفره»

۹- صالحان که به قدرت می رسند به جای غرور و غفلت، جان و روح خود را با یاد خدا معطر می کنند. «اذا جاء نصر اللّه... فسبّح بحمد ربّک»

۱۰- خداوند منزّه است از اینکه یاران دینش را تنها بگذارد. «اذا جاء نصر اللّه... فسبّح»

۱۱- هر کس، حتی پیامبر، هر قدر هم تسبیح و تحمید کند، در پایان آن استغفار کند. «واستغفره»

۱۲- توبه پذیری سنت خداوند است. «انّه کان توّاباً»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۹۰

سوره مَسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ وَ تَبَّ «۲» مَآ أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ «۳» سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ «۴» وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ «۵» فِى جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

بریده باد دو دست ابولهب ونابود باد. نه دارائیش و نه آنچه بدست آورد، به حالش سودی نکرد. به زودی به آتشی شعله ور درآید. (همراه) زنش، آن هیزم کش (آتش افروز). (در حالی که) در گردنش ریسمانی از لیف خرما است.

نکته ها:

هنگامی که آیه «و انذر عشیرتک الاقربین»(۱) نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نزدیکان و خویشاوندان را دعوت کرد و پیام وحی را به آنان رساند. ابولهب که عموی حضرت بود گفت: «تبّاً لک» هلاکت بر تو باد. این سوره نازل شد و گفتار او را به خودش ردّ کرد.

از آنجا که این نفرین عملی شد و ابولهب و همسرش با کفر از دنیا رفتند، معلوم می شود که در این سوره نسبت به ابولهب یک پیشگویی نیز شده است.

«تبت» از ریشه «تبّ» به معنای خسران و هلاکت است و مراد از «ید» در آیه، دستِ ظاهری نیست، بلکه کنایه از وسیله قدرت و تلاش انسان است. بنابراین معنای آیه چنین است که تلاشهای ابولهب به هدر رفت و او گرفتار زیان و خسارت شد.(۲)

در تاریخ آورده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را به کلمه «لااله الاّ اللّه» دعوت می کرد و

۱- ۳۴۳. شعراء، ۲۱۴.

۲- ۳۴۴. تفسیر المیزان.

ابولهب از پشت سر او را تکذیب و به سوی او سنگ پرتاب می کرد.

گاهی زائران مکه به سراغ ابولهب می آمدند و از او درباره حضرت محمد صلی الله علیه وآله سؤال می کردند. او می گفت: محمد مجنون است و ما مشغول مداوای او هستیم.(۱)

با آنکه ابولهب و همسرش مرده اند و استخوان هایشان پوسیده است اما این آیات همچنان باید تلاوت شود تا مایه عبرت دیگران و زیاد شدن قهر و عذاب الهی بر آنان گردد.

ابولهب برادران خوبی مثل حضرت حمزه و ابوطالب و پدر خوبی چون عبدالمطلب داشت اما هر کس برای خود حسابی دارد. علاقه ها و روابط خانوادگی نباید خللی در ایمان و مکتب ایجاد کند. «تبّت یدا ابی لهب» سلمان فارسی از اهل بیت پیامبر می شود و ابولهب عموی پیامبر، مورد لعن و نفرین خداوند.

در قدیم بته های هیزم را که جمع می کردند، آن را با طناب می بستند و آن را به دوش می انداختند. چون همسر ابولهب، هیزم در مسیر راه پیامبر می ریخت تا آن حضرت را آزار دهد، لذا قرآن می فرماید: در قیامت نیز هیزم آتش دوزخ است و آن طناب هایی که برای جمع آوری هیزم استفاده می کرد، به گردنش آویخته است.(۲)

ابولهب فرزندی به نام لهب نداشت ولی شاید به خاطر سرخی صورتش او را ابولهب می گفتند.

زن ابولهب، فردی شاعر بود. نامش امّ جهل، خواهر ابوسفیان و عمه معاویه بود. کینه دیرینه با پیامبر داشت و خار بر سر راه پیامبر می ریخت و اشعاری در تحقیر و هجو آن حضرت می سرود.

روز قیامت، مال و ثروت به درد انسان نمی خورد: «ما أغنی ماله و ماکسب»

در قرآن چهار نوع زن و شوهر ذکر شده است:

زن و شوهری که در کار نیک همفکر و همراهند. (حضرت علی و حضرت زهراءعلیهما السلام که به یتیم و اسیر و مسکین طعام دادند.) «و یطعمون الطعام»(۳)

زن و شوهری که در کار بد همراهند. «ابی لهب... و امراته»

۱- ۳۴۵. تفسیر نمونه.

۲- ۳۴۶. تفسیر المیزان.

۳- ۳۴۷. انسان، ۸.

زن و شوهری که مرد در راه حق و زن در راه باطل است. نظیر حضرت نوح و حضرت لوط که همسرانشان ایمان نیاورده و با مخالفان همدست شدند. «کانتا تحت عبدین»(۱)

زن و شوهری که زن در راه حق و مرد در راه باطل است. نظیر فرعون و همسرش. «ضرب اللّه مثلاً للذین آمنوا امرأت فرعون»(۲)

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به معاویه نوشت: «منّا خیر نساء العالمین و منکم حمّاله الحطب»(۳) بهترین زنان از ماست و هیزم آور آتش از شماست.

پیام ها:

۱- اعلام برائت از نااهلان جزء دین است. «تبّت یدا ابی لهب»

۲- کیفر توهین به مقدسات، لعن و نفرین ابدی است. «تبّت یدا ابی لهب»

۳- باید برای نابودی کامل کفر دعا کنیم. «یدا» (قطع شدن دو دست نشانه بی نتیجه ماندن تلاشهاست.)

۴- پاسخ مخالفان را مثل خودشان بدهید. در پاسخ آنان که به پیامبر گفتند: «تبّاً لک» خداوند فرمود: «تبّت یدا ابی لهب»

۵ - در نظام مکتبی، ضابطه بر رابطه مقدم است. «تبّت یدا ابی لهب»

۶- مال و ثروت، یکی از ابزارهای مخالفان انبیاست. «ما اغنی عنه ماله و ما کسب» (ابولهب سرمایه داری بود که ثروتش را برای محو اسلام هزینه کرد.)

۷- بدتر از فساد تکرار آن است. «حمّاله»

۸ - در برابر قهر الهی نه ثروت کارائی دارد و نه هر چیز که در اثر تلاش به دست آید، خواه ثروت باشد یا مقام و عنوان و حکومت و شهرت. «ما اغنی عنه ماله و ما کسب»

۹- قهر الهی نسبت به ستمگران دور نیست. «سیصلی»

۱۰- اشرافیّت دنیا، همراه با تحقیر آخرت است. «فی جیدها حبل من مسد»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۱۹۳

۱- ۳۴۸. تحریم، ۱۰.

۲- ۳۴۹. تحریم، ۱۱.

۳- ۳۵۰. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

سوره توحید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بگو: او خداوند یگانه است.

نکته ها:

کلمه «اللّه» از «وَلِهَ» به معنای تحیّر است، یعنی آفریده ها از درک حقیقت او عاجز و در شناخت ذات او واله و متحیّرند. چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: معنای اللّه آن است که او معبودی است که آفریده ها در او حیرانند، زیرا او از درک دیدگان مستور و از دسترس افکار و عقول، محجوب است.(۱)

میان کلمه «واحد» و «اَحد» تفاوت است. «واحد» در جایی به کار می رود که ثانی و ثالث برای آن فرض شود، بر خلاف «احد» که در مورد یکتا و یگانه استعمال می شود. چنانکه اگر گفتی: یک نفر حریف او نیست، یعنی چند نفر حریف او می شوند، اما اگر گفتی: اَحدی حریف او نیست، یعنی هیچ حریفی ندارد.

توحید، مرز میان ایمان و کفر است و ورود به قلعه ایمان بدون اقرار به توحید ممکن نیست. اولین سخن پیامبر کلمه توحید بود: «قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا».

در سفری که امام رضاعلیه السلام با اجبار مأمون وادار به هجرت از مدینه به مرو شد، در مسیر راه وقتی به نیشابور رسید، مردم دور آن حضرت جمع شدند و از او هدیه و رهنمود خواستند. امام رضاعلیه السلام فرمود: پدرم از پدرش و او از اجدادش و آنان از پیامبر خدا نقل

۱- ۳۵۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۲۲.

کردند که خداوند فرموده است: «کلمه لا اله الا اللّه حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی: توحید، قلعه من است و هر کس داخل این قلعه شود از قهر من در اَمان است.» آنگاه امام رضاعلیه السلام فرمود: البتّه توحید شروطی دارد و من (که امام حاضر هستم) شرط آن هستم، یعنی توحید بی ولایت پذیرفته نیست. در زمان غیبت امام معصوم نیز، بنا بر فرمان خودشان باید به سراغ فقهای عادلی که از هوی و هوس دورند، برویم. بنابراین توحید کامل، ایمان به یکتایی خداوند، دور کردن فکر و عمل از هر نوع شرک و پیروی از رهبران معصوم در زمان حضور و فقهای عادل در زمان غیبت است.

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به فرزندش امام حسن علیه السلام می نویسد: «لَوْ کانَ لِرَبِّکَ شَریکٌ لَأَتَتْکَ رُسُلَه» اگر پروردگارت شریکی داشت، او نیز پیامبرانی می فرستاد تا مردم او را بشناسند و بندگی اش کنند.(۱)

دلیل یکتایی او، هماهنگی میان آفریده هاست. چنانکه امام صادق علیه السلام «اتّصال التدبیر» را نشانه یکتایی آفریدگار می شمارد.(۲) هماهنگی میان خورشید و ماه و زمین و آب و باد و خاک و کوه و دشت و دریا با یکدیگر و هماهنگی همه آنها با نیاز انسان، نشانه یکپارچگی تدبیر در نظام هستی است. انسان اکسیژن می گیرد و کربن پس می دهد ولی گیاهان کربن می گیرند و اکسیژن پس می دهند. نیازهای طفل با محبت والدین و خستگی روز با خواب شب تأمین می شود.

در جنگ جمل، یک عرب صحرانشین درباره معنای توحید از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد. دیگر رزمندگان از او ناراحت شدند که این چه سؤال نابجایی است، امّا آن حضرت فرمود: جنگ ما برای توحید است و آنگاه معنای صحیح توحید را برای او بیان فرمود.(۳)

خداوند، نه فقط در ذات، بلکه در صفات نیز یکتاست. او مثل ما نیست که صفاتش از ذاتش جدا باشد. ما علم و قدرت داریم ولی در کودکی نداشتیم و در پیری نیز از دست می دهیم. خداوند علم و قدرت دارد ولی این صفات برای او پیدا نشده، بلکه همراه ذات

۱- ۳۵۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- ۳۵۳. تفسیر نورالثقلین ج ۳، ص ۴۱۸.

۳- ۳۵۴. تفسیر نورالثقلین.

او بوده است، چنانکه صفتِ مخلوق بودن، عاجز بودن و فقیر بودن هیچ گاه از ما جدا نبوده و جدا نخواهد شد.

پیام ها:

۱- پیامبران امین وحی اند؛ خدا به پیامبر فرمود: «قل...» او نیز می گوید: «قل...»

۲- خداوند، در عین حضور، از دیدگان غایب است و قابل مشاهده نیست. «هو» (اهل توحید عقیده دارند که «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار»(۱) چشم ها او را درک نمی کند ولی او چشم ها را درمی یابد.)

۳- به سؤالات اعتقادی باید پاسخ داد. «قل هو اللّه...»

۴- عقاید حق را باید به دیگران اعلام کرد. «قل هو اللّه...»

۵ - خداوند در همه چیز یکتاست. در ذات و صفات، در علم و قدرت و حیات و حکمت، در آفرینش و هستی بخشی. «قل هو اللّه احد»

«۲» أَللَّهُ الصَّمَدُ

خداوندی که مقصود همگان است.

نکته ها:

«صَمد» به معنای قصد کردن است. خداوند صمد است، یعنی همه موجودات در امورشان او را قصد می کنند و او مقصود همگان است. چنانکه امام جوادعلیه السلام در معنای «صمد» فرمود: «سیّدٌ مصمودٌ الیه: او بزرگی است که موجودات به او رجوع می کنند و محتاج اویند.» نظیر آیه «انّ الی ربّک المنتهی».(۲)

امام حسین علیه السلام در پاسخ اهل بصره که از معنای صمد سؤال کرده بودند، فرمود: معنای صَمد همان جملات پس از آن یعنی «لم یلد و لم یولد» است.(۳)

حضرت علی علیه السلام در تفسیر صَمد فرمود: «هو اللّه الصمد الّذی لا من شی ء و لا فی شی ء و لا علی شی ء، مبدع الأشیاء و خالقها و منشئ الأشیاء بقدرته، یتلاشی ما خلق للفناء بمشیّته و یبقی ما خلق للبقاء

۱- ۳۵۵. انعام، ۱۰۳.

۲- ۳۵۶. نجم، ۴۲.

۳- ۳۵۷. تفسیر نورالثقلین.

بعلمه»(۱) خداوند صمد است، یعنی از چیزی به وجود نیامده، در چیزی فرو نرفته، و بر چیزی قرار نگرفته است، آفریننده اشیاء و خالق آنها است، همه چیز را به قدرتش پدید آورده، آنچه برای فنا آفریده به اراده اش از هم متلاشی می شود و آنچه برای بقاء خلق کرده به علمش باقی می ماند.

پیام ها:

۱- توجّه تمام موجودات، خواسته یا ناخواسته به سوی اوست. «اللّه الصمد»

۲- تنها او غنی است و همه به او محتاجند. «اللّه الصمد»

۳- تنها خداوند است که سزاوار قصد کردن است. «اللّه الصمد» (حرف الف و لام در الصمد برای حصر است.)

۴- موجودات، در همه امورشان محتاج اویند. «اللّه الصمد» (کلمه صمد مطلق است و شامل تمام احتیاجات مادی و معنوی مخلوقات می شود.)

«۳» لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

فرزند نیاورده و فرزند کسی نیست.

نکته ها:

رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات را می آفریند، یعنی از نیستی به هستی می آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالی که هیچ چیز از جنس خداوند و یا جزئی از او نیست.

چون بیشتر مشرکان و اهل کتاب برای خداوند فرزند قائل بودند، لذا «لم یلد» که به معنای نداشتن فرزند است، مقدّم بر «لم یولد» آمده است.(۲)

موجودات، نه فقط از او زاده نشوند، بلکه حتی از او خارج نشوند، آن گونه که میوه از گل، درخت از هسته، آب از ابر و چشمه، آتش از چوب، کلام از دهان، نوشته از قلم، بو از گل، مزه از غذا، فکر از عقل، گرما از آتش، سرما از یخ، خواب و خیال از ذهن، اندوه و شادی و بیم و امید از دل، صادر و خارج می شوند.(۳)

۱- ۳۵۸. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۳۵۹. تفسیر نوین.

۳- ۳۶۰. تفسیر نورالثقلین.

این آیه، هم عقیده مسیحیّت که عیسی را فرزند خدا می دانند و هم عقیده یهود که عُزیر را فرزند خدا می دانستند و هم عقیده مشرکان جاهلی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، رد می کند.

پیام ها:

۱- صَمَدیّت و بی نیازی خداوند از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز به فرزند و والدین ندارد. «اللّه الصمد. لم یلد و لم یولد»

۲- خداوند علّتی ندارد و از چیزی به وجود نیامده است. «و لم یولد»

۳- مولود، معلول است و نمی تواند خدا باشد. «و لم یولد» (چگونه مسیحیان عیسی را مولود مریم، ولی باز هم او را خدا می دانند؟)

«۴» وَلَمْ یَکُن لَّهُ کُفُواً أَحَدُ

و هیچ همتایی برای او نباشد.

نکته ها:

«کُفْو» به معنای شبیه و نظیر و مانند است. در ازدواج، توصیه شده همسری انتخاب کنید که «کفو» شما باشد. یعنی در دین و اخلاق شبیه و مانند شما باشد.

خدا صمد است، یعنی او از دیگران بی نیاز و همه به او نیازمندند. بنابراین نمی تواند همتایی داشته باشد، زیرا همتای او باید بی نیاز از او باشد که این با صمد بودن خدا سازگار نیست.

پیام ها:

۱- نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال، هیچ کس و هیچ چیز شبیه و مانند خداوند نیست. «و لم یکن له کفوا احد»

۲- خداوند شبیه ندارد تا بتواند شریک او در امور هستی گردد. «و لم یکن له کفوا احد» «والحمد للّه ربّ العالمین»

ص:۱۹۸

سوره فَلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُـلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ «۲» مِن شَـرِّ مَا خَلَقَ «۳» وَمِن شَـرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ «۴» وَمِن شَـرِّ النَّفَّاثَاتِ فِى الْعُقَدِ «۵» وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

بگو: پناه می برم به پروردگـار سپیـده دم. از شـرّ آفریـده هایش. و از شـرّ تاریکی شب، آنگاه که همه جا را فراگیرد. و از شـرّ افسون گرانی که در گره ها می دمند. و از شرّ هر حسود آنگاه که حسد ورزد.

نکته ها:

کلمه «فلق» مثـل «فجر» به معنای شـکافتن است، شـکافتن سـیاهی شب یا سپیـده صـبح: «فالق الاصـباح»(۱)؛ شـکافتن دانه درون خاک. «فالق الحبّ و النَّوی»(۲)

مراد از «غاسق» آغاز شب است که تاریکی را به همراه می آورد. چنانکه می فرمایـد: «اقم الصّلاه لـدلوک الشـمس الی غسـق الّیل»(۳) و شایـد مراد از «غاسق» هر موجود ظلمت آور باشـد که تاریکی های معنوی را به همراه خود می آورد و گسترش می دهد.

«نفّاثات» از «نَفث» به معنای دمیدن و «عُقَد» جمع «عَقْد» به معنای گره است.

در هر چیزی احتمـال بروز شـرّ وجود دارد، حتی کمالاـتی مثـل علم و احسـان، شـجاعت و عبادت نیز آفاتی دارنـد. آفت علم، غرور؛ آفت احسان، منّت گذاردن؛ آفت عبادت، عُجب و آفت شجاعت، ظلم و تهوّر است.

در آسیب پذیری سه اصل وجود دارد: آمادگی هجوم از سوی دشمن. فرصت های

۱- ۳۶۱. انعام، ۹۶.

۲- ۳۶۲. انعام، ۹۵.

۳- ۳۶۳. اسراء، ۷۸.

مناسب برای هجوم، نظیر تاریکی ها. وجود حفره ها و نقطه ضعف ها. آری دشمن به دنبال تاریکی ها و حفره ها و نقاط ضعف است.

تبلیغات سوء، جوسازی ها، سخن چینی ها، جاسوسی ها و شایعه پراکنی ها، نمونه هایی از «نفّاثات فی العقد» است، یعنی می دمند تا محکمات را سست کنند. چنانکه کسانی با وسوسه و شک میان همسران فتنه گری می کنند «ما یفرّقون بین المرء و زوجه»(۱)

با اینکه هرچه خدا آفریده، خیر است: «الّذی احسن کلّ شی ء خلقه»(۲) لیکن هر چیزی اگر در مسیر صحیح خود قرار نگیرد، شرّ می شود. چنانکه آهن خیر است ولی اگر چاقو شد، امکانِ سوء استفاده از آن وجود دارد.

پناه بردن به خدا از خطرات، تنها با گفتن «اَعوذ» حاصل نمی شود، بلکه علاوه بر گفتن، عمل نیز لازم است. چنانکه اهل بیت پیامبرعلیهم السلام وقتی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کردند، گفتند: «انّا نخاف من ربّنا یوماً عبوساً قمطریرا»(۳) ما از روز قیامت می ترسیم که اطعام کردیم. قرآن می فرماید: «فوقاهم اللّه شرّ ذلک الیوم»(۴) خداوند نیز آنان را از شرّ آن روز نجات داد. پس گفتن «انّا نخاف» به تنهایی کارساز نیست، بلکه باید همراه با عمل باشد.

شرّ مطلق وجود ندارد و خداوند نیافریده است، بلکه چه بسیار اموری که از یک زاویه، شرّ دیده می شوند و زاویه ای دیگر خیر. چنانکه مولوی می گوید:

زهر مار، آن مار را باشد حیات

لیک آن، آدمی را شد ممات

پس بَد مطلق نباشد در جهان

بَد به نسبت باشد، این را هم بدان

بعضی از سختی ها و فشارها، شرّ نیست، بلکه رمز تکامل است. مولوی می گوید:

گندمی را زیر خاک انداختند

پس ز خاکش خوشه ها برساختند

بار دیگر کوفتندش ز آسیا

قیمتش افزون و نان شد جان فزا

باز نان را زیر دندان کوفتند

گشت عقل و جان و فهم سودمند

باز آن جان، چون که محو عشق گشت

یُعجب الزّراع آمد بعد کشت

ص:۲۰۰

۱- ۳۶۴. بقره، ۱۰۲.

۲- ۳۶۵. سجده، ۷.

۳- ۳۶۶. انسان، ۱۰.

۴- ۳۶۷. انسان، ۱۱.

قرآن سفارش می کند که با همسرانتان خوب رفتار کنید و اگر نسبت به آنان کراهت دارید، چه بسا در کنار آن الطافی نهفته باشد. «و عاشروهنّ بالمعروف فان کرهتموهنّ فعسی ان تکرهوا شیئاً و یجعل اللّه فیه خیراً کثیراً»(۱) چنانکه گاهی زن زیبا نیست، ولی مادر فرزندانی بزرگ و برجسته می شود.

بسیار از تلخی ها، استعدادهای ما را شکوفا می کند، حالت صبر و مقاومت را در ما رشد می دهد و دل انسان را خاضع و خاشع می سازد. «لعلّهم یتضرّعون»(۲)

شب برای مردان خدا، زمان بندگی و عبادت است: «یتلون آیات اللّه آناء الّیل»(۳) ولی برای نامردمان، زمان توطئه و تهدید و هجوم است. «من شرّ غاسق»

سخن و یا حرکتی که روابط و دوستی های محکم را متزلزل کند، نفّاثات است و باید از آن به خدا پناه برد.

پناه بردن انسان به خدا، مستلزم پناه دادن خداوند است وگرنه فرمان پناه بردن لغو بود.

در میان تمام شرور نام سه شرّ در این سوره آمده است:

- شرور پنهان و در تاریکی ها. «من شرّ غاسق اذا وقب»

- شرور زبان های ناپاک. «من شرّ النفّاثات فی العقد»

- شرور حسادت ها و رقابت های منفی. «و من شرّ حاسد اذا حسد»

برخی زنان به خاطر زیبایی و لطافت در گفتار، می توانند مردان را در تصمیمات خود سست کنند و مصداق نفّاثات باشند.

یکی از مصادیق نفّاثات، سحر و جادو است و لذا آموزش و عمل آن حرام است.

با اینکه «شر ما خلق» شامل تمام شرور می شود، ولی نام سه شرّ را به خاطر اهمیّتی که دارد، جداگانه آورده است. «غاسق اذا وقب - النفّاثات فی العقد - حاسد اذا حسد»

پناه بردن در هر حال لازم است، خواه آنجا که خطر باشد: «شرّ ما خلق» خواه دریافت کمال باشد: «فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللّه من الشیطان الرجیم»(۴) هرگاه قرآن تلاوت می کنی از شرّ شیطان به خداوند پناه ببر.

۱- ۳۶۸. نساء، ۱۹.

۲- ۳۶۹. اعراف، ۹۴.

۳- ۳۷۰. آل عمران، ۱۱۳.

۴- ۳۷۱. نحل، ۹۸.

در سوره فلق، در برابر سه شرّ بیرونی، به یک صفتِ الهی پناه می بریم. (از شرّ غاسق و نفّاثات و حاسد، به صفتِ «ربّ الفلق» پناه بردیم.) اما در سوره ناس به عکس است. در برابر یک خطر درونی، به سه صفت الهی پناهنده می شویم. (از شرّ وسوسه قلب، به صفاتِ «ربّ النّاس»، «ملک النّاس» و «اله النّاس» پناه می بریم.)

بحثی درباره حسادت

تلاش برای به دست آوردن کمالاتی که دیگران دارند، غبطه و ارزش است، ولی تلاش برای نابود کردن کمالات دیگران حسادت است. حسادت نشانه کم ظرفیتی و تنگ نظری است. اولین قتلی که در زمین واقع شد به خاطر حسادت میان فرزندان آدم بود و اولین گناهی که در آسمان واقع شد، حسادت ابلیس به آدم بود. در حدیث می خوانیم: حسادت ایمان را می خورد آن گونه که آتش هیزم را.(۱)

آنچه بر سر اهل بیت پیامبرعلیهم السلام آمد که آنان را کنار زدند، ناشی از حسادت بود و قرآن در آیه ۵۴ سوره نساء می فرماید: چرا به خاطر الطاف و تفضّل خداوند، بر افراد لایق حسادت می ورزند، مگر نمی دانند ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیم دادیم.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الحسد داء عیاء لایزال الا بهلک الحاسد او بموت المحسود»(۲) حسادت مرض خطرناکی است که جز با مرگ محسود یا هلاکت حسود از بین نمی رود.

حسود در واقع به خدا اعتراض دارد و در برابر اراده و حکمت او جهت می گیرد که چرا به او عطا کرده و به من نداده است.

حسود هرگز خیرخواهی و نصیحت نمی کند و به خاطر خوی حسادت، از رسیدن خیر خودش به دیگران جلوگیری می کند.

قرآن، ریشه بسیاری از گناهان را «بغیاً» به معنای حسادت دانسته است و امام صادق علیه السلام می فرماید: «انّ الکفر اصله الحسد»(۳) ریشه کفر حسادت است. چنانکه در برابر پیامبران می گفتند: «أبشر یهدوننا»(۴) آیا انسانی مثل ما پیامبر شود و ما را

۱- ۳۷۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۶.
۲- ۳۷۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۹۳.
۳- ۳۷۴. کافی، ج ۸، ص ۷.
۴- ۳۷۵. تغابن، ۶.

هدایت کند؟

حسود معمولاً منافق است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الحاسد یظهر وُدّه فی اقواله و یخفی بُغضه فی افعاله»(۱) در ظاهر اظهار علاقه می کند ولی در باطن کینه و بغض دارد.

منشأ و درمان حسادت

گاهی تبعیض نابجا میان افراد، حسادت آنان را بر می انگیزد.

گاهی مردم توجیه نیستند و شرایط را یکسان می پندارند و همین که یک برتری و امتیازی دیدند حسادت می ورزند. در حالی که اگر حکمت و دلیل تفاوت ها را بدانند آرام می شوند.

حسادت در خاندان نبوت نیز پیدا می شود، همان گونه که در خانه حضرت یعقوب، حسادت فرزندان، آنان را به چاه افکندن برادر وادار کرد.

دامنه حسادت تنها نسبت به نعمت های مادی نیست، بلکه گاهی نسبت به ایمان افراد حسادت می شود و می خواهند آنان را به کفر برگردانند. «یردّونکم من بعد ایمانکم کفّاراً حسداً»(۲)

برای درمان حسادت باید اینگونه فکر کرد:

دنیا، کوتاه و کوچک است و غصه برای آن ارزشی ندارد.

ما نیز نعمت هایی داریم که دیگران ندارند.

نعمت ها بر اساس حکمت تقسیم شده است، گرچه ما حکمت آن را ندانیم.

آنکه نعمتش بیشتر است، مسئولیّتش بیشتر است.

بدانیم که حسادت ما بی نتیجه است و خداوند به خاطر اینکه بنده ی چشم دیدن نعمتی را ندارد، لطف خود را قطع نمی کند و فقط خودمان را رنج می دهیم.

پیام ها:

۱- پناه بردن به خدا را باید به زبان جاری کرد. «قل اعوذ»

۲- به خاطر زیادی خطرات و اهمیّت آن انبیا نیز باید به خدا پناه برند. «قل اعوذ»

۱- ۳۷۶. غررالحکم.

۲- ۳۷۷. بقره، ۱۰۹.

۳- اصلاح خود و جامعه، بدون استمداد و پناهندگی به خداوند امکان ندارد. «قل اعوذ بربّ الفلق»

۴- چون شرور بر قلب و فکر انسان قفل می زنند، باید به قدرتی پناه برد که شکافنده و شکننده قفل ها و موانع باشد. «بربّ الفلق»

۵ - در دعا با دید وسیع برخورد کنید. «شرّ ما خلق» (همه مخلوقات را در برمی گیرد.)

۶- در میان همه شرور، شر حسادت، تفرقه افکنی، عهد شکنی و توطئه های پنهان اهمیّت بیشتری دارد. «من شرّ غاسق... شرّ النفاثات... شرّ حاسد»

۷- دشمن آنقدر می دمد تا تبلیغاتش مؤثّر واقع شود. («نفّاثات» جمع «نفّاثه»، صیغه مبالغه است.)

۸ - با وسوسه ها عقاید سست می شود و حرف اثر می کند. «من شرّ النفاثات فی العقد»

۹- حسادت، دارویی جز پناه بردن به خدا ندارد. «قل اعوذ... اذا حسد»

۱۰- زمینه ها زمانی خطرناک است که به فعلیّت در آیند. «حاسد اذا حسد»

۱۱- حسادت، کم و بیش در افراد هست؛ اقدام عملی بر اساس آن گناه است. «اذا حسد»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص:۲۰۴

سوره ناس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ «۲» مَلِكِ النَّاسِ «۳» إِلَهِ النَّاسِ «۴» مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ «۵» الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ «۶» مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ

(ای پیامبر!) بگو: پناه می برم به پروردگار آدمیان. پادشاه آدمیان. معبود آدمیان. از شرّ وسوسه شیطان. آن که اندیشه بد در دل مردمان افکند. از جنس جنّ باشد یا انسان.

نکته ها:

در قرآن، بیش از ۳۰۰ مرتبه کلمه «قل» آمده که بسیاری از آنها فرمان خداوند به پیامبر است و در پاسخ مخالفان یا موافقان می باشد.

کلمه «وسواس» هم به معنای موجود وسوسه گر می آید و هم به معنای وسوسه و خطورات و افکار ناروا، ولی در اینجا به معنای وسوسه گر است.

گفتنِ کلمه «اعوذ» برای نجات از خطرات کافی نیست، بلکه باید در عمل نیز از عوامل خطرساز دوری کرد. وگرنه خانه را در مسیر سیل ساختن و نوشتن «اعوذ باللّه من السّیل» بر سر در خانه به منزله مسخره است. کسی که می گوید: «اعوذ باللّه»، باید در عمل نیز از سرچشمه های فساد دوری کند.

به کسی باید پناه برد که اسرار و وسوسه های درونی را می شناسد. «یعلم خائنه الاعین و ما تخفی الصدور» او از خیانت چشم ها و آنچه سینه ها پنهان می کند آگاه است.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: شیطان بر دل انسان آرمیده؛ هرگاه یاد خدا کند پنهان شود و هرگاه

ص:۲۰۵

غافل شود او را وسوسه می کند. «فاذا ذکر العبد اللّه خنّس... و اذا غفل وسوس»(۱)

کسانی که دیگران را به تردید و وسوسه می اندازند، کار شیطانی می کنند. مخالفان حضرت صالح به مردم می گفتند: آیا شما علم دارید که صالح پیامبر است؟ و با این کلام در مردم تردید به وجود می آوردند. «أتعلمون انّ صالحاً مرسل»(۲)

در اول قرآن با «بسم اللّه» از خدا استمداد کردیم و در آخر آن نیز به خدا پناه می بریم.

«خنّاس» از «خنوس» به معنای پنهان شدن و عقب نشینی است. شیطان هم خودش مخفی است و هم کارش، اگر وسوسه او علنی باشد بر مردم مسلط نمی شود، ولی با تظاهر و توجیه در لباس زیبا جلوه می کند و موفق می شود. حضرت علی علیه السلام می فرماید: شیطان با ظاهرنمایی حق و باطل را بهم در می آمیزد و بدین شکل بر طرفداران خود غالب می شود. «فهنا لک یستولی الشیطان علی اولیائه»(۳)

حالا که شیطان، خنّاس است، آنقدر می رود و می آید تا موفق شود، ما هم باید یاد خدا را زیاد کنیم.

در قرآن بارها از انسان انتقاد شده است که هرگاه گرفتار می شود دعا می کند و پناهندگی می خواهد و همین که خطر رفع شد، گویا ما را نمی شناسد.(۴)

در این سوره چون وسوسه درون روح و قلب انسان جای می گیرد و با ایمان و عقل و فکر ما بازی می کند، سه بار نام خداوند یاد شده: «ربّ النّاس، ملک النّاس، اله النّاس» اما در سوره فلق که شرور خارج از سینه هاست، یکبار نام خدا مطرح است. «ربّ الفلق» آری خطر انحراف فکری و تأثیر آن در روح به مراتب بیشتر از خطرات خارجی است و دشمنان فرهنگی و فکری، از دشمنان نظامی واقتصادی مرموزتر و خطرناکترند.

در روایات آمده است که شیطان از قبول توبه انسان از سوی خدا ناراحت شد. یارانش را جمع و از آنان استمداد کرد. هر کدام مطلبی گفتند، تا یکی از آنها گفت: من انسان را وسوسه می کنم و توبه را از یادش می برم. ابلیس این طرح فراموشی توبه را پسندید.(۵)

حالا که او «ربّ النّاس» است، پس شیوه های تربیتی دیگران را نپذیریم. حالا که او

۱- ۳۷۸. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۴۹.

۲- ۳۷۹. اعراف، ۷۵.

۳- ۳۸۰. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

۴- ۳۸۱. یونس، ۱۱.

۵- ۳۸۲. تفسیر نورالثقلین.

«ملک النّاس» است، پس خود را برده دیگران قرار ندهیم و حالا که او «اله النّاس» است، پس به غیر او دل نبندیم و این تفکر و اعتقاد بهترین وسیله پناهندگی از وسوسه هاست.

آنکه در سینه و قلب و روح مردم وسوسه می کند، ممکن است از نژاد جن و شیطان باشد یا از نژاد انسان. آری تطمیع ها و وعده ها، امروز و فردا کردن ها از جمله راههای وسوسه است.

وسوسه شیطان نسبت به حضرت آدم و سایر اولیای خدا در حدّ القا و پرتاب وسوسه است: «فوسوس الیه الشیطان»(۱)، «القی الشیطان فی امنیّته»(۲) اما نسبت به عموم مردم، ورود و نفوذ وسوسه در دل و جان آنهاست. «یوسوس فی صدور النّاس» البته نه به شکل سلطه بر دل انسان به گونه ای که راه گریزی از آن نباشد. زیرا قرآن در آیه ای دیگر می فرماید: «ان الّذین اتقوا اذا مسهّم طائف من الشیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون»(۳) هنگامی که شیطان ها به سراغ افراد باتقوا می روند تا از طریق تماس، آنان را وسوسه کنند، آنان متوجه شده و اجازه نفوذ نمی دهند.

تکرار کلمه «ناس» در «ربّ النّاس - ملک النّاس - اله النّاس» اشاره به آن است که ربوبیّت، حاکمیّت و الوهیّت خداوند عام است و اختصاص به فرد یا گروه یا نژاد خاصی از بشر ندارد.

اول «ربّ النّاس» آمد، بعد «ملک النّاس» و سپس «اله النّاس»، شاید به خاطر آن که آنچه به فطرت نزدیکتر و ملموس تر است، پناهندگی به مربی است: «ربّ النّاس»

چنانکه کودکان به هنگام خطر اول صدای مادر می زنند، سپس کسی که قدرت دارد، «ملک النّاس» و در مرحله بعد سرچشمه رحمت و حیات. «اله النّاس»

خداوند به نیازهای انسان و خطراتی که او را تهدید می کند آگاه است، ولی شیوه تربیت الهی آن است که انسان نیاز و استمداد و پناهندگی خود را به زبان آورد و فقر و احتیاج را به خود تلقین کند تا روحیه تواضع و تعبّد و تسلیم در او شکوفا شود. «قل اعوذ...»

به گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خاطرات و وسوسه هایی که بی اختیار بر انسان عارض می شود،

ص:۲۰۷

۱- ۳۸۳. طه، ۱۲۰.

۲- ۳۸۴. حج، ۵۲.

۳- ۳۸۵. اعراف، ۲۰۱.

مـادامی کـه از طرف انسـان عملی صـورت نگیرد، چیزی بر او نیست. «وضـع عن امّـتی مـا حـدّثت به نفسـها مـا لم یعمـل به او یتکلّم»(۱).

پیام ها:

۱- پیامبر، امین وحی است و چیزی از خود نمی گوید. «قل»

۲- خطرات به قدری شدید است که خدا به پیامبرش دستور پناه بردن می دهد. «قل اعوذ»

۳- بدون استمداد از خدا، امکان مبارزه با شرور نیست. «اعوذ بربّ النّاس»

۴- گناهکاران نباید مأیوس شوند، زیرا خداوند، پروردگار همه مردم است نه فقط مؤمنان. «ربّ النّاس»

۵ - وقتی پیامبر، به خدا پناه می برد، وظیفه ما روشن است. «قل اعوذ بربّ النّاس»

۶- انسـان بایـد خود را تحت تربیت خداونـد بدانـد، «ربّ النّاس» سـلطنت و حکومت او را بپـذیرد، «ملک النّاس» و او را معبود خود قرار دهد. «اله النّاس»

۷- انسـان بی ایمـان، به قـدرت و جمعیّت و قومیّت و ثروت خود پنـاه می برد، ولی مردان خـدا به پروردگـار و پادشاه و معبود هستی پناهنده می شوند. «ربّ النّاس - ملک النّاس - اله النّاس»

۸ - بالاترین خطرها پنهان ترین آنهاست که وسوسه درونی باشد. «من شرّ الوسواس الخنّاس» «والحمدللّه ربّ العالمین»

خاتمه:

در روایت آمـده است: حضـرت علی علیه السـلام همـواره هنگـام پایـان و ختم قرآن، این گـونه دعـا می کردنـد: «اللّهم اشـرَح بالقرآن صَدری و استعمل بالقرآن بدنی و نَوِّر بالقرآن بَصری و أطلِق بالقرآن لسانی و اعنّی علیه ما أبقیتنی فانّه لا حول و لا قوّه الّا بک»(۲)

«اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم»

۱- ۳۸۶. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۵۴ .

۲- ۳۸۷. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹